Lithographed copy, made at Lahore in 1925, of an (undated?) manuscript in Persian, containing:-

(a) "Mīzānu't-ṭibb" (on general medicine) by Muḥammad Akbar Arzānī (18th cent.);

(b) & (c) "Dalīlu'n-nabd" & "Dalāilu'l-bawl" (diagnosis by pulse & by urine, resp.) by Muḥammad ibn Yūsuf Harātī (18th cent.);

(d) "Risāla-i-Buhrān" (on delirium) by Muḥammad Badru'd-dīn ibn Jamali'd-dīn.

~~Duplicate of~~ #7786 (17) in the Bibliotheca Osleriana. From the collection made in 1926-7 for the donor, Dr. Casey A. Wood, by Mr. W. Ivanow, librarian of the Asiatic Society of Bengal. This is #11 on Mr. Ivanow's MS. list in the Osler Library, McGill University.

The uncatalogued duplicate was sent, in exchange, to the N. Y. Academy of Medicine in 1943. W. W. F.

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD
7786 17

3997735

Mp 11

7786

17

W Ku. 2

وَاَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ

الحمد لله والمنة

که درین زمان تائید زمنان کتاب لاجواب استاد مؤدب مسمّٰی به

رسالهٔ دریاء النبض

سنه ۱۳۴۳ ۱۶ اول السود سالهٔ

میزان الطب

۱۳۴۲

نحوه سالهٔ

فهرست

سنه ۱۹۲۵

بعزمائش

شیخ الٰهی بخش محمد جلال الدین تاجران کتب لاهور

مطبوعه گلشن پریس لاهور طبع شد

مندرجہ ذیل کتب کے علاوہ دیگر ہر قسم کی کتابیں ہمیں بارعایت ملسکتی ہیں

طب کریمی

یہ کتاب جامع علاج یونانی و ڈاکٹری ثابتہ ہے۔ مصنف علام نے حکمائے یونانی پر نہایت احسان فرمایا ہے۔ آجتک کوئی کتاب اس قسم کی نہیں چھپی ہے۔ ڈاکٹری اور یونانی نسخے سہل الحصول ہر مرض کے اس میں درج ہیں۔ ہر ایک مرض کا علاج ڈاکٹری و یونانی و علامات و اسباب مرض ایک ہی صفحہ میں لکھے گئے ہیں۔ قیمت صرف (عہ)

مفردات بحرمی

یہ کتاب ترجمہ فارسی بحر گنٹے کا ہے۔ مترجم نے کمال جانفشانی سے ہندی الفاظ کو جامہ فارسیت پہنایا۔ اور عمدہ توضیح ادویہ مفردہ کی فرمائی ہے۔ جو ہر وقت حکماء کے کار آمد ہے۔ رشناخت ہر ایک ادویہ کی سہولیت کے لیئے جو تشریح کی گئی ہے وہ نہایت ہی مفید ہے حجم ۲۰ صفحہ محصولڈاک بذمہ خریدار قیمت صرف (۱۰ر)

طب اکبر اردو

نہایت اعلیٰ درجہ کی مستند کتاب اور کار آمد طلبائے زمان ہے۔ اس کتاب میں ہر ایک نسخہ ہر ایک بیماری کا درج ہے۔ بجو کہ دیکھنے سے تعلق رکھتا ہے۔ لکھائی چھپائی نہایت عمدہ اور اعلےٰ ہے۔ اور اعلےٰ کاغذ پر چھاپی گئی ہے۔ قیمت اردو للعہ فارسی ہے۔

دار الشفا پنجابی منظوم

معہ مجربات اکبری اردو یہ ایک مشہور و معروف کتاب ہے۔ جو مقبولی خاص و عام ہو چکی ہے۔ علم طب میں بزبان پنجابی منظوم کتاب ہے۔ اور اس کے حاشیہ پر مجربات اکبری درج ہے۔ لکھائی چھپائی اور کاغذ نہایت عمدہ اور اعلےٰ ہے۔ قیمت صرف ۱۲ر

فوائد الانسان

منظوم فارسی۔ اکبر بادشاہ کے واسطے شاہ محمد ارزانی صاحب نے تیار کی تھی جو کہ آجتک کسی کو دستیاب نہ ہوئی ہے اور نہ کوئی چھاپ ہی سکا ہے ہم نے کمال جد و جہد سے ایک نسخہ پیدا کر کے رفاہ عام کیواسطے چھاپ دیا ہے لکھائی چھپائی نہایت خوشخط اور اعلےٰ ہے۔ طبیبوں کو جلد منگا لینا چاہیئے پھر یہ نادر موقع ہاتھ سے جاتا رہے گا۔ باوجود ان تمام خوبیوں کے قیمت صرف آٹھ آنہ ہے۔ (۸ر)

الفاظ الادویہ

مع ریاض الادویہ و رسالہ ماء الجبن وغیرہ حاوی کل ادویہ یونانی مظہر ماہیت و خواص ادویہ وغیرہ طبیب کے لئے از حد مفید ہے کم علم طبیب بھی اس کے مطالعہ سے حکیم حاذق ہو سکتا ہے۔ تجربہ کے واسطے ایک نسخہ منگا کر ملاحظہ فرمایئے قیمت صرف ۶ر

علاج الامراض اردو

یہ کتاب مزیل اقسام اسقاط جسمانی دارو شفائے آلام ابدانی دستور العمل حکمائے زمان کار آمد اطبائے جہان ہے۔ جسکی خوبی دیکھنے پر منحصر ہے حجم ۸۰ صفحہ کلان قیمت صرف (عہ)

المشتہر شیخ الٰہی بخش محمد جلال الدین تاجران کتب بازار کشمیری لاہور

لِکُلِّ دَآءٍ دَوَآءٌ وَلِکُلِّ مَرَضٍ شِفَآءٌ

هُوَ الشَّافِی

نسخہ متبرکہ مفرح دل محزوران فخنوش قلب بیماران مفتح سدد دل و جان مطلوب طالب

مُسَمّٰی بہ

میزان الطب

سنہ ۱۳۴۳ھ

بفرمائش

صاحب الصدق والیقین شیخ الٰہی بخش محمد جلال الدین تاجر الکتب

لاہور بازار کشمیری

در کاشی رام پریس لاہور مطبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
وآله الطاهرین اما بعد العبد الجانی محمد رازی المسمی به محمد اکبر میگوید که چون اطفال
فقیر و دیگر اعزه در صدد خواندن علم طب بودند مختصری بجهت صبیان تعلم آسان بود بعبارتی موجز
مشتمل بر فوائد بسیار است تالیف نمودم و میزان الطب موسوم ساختم حکیم مطلق بر سایر متعلمان
مبارک و مفید گرداناد بمنه و کرمه و این مختصر مشتمل است بر سه مقاله مقاله
اول در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
بدان که حرارت را بسیاری گرمی گویند و نشان گرمی غلبه تشنگی است و سوزش و زردی
یا سرخی عضو و زردی رخت یافتن اما اگر سبب گرمی زیادتی خون بود گرانی سر و
خمیازه و فازه و تیزی و تندی حواس و تیزی ذهن و سرخی رنگ بدن و سرخی
زبان و برآمدن دنبلها و بثرها و برآمدن خون از بینی و دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد عضلات
و میل آنست و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن و زبان و زردی چشم و
تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان و
باقی بیاید

قشعریره دلیل آنست و برودت را بپارسی سردی گویند و نشان غلبهٔ سردی نابودن
تشنگی و سوزش ست و سپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد
سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم و آرزوی ترش و بسیاری خواب
و کندی حواس و برآمدن لعاب دهن و آب بینی قرین غیر سوزان دلیل آنست و اگر سبب سردی
غلبهٔ سودا بود لاغری و سیاهی بدن و سیاهی و غلظت خون و زیادتی فکر و خلط سر معده
و انتهائی کاذب دلیل آنست و نشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری سستی عضو است
و هر آنچه ضد یبوست بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط
حرارت بود و خواه از مادهٔ خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه
برودت فقط یعنی ساده بود و خواه از مادهٔ بلغم و نشان غلبهٔ یبوست یعنی خشکی و
درشتی و لاغری ست و بیرونی و خشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا
گفته شد و اگر با مادهٔ سودا بود نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهار ست
خون و بلغم و سودا و صفرا و قوام بدن از اخلاط ست و حدوث اکثر امراض از
زیادتی و کمی آنهاست خون گرم و تر ست و صفرا گرم و خشک و بلغم سرد و تر و سودا سرد
و خشک اما باد و خاصیت سرد که از اخلاط متولد میشود بیشتر از بلغم و سودا می شود
اما در قوام بدن دخلی ندارد و بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بر سبیل بخار متولد
میشود اما بقائے حیات بدن موقوف بر آن ست و مرتبهٔ بدنست مقالهٔ دوم در بیان
ادویهٔ مفرده و مرکبه حسب حاجت و اغذیه مناسب حال و درین مقاله چند فصل ست فصل اول در
معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد
و معدل هر خلط جدا جدا گفته شود انشاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وے زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آنکه
قوام او دقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعلیل در مقابل تغییر باید و هر یک از آن
گفته آید انشاء الله تعالی ادویه که جوش خون را بنشاند نبیت تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز
گلسرخ آب لیموں سکنجبین شربت عناب شربت صندل شربت کدو مانند آن و هر چه
سرد باشد ادویه که خون غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره
ماء العسل و هر چه مخرج سودا است غلظت خون را دور میکند و غلظت خون بیشتر از آمیختن
سودا بخون می شود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون از بلغم
بود مسهل بلغم بدهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از بخشیدن ماده بلغم و
سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا
با خون آمیزد سیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خون
اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند تدبیر وے برآوردن بلغم است
بمسهل وے و هلیله کابلی درین باب اثر تمام دارد و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان
و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد و مالیدن بدن و ریاضت نمودن
نافع است و اگر سبب رقت آمیزش صفرا بود کفهای زرد بالای خون پدید آید
تدبیر وی برآوردن صفرا است بمسهلاتش و هلیله زرد و درین باب اثر تمام دارد
و شربت عناب و آب عدس و همه آنچه سرد است در جوش خون گفته شد نفع دارد و
آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن را گویند
و هر خلط که گنده شود تپ او را لازم است و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت زیاده
دران نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس درین حالت اصلاح

بدبوئی ۱۲ گرمی ۱۲

وے باید کرد بدانچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از
جوش چون که در انجا گفته ایم گرم شدن خونست بی آنکه گنده شود حاصل آنکه گنده
شدن را حرارت لازمست و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر پنجگونه است یکی آنکه
رطوبت رقیق باوے آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ باوے آمیزد سوم آنکه سودای طبعی
قدری با صفرا آمیزد اول را مرهٔ صفرا گویند دوم را صفراوی محتقنه سوم را صفراوی
محترقه چهارم آنکه مرهٔ صفرا و صفراوی محترقه باهم مرکب شده باشند این را صفرا کراثی گویند
پنجم آنکه مرهٔ صفرا و صفراوی محترقه که کثیر الحرارة بوده باشند باهم کرشیده شوند این را صفرا
زنگاری گویند و فرق در کراثی و زنگاری همین قدرست که حرارت در ان کمترست و
درین بیشتر و الا فی الحقیقت هر دو واحد اند و معدلات صفرا نوشته میشود حسب حاجت
توان داد آنجا که حرارت بیشتر است دوائے که بسیار سرد است باید داد و روزے دو
یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود ادویهٔ مفرده معدل صفرا
اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو کافور حسب
حاجت باید داد بطریقیکه برائے هر یک مخصوص است مثلا اگر اسبغول دهند لعاب از ان
بگیرند یا مع تخم نوشند اما هرگز نباید گفت که زهرست خوردن اسبغول گفته و بعضے
مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند فایده
استعمال کرده و از خرفه و کاسنی شیر بگیرند اگر تخم آنها را بکار برند و الا از سبزی آنها آب
افشرده بگیرند و کاسنی سبز را نباید فرست که اثر دیگر میرود و اگر آب آنرا دسه جوش
دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب رقیق بدهند تنها یا به نبات یا بترشی
آمیخته که اثر تمام مینماید و تصفیه خون سبیل است از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین که باید گرفت

وآنچه در دور کردن سیاهی خرفه مبالغه میکند سنجر ضیافت طبع فائده نداد و کثیر خشک
در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است و صندل
با آب سوده میدهند حرارت قوی را فرو می نشاند و سپیدا زنج بهتر است و کافور بقدر
دو حبه حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد است جز مر جوان گرم مزاج ندهند
و فواکه سرد چون تربز و امثال آن و ترشیهائے همه معدل صفرا اند و بدانند که
زنان و طفلان و خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد و ادویه مرکبه مشهوره
که در تعدیل صفرا مخصوص اند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض قرص کافور شربت
صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و امثال آن و بوئیدن و طلا کردن
ادویه سرد نیز معدل است مر صفرا را و مسکن است حرارت را اما تغیر بلغم نیز بر چگونه است
یکی آنکه قدری از خون یا بلغم آمیزد و آنرا از مزاجش بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند
یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند
و طبع وے نزدیک بصفرا است سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را
بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدرے از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص
یعنی بلغم زفخت گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این را بلغم لفه یعنی بلغم گویند و وے
شرترین اقسام بلغم است از غیر طبعی و معدلات بلغم انیسون حسب حاجت دهند و ادویه
مفرده معدله بلغم بادیان انیسون اصل السوس کمون دارچینی فاقله
برنجاسف سنبل الطیب مویز و طریق استعمال هر واحد بر رائے طبیب است و مطبوخ در بلغم
بهتر است و هرگاه بلغم عفص شده باشد دوائے بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که
بلغم شور بود و تخم کشوث در برآوردن بلغم عفص که در رگها می باشد مخصوص است

دهرگاه که مادهٔ بلغم عفن باشد حسب حاجت آنچه در صفرا گفته شد قدری گرفته باین
چیزها مرکب باید ساخت ادویه مرکبه معدلهٔ بلغم معجون فلاسفه معجون زنجبیل
معجون سیر عوارش جالینوس و مانند آن این همه وقتی ست که بی عفونت یعنی بی تب
باشد اما اگر تب بود قرص گل و قرص غافث و سکنجبین بزوری معتدل خار و گلقند و
شربت بزور موافق ست اما تغیر سودا نیز بچگونه است یکی آنکه سودای طبعی زیاده بر
مقدار طبعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آن که از
احتراق خون چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آن که از احتراق صفرا حاصل شود بدانکه هر خلط که
سوخته میشود سودای غیر طبعی همان است معنی سوختن خلط آنست که اجزای لطیف دقیق از خلط
تحلیل رود و باقی کثیف گردد بنوعیکه از جنس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد
و تحلیل جهت آن نمودیم که اگر خلط بسبب حرارت کثیف گردد باعتبار انجماد اجزای وی
ویرا در عرف عام سودا گویند چنانچه در بلغم جصی و بدانند که اگرچه در جصی وجه تسمیه وی
بجص یعنی گچ باعتبار رنگست نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جایز داشته اند
ادویه مفرده معدلهٔ سودا اسپستان گاوزبان تخم خربزه بیخ فهک تخم مرو
و انجیر و مویز و مانند آن هرچه گرم تر و تر و پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد
تر باید داد چنانچه خرفه و بهیدانه و خیارین و مانند آن و اگر مشتری یا تری که معتدل
حرارت و برودت باشد ادویه مرکبه معدلهٔ سودا سکنجبین افسنتینی انوشدارو
معجون سقراط یاقوتی لوعلی مفرح دلکشا شربت گاوزبان شربت بالنگو و امثال آن
و مکرر گفته شد که در هر باب غایت مزاج در گرمی سردی ملحوظ دارند و اگر سودا عفن
شود این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم بیخ فهک

زرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش ازین باید که
نضج و تنقیه شده باشد تا اثر زود کند و درم اعراض سوداوی بیشتر روزها دهند و در مبحث
تپها تدبیر ازاله عفونت گفته آید انشاء الله تعالی فائده در بیان چیزهائے که
تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی واحد بے وارد شدن
در معده و آن اقسام ست شیوم لخلخه نفوخ سعوط و جوسنون قطور نطول سکوب
بلعوم انکباب کماد تدهین تمریخ کحل برود ضماد حقنه فتیله شافه حمول
فرزجه آبزن باشویه و درینجا معنی هر یک گفته آید شیوم آنچه بوئیدن خشک یا تر لخلخه
آنکه چیزی رقیق خوشبودار در شیشه نهند و بوئند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ آنچه در
بینی دمند و جوسنون آنکه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند قطور آنچه
در گوش و دیگر شگافها چکانند نطول آنچه از مائعات بر ظاهر بدن ریزند از فاصله بے
توقف و گاهے بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزهائے سائل از فاصله بر بدن
ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بایستند باز ریزند انکباب بخار آب گرم بدن را سایدن
خود را بجامه پیچیده و سر بگول ساخته چنانچه متعارف ست که برائے آوردن عرق میکنند یا بخار
ادویه بجوش سایدن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون سرد شود باز گرم نموده بگذارند
خواه آنچیز خشک بود خواه رطب تمریخ آنکه چیزی تر بر بدن بمالند تدهین آنکه روغن مالند
حقنه آنکه چیزی سائل در مخرجه اندازند و در روده رسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم
رسانند از راه قبل طریقش معروف ست شافه آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل برآرند یا آب سائیده
در چشم کشند فتیله آن که دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت درآرند
حمول آنکه لته را با ادویه آلوده در قبل یا در دبر بردارند فرزجه حمولیکه مخصوص بفرج

زن باشد کحل آنکه بمیل در چشم کشند بر دو ادویه سرد که آنها را ترتیب کرده باشند
و بچشم استعمال نمایند ذرور آنکه ادویه خشک را بسایند و در چشم یا بر جراحت پاشند بخور
آنکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد یا دود آن بضود هند بطریق مخصوص
ضماد آنکه چیزی ترکه تن دار باشد بر بدن گذارند طلا آنکه چیزی ترکه تنک باشد
بر بدن گذارند آبزن آبیکه در وی ادویه پخته باشند در ظرف کلان اندازند و
بیمار را در آن نشانند پاشویه آنکه در آب گرم یا در آبیکه در سبوس گل خطمی بنفشه بابونه
برگ بید و امثال اینها تنها یا مرکب جوشانیده باشند پایهای بیمار بگذارند بنوعیکه
تا زانو در آب بود و دیگهای گرم که برای ازاله صداع و بخار دماغ بکار برند باید که سر
را بطرف پشت مائل دارند تکیه داده و حجابی در پشت در پیش گذارند تا بخار آن
بدماغ نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخاروی خلل دماغ و خفقان عارض شده
شمومیکه بیماریهای گرم را نفع دارد صندل سپید سائیده و سرکه آب کشنیز تر گلاب
باهم آمیخته بوبند و اگر نخلخانه سازند بهتر ست و آنجا که بیخوابی باشد سرکه نباید آمیخت
و اگر گرمی بسیار باشد کافور اضافه نمایند و بوئیدن خیار پاره کرده و میوهای دیگر
و گلهای سرد اثر تمام دارد و آنرا که بوی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی آب تربز یا آب گلدوی
پخته گلند شمومیکه بیماریهای سر را نفع دارد مشک عنبر دارچینی جند بیدستر قرنفل
زعفران شونیز ست حسب حاجت هرچه خواهند بکار برند سعوط بارد که امراض گرم
و خشک دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختران دو جزو
و اگر بجای روغن نیلوفر تخم کدو یا بادام کنند می شاید و آنجا که بیخوابی باشد
روغن خشخاش بهتر از همه روغنهاست سعوطیکه امراض سرد و تر دماغ را

سودا دارچینی مر کندر حضیض جند بیدستر زعفران آب ریحان یا آب مرزنجوش
یا به آب فقط بکار برند نفوخی که مسکوت را بهوش آرد و سده دماغ را بکشاید
کندش خربق سپید کوفته و بیخته اندک اندک در بینی دمند و جور که ام الصبیان
را نافع است صعتر جند بیدستر زیره کرمانی مساوی الوزن در شیر
حل کرده در گلوی طفل بریزند و جور که مصروع را بهوش آرد حلتیت جند بیدستر
در سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد سورنجان
قرنفل سعد گزمازج پوست هلیله زرد صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند و بکار
برند و اگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور که درد گوش را که از گرمی باشد سود دهد
روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه انگوری ده درم بر آتش نرم جوشانند
تا سرکه رود و روغن بماند قدری در گوش چکانند و آنجا که درد مفرط بود قدری افیون
نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب و سوزش بول را مفید است سفیداب کندر از زرنیخ
صمغ عربی نشاسته دم الاخوین جمله مساوی کوفته و بیخته با شیر دختران در احلیل
چکانند نطول که خواب آورد و سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هر یک پنجدرم
پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر پوست کدو تربا بلونه هر یک ده درم کشک چه پنجاه
درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند نطول که امراض سر و سر را نفع دهد
بابونه اکلیل الملک نمام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جمله مساوی
بجوشانند و بر سر ریزند و انکباب سازند **فائده** در امراض گرم دماغی دهما اکمن
نطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی به تحلیل برد
بابونه اکلیل الملک برگ کرفس رازیانه تخم کرفس زیره کرمانی

مرزنگوش شبت صعتر در آب بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر ازین ادویه مکعب
سازند صداع ریحی را نفع دهد کماد خشک که باد از عضو به تحلیل برد گاورس و
نمک در لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ گرم کرده و سبوس گرم کرده
و خشت گرم کرده همین عمل دارد کماد تر که عضو را نرم کند و تسکین درد نماید بنفشه
بابونه تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی در مثانه گوسپند یا گاو اندازند و گرما گرم
بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و
کحل و برود و ذرور حسب احتیاج از آنچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار توان بست
بخور که مقوی ذهن و دماغ ست و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع ست عود
قسط شیرین صندل سپید هر یک یکدرم مشک کافور هر یک نیم درم کوفته و بیخته
بگلاب بسرشند و گلولها سازند و بخور کنند بر بخور که عرق آرد و چون بیشتر میکرده باشد
غب غیر خالص و تبهای بلغمی را برگذرد ما الجدی پختن ماده پوست بیخ بادیان و تخم آن بر
مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق آید طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول
فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا دانسته و هر یک در محل
لایق گفته آید انشاء الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند و تپ دق را سود دهد گذر و خیار خرف
کاهو تربوز گل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر حلبه یا هر چه ازینها بهم رسد در آب بجوشانند
و در ظرفیکه چون بیمار در آن نشیند آب او تا بگلو برسد انداخته بیمار را بنشانند و
ساعتی بماند پس بیرون آرند و بر وعن بنفشه یا کدو تدهین نمایند دیگر آبزنها
که برای هر مرض مخصوص ست در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی پاشویه که در جنب
ماده از سر اثر تمام دارد و طریقش گفته شده دستها در آن داشتن نیز سود دارد **فائده**

بستن ساقها و مالیدن کفها در جذب مادهٔ از سر قایم مقام پاشویه است بلکه در بعضی
وقت ازان نافع تر اما باید که بستن ازین ران آغاز کنند و کشادن از طرف قدم و هنگام
کشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند **فصل ۲** در فصد بدانند که
فصد استفراغ کلی ست یعنی هر قسم خلط دریں بهمی آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط ست
یعنی در رگها چنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشد با خون مختلط شده
پس هرگاه رگ زنند هر چه در رگها ست بالضرور مستفرغ می شود و غایت آنکه خون
بسیار بر می آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه دیگر که این نفع ندارد پوشیده نماند که
فصد را بهترین استفراغ مقرر کرده اند برای چند چیز یکے خود گذشت دوم آنکه فصد
استفراغ اختیاریست هرگاه رگ زنند و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بند میتوان
کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن اگرچه ماده غیر مقصود بر آید حبس نتوان کرد پیش از عمل دوا
دا اگر کنند ضرر دهد سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج دران
شرط ست و باید دانست که پیش از دوازده سال منع ست بعد ازان تا تمام عمر مجوز بشرط
ارتفاع مانع بخلاف حجامت که بعد از شصت سال منع کرده اند **فائده** گاه باشد که
غلبهٔ خون محسوس شود و فصد کنند اما خون کمتر گیرند و بدان سبب ماده در حرکت آید و تپ آرد
و درین وقت زود فصد باید کرد و هرگاه مسهل دهند و عمل نکند و ضرر بدماغ رسد و
کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند فصد
نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره که قسمی از کژدم ست که هنگام رفتن دم خود بر زمین کشان
میرود و از خواص اوست که چون کسی را بگزد از هر بن موے خون آن شود فصد بعد لدغ و
البته باید کرد و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما آنچه تجربه بسیار دارد اگر ماده دم کثیر باشد در بیمت

وسیمت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان شرایت سمیت باعضای
رئیس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویداست و بیان اوقات فصد آنکه اگر اکنند
و کرانه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کرده اند مردود شمرند و
اکنون آنچه لاید لیست مذکور میشود کسی را که از فصد غشی می افتاده باشد پیش از فصد شربت
لیمو یا شربت انار ترش و مانند آن دهند گلاب آمیخته و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست بر
جراحت گذارند تا خون بایستد و مقصود را راحت داده و قدری حرکت فرموده بار دیگر همین سان
دو بار وقفه کرده بگیرند اغلب که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه قی
کنانیدن است پر مرغ در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور است و دوای المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آنرا در که فصد کنند غذای اغلیظ ندهند و آنچه در عوام مشهور است
که حریره و تنبول بعد فصد بهر کس میدهند و همچنان آنچه در بعضی اطبای جاهل رواج
یافته که البته سرد بنوشانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد تا صفرا را
که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را
مدد و بدو بیجاست هیچ نباید داد و در نیولارگها که بیشتر میزنند مرقوم میگردد قیفال
الکحل باسلیق حبل الذراع اسلیم ابطی صافن عرق النسا چهار رگ قیفال را
سرا رو گویند و دوی برابر ابهام یعنی زانگشت ست و علتهای سر و رو را نافع
الکحل را بعفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و دوی برابر سبابه واقع ست علتهای
همه بدن را مفید باسلیق برابر وسطی ست علتهای فروتر از گردن را که متورم بدن
گویند سود مند و امراض طحال را مفید و بدانند که زیر این شریان ست و جهیدنش محسوس
می شود باحتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع در بعضی دستها رگ

باسلیق ست و در بعضے بارگ اکحل آمیخته و گفته اند که منفعت وے چون منفعت قیفال ست
اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قرین یافته ابطے برابر خنصر ست و آنرا اسلم نیز
گویند بر وزن افعل و وی علتهای احشا و امراض سفلی را نافع و اسلم تصغیر اسلم است
و از ابطی متصلست گویا شعبه آنست و آنرا مابین خنصر و بنصر میزنند و بعد کشادن دست
در آب گرم میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و
دل را نافع است و شش را هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و
دل بیشتر می آید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن بر شانگ
واقع ست برابر زانگشت حیض بکشاید و جراحت و خارش ران و خصیه و قضیب را سود
دهد و ماده را از سر فرود آرد و ابیض زیر زانو ست و نافع تر از صافن ست و درد
احشا و پشت را مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا رگیست
گره دار که از بستن پاے معلوم میشود اگر به ساق پاے یابند بهتر و الا مابین بنصر و خنصر
پشت پاے بکشایند از براے عرق النسا که مرضیست نفع دارد و قریب بمنافع صافن
است چهار رگ عبارت ازان چهار رگ ست که دو برلب زیرین و دو برلب بالا واقع
اند در باطن لبها میکشایند از نشتر گزه سر امراض دهان و لثه را نافع ست و دیگر رگها که زیر زبان و
بر سر بینی و پس گوش و در گوشه چشم واقع اند چون کمتر میکشایند مفصل مرقوم نکردیم **فائده**
هرگاه نشتر پیشریان بسر نشانش آنست که خون سرخ خالص برآید و بدفق خارج شود ضعف
دل اناً فاناً ترقی کند چون چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لازق بران گزارند و در فاده
نهاده محکم بندند و دست بر بالش بزرگ راست بدارند و اصلا حرکت ندهند تا ده روز بسته
دارند و پس از ده روز برفق باید کشود و باز باید بست و همین سان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد

درین میان محافظت طبع باید کرد تا با اعتدال باشد صفت لازق دم الاخوین از روغن
شب یمانی قلقطار اقاقیا جلنار صبر کندر هر یک یک درم صمغ عربی دو درم همه را بکوبند
و بحریر بیزند و بسپیده بیضه مرغ بسرشند و یا پشم خرگوش یا با خانه عنکبوت پاک
کرده باشند بیالایند و در جراحت فرو گذارند و در میان پوست بامیل کرده و بالای پوست
نیز بگذارند گرداگردش بندند بعصابه و پایها و دست و دم را بسته دارند تا خون بدان جانب
مائل باشد **فصل ۳ در حجامت** و ارسال علق بدانند که حجامت و علق کودکان
را بجای فصد است و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند
و پیش از دو سال نیز جایز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و
بهترین ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یکپاس
روز برآمده و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید یکساعت باشد
باید که وضع محاجم نماید و هرگاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه بنفس عضو
نباید کرد و حجامت پس سر سر را پاک کند و بر نقره گردن خلیفه قائمقام باشد اما نسیان آرد بهتر آنست
که فروتر از نقره کنند و میان شانها خلیفه باسلیق ست لیکن معده را ضرر دارد و خفقان آرد
اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صافن ست حجامت بالا شرط بهر جذب بخار بکار آید و اما که
ماده نیز نمایند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل ۴ در منضجات**
بدانکه نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید یا
نزدیک تنقیه وی بدو آسانی برآید پس غلیظ که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او از آن غلظت فروتر آید و خلطیکه رقیق است چون صفرا و بلغم مائی نضج
وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط ست فی صدذاته و غلظتی که دران محسوس می شود بعد خروج آن بسبب کثافت
لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سدی هوای بخاریست
مر آنرا که گرمی معتدل باعث ترقیق ست و برودت موجب کثافت ست اگرچه اندک
باشد و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست لهذا در تپ خونی روز اول فصد
میکنند اما هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر در وی بوده باشد احتیاط ست
که موافق غلبه غلط منضج داده بعده فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون
تمام برآیند بی تصدیع و ضرر نرسانند خصوص آنجا که سودا مرکب شود با خون تقدیم
نضج ضروریست بعده فصد کردن منضج صفرا عناب بهفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر
دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی نیمکوفته سه درم بیخ کاسنی نیمکوفته دو درم گل سرخ از
پوست سبز که زیر گل میباشد و از تخم پاک کرده ده درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ
نقوع آنست که ادویه را در آبیکه موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبانروز پس مالیده و صاف کرده
بنوشانند فقط یا همراه سکنجبین یا ترنجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معدلست منضج ست
و ذکر منضج جدا بنابر فوائد چندست که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ آنست که ادویه را دران
قدر آب بجوشانند که بعد سوختن سه خصه آب قدری آب که توان خورد بماند و آنجا که خواهند قوت دوا
تمامتر برآید نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند لیکن بدانند که دوا را بجوشانیدن گرمی پیدا
میکند پس آنجا که حرارت در مزاج بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و بر نقوع و شیرها و تخمهای سرد
که مذکور پسند باید کرد و ازین ادویه منضجه هرچه بهم رسد توان داد و از انکه صفرا اقسام است
در نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و آنچه از اوزان ادویه نوشته
شد ملاحظه شخص معتدل العمر و معتدل القیاف است پس اگر مریض طفل باشد

موافق همان در اوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر فرمایند و
این تصرفات بر عقل طبیب ست **فائده** صفرا در سه روز پخته میشود اگر منضج داده
شود بشرطیکه صفرائے خالص بود و اگر صفرائے غیر خالص بود در پنج روز یا
زیاده بر آن حسب ماده پخته میگردد منضج بلغم مویزدانه برآورده یازده دانه بادیان نیمکوفته
دو درم و اگر بادیان رومی بجائی بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که بیخ هلک
گویند از پوست که بالائی ویست خراشیده و بجوکوب نموده سه درم شکائی نیمکوفته دو درم
پرسیاوشان پنجدرم انجیر زرد پنجدرم گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد گلقند
عسلے هفت درم بآن افزوده تناول کنند و اگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو تولہ اعانت تمام
کند در نضج اما آنجه که سرفه باشد سکنجبین نباید داد و هرگاه بلغم شور باشد و شوری بلغم از آمیختن
صفرا میشود لهذا بعضے آن را در صفرا شمرده اند باید که در منضج وے نیز رعایت کنند
و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در جمیع مرکبات یاد
دارند و نخود آب در منضج بلغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تپ باشد نتوان داد مگر
آنگاه که تپ کهنه شود و هرچه معدل آن ست منضج آنست **فائده** بلغم در سه چند ایام
نضج صفرا نضج میابد یعنی در نه روز پخته میشود از دادن دوا بشرطیکه از جمله اقسام غیر
غلیظه و غیر رقیقه باشد و الا ممکن ست که در پنج روز پخته شود یا در زیاده از نه روز نضج یابد
حسب ماده و کم و زیاده کردن ادویه بر رائے طبیب ست منضج سودا پستان بیست دانه عناب
ده دانه گاؤزبان دو درم بادرنجبویه دو درم بیخ هلک سه درم سطوخودوس دو درم پرسیاوشان
دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد بقند سفید یا
ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته و این دوا منضج سودائے خالص است

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری بازین ادویه بگیرند و باد ویه که برای نضج هر
خلط مخصوص ست آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزائی رقیق وے
بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده از نفع خود بری آید آنرا سودائے
غیر طبعی میگویند و مراد از سودائی دموی و سودائی صفراوی و سودای بلغمی همین ست
سودائی طبعی که بسوزد آن نیز مسمی بسودائی غیر طبعی میگردد پس و از هر خلط که شده باشد در
نضج دی مراعات آن خلط واجبست **فائده** ماده سودائے خالص در پانزده روز نضج میباید باشد
که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط در مدت که مذکور شد برای هر وجه
شائسته آن میشود که مسهل باید دادن یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه آنکه ماده مزبور بکلی
نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد
پس معلوم شد که اثر نضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و اوقات مدت ظهور نضج در ماده آنست
که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد
مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر ندهند و بدانند که آنچه از تعیین ایام نضج گفته شد مشروط
باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دوائی منضج پخته میشود زیرا که حکیم
مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است وی همیشه در کار
خود ست لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز زایل میشوند پس علاج بمثل از معاون
طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین **فصل ۵** در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست
که ماده را از عروق و اعضائی دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه فضائی معده و امعا و نواحی
آن بود بیرون آرد و در مسهل دادن شرط ست که اول منضج دهند بخلاف ملین که در وے
منضج در کار نیست لهذا پیشتر ادویه منضجه ملین دارند کما لا یخفی اما اگر در

بلین داون هم رعایت منضج خورانیدن نمایند بهترست بلین مبارک که اکثر امراض
باطنیه وظاهریه را مفیدست وبا بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان حامله را نیز
میدهند وطفلان وپیران را بدستور وتیها ودهای احشا را بغایت نافع وباهمه
مواد موافق بود صفت آن مغز فلوس خیار شنبر بقدر حاجت بگیرند ودر گلاب یا آب
گرم بمالند وصاف نموده بدهند وآنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیره تخمهای دیگر
باید داد واگر ورم واحشای بود با آب عنب الثعلب باید داد وآنجا که شائبه نضج بود شیره
بادیان وگلقند آمیزند وبهترین چیزها در دفع بوی خیار شنبر بادیان ست وگلاب وهرگاه
خواهند که بلین مذکور قوی شود شیر خشت اصیل وترنجبین اصیل ممزوج سازند واگر عناب
وسپستان وگل بنفشه ومویز وگاؤزبان وامثال آن حسب حاجت بجوشانند وبا طبیخ
او مغز فلوس حل کرده دهند اولی ست وگفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوائی
مطبوخ نباید داد وباید دانست که کسی را که روده وی ضعیف باشد وهیا بر بیش بود
مغز فلوس را بی روغن بادام نهار ندهند لکن زنان حامله وپیران را بی روغن بادام نباید داد
تا لین باشد اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن بادام نیست
زیرا که در شیرخوارگی که سطح روده بدان ملاست دارد ومغز فلوس نشست در جرم وی نمیتواند کرد
تا محتاج بروغن باشد ومقدار فلوس از حق مرد کلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست
وهر فلوس چهار درم هر درم سه دیم باشد زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر دارد خصوص
در معتدل مزاج **فائده** چون مقدمه اسهال مذکور میشود چند چیز که درین باب
نفع تمام دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلی که برای ضرورت قوی دهند چنانچه در قولنج
وجرب آن آنجا بنضج حاجت نیست وجب دارو یا دمانع نه وهر مسهلی که مطبوخ

باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل میکند اگر شکم بیجد اندکے
آب گرم باید داد و بالائی دیگر مسهلها چون جهاد و سفوفها لازم ست که آب گرم بدهند
تا مدد کند و در اثنائی عمل آب سرد منع ست اما اگر تشنگی غلبه کند آب تازه جرعه جرعه
توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست و همچنان
در بعضے ادویه را آب سرد نوشیدن لازم داشته از چنانچه با شربت گل هرچه دروے
حب الملوک باشد و کذالک بر سفوف وحب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن
بهتر ست زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد درین ترکیب چنانچه فرشتی نوشته و آن را که از
خوردن دوا نفرت باشد هر دو باز و بسته و بینی گرفته بنوشند و بعز غره دهن پاک نمایند
و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج تنبول باشد مضغ وی بهترین اشیا است و
خوردن خیه لوا بدستور و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد و بدانند که مسهل را به قی خواهد برتافت
باید که بخستین قصداً قی فرمایند بعده دوا نوشانند و اغلب آن ست که بدین حیله
نخواهد برتافت و چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و محلی محفوظ باید نشست
و استنجا بطبخ ریشه خطمی باید کرد تا مبرز از ضرر ماده محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد نه
گرم و چون مسهل عمل نکند منع ست که بالای وی مسهل دیگر خورند همان روز بلکه بشافزه مدد
کنند اما اگر چیزے مزلق چنانچه آب آلو تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بدهند باک نیست
تا مدد کند و مغز فلوس نیز مجوز ست و مصطگی کوفته و بیخته یک نیم درم همراه نبات آمیخته در
آب گرم مدد تمام کند و هرگاه مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی فرمایند
و اگر کفایت نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هرگاه عمل کرده باشد
و حرارت در معده و امعا پیدا بود لعابین یعنی لعاب بهدانه و اسبغول دهند

و معتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب و بعد ازان چون سیلت رود
غذای ملائم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص پس
اگر قوت کفایت کند هیم مسهل دهند تا ماده مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد
بتفاریق باید داد یک روز دو روز درمیان داده و سبک باید داد تا از کثرت اسهال
بدحال نسازد و هرگاه اسهال افراط کند و قبض مطلوب شود و حرارت و تپ نباشد
ماست و برنج نیکو چیزیست و اگر تپ باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیره خرفه
بریان و بارتنگ بریان دهند آنچه در باب اسهال مذکور است بعمل آرند **مسهلات صفرا**
این ادویه اند هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه افتیمون سقمونیا لب الاب اجاص شاهتره
صبر گل سرخ شیرخشت بعضی قوی العمل اند و بعضی ضعیف هر کدام از ینها که خواهند
تنها یا مرکب نموده حسب حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را تا مشوی نسازند
بعمل نیارند **مسهل مرکب** که باخراج صفرا مخصوص است پوست هلیله زرد شش درم
آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره سنای مکی هر یک سه درم
عناب نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یکنیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو
حسب حاجت هر واحد از دو درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن مقدار ادویه
بر رای طبیب است و آنجا که طبع باین دوا نیک نیاید مغز فلوس باید آمیخت خواه
مطبوخ سازند خواه نقیع مختار اند و باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر یک درم
یا زیاده درین مطبوخ آمیزند خصوص وقتیکه مغز فلوس ممزوج باشد **فائده**
هیچ دوائی نیست که بجز یک خلط خلطی دیگر از اخلاط ثلاثه برون نیارد و آنچه
مخصوص گرداند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا بنا بر آن است که وی بیشتر آن خلط را بر می آرد

در تپ نوبی قبل از دو هفته هلیله دادن منع کرده اند که اسهال کبدی می آرد پس اگر ضرورتے بدادن رسد افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که بروغن بادام چرب نمایند و همراه لعابین یا نقوع اشیائیکه مزلق و مقوی جگر باشد بدهند که ضرر نخواهد کرد انشاء الله تعالی **مسهلات بلغم** شحم حنظل قنطوریون ماهیزهرج غاریقون حب النیل تربد حرمل خشک دانه بسفائج شونیز شکاعے

مسهل مرکب که اخراج بلغم نماید ایارج فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک دو درم غاریقون افتیمون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ و نیم بکوبند و بآب بادیان بسرشند و جمله یک شربت ست مرد کلان را و بدانند که غاریقون نباید کوفت زیرا که در وے چیزے درشت مانند ناخن باشد و او زهر ست اگر کوفته شود ضرر میرساند لهذا آنرا بغربال موئین میمالند تا اجزائے صغیر غاریقون مستخرج شود و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند بالائے غربال و در استعمال نباید

نوع دیگر که بلغم بیرون آرد و در تپهائی نیز میتوان داد و بسرفه کهنه نفع دهد عناب سپستان هر یک بیست دانه زوفای خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان رازیانه نیمکوفته هر یک سه درم مویزدانه برآورده پانزده درم انجیر خشک هفت دانه اصل السوس خراشیده نیمکوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل ماند صاف نمایند خیارشنبر ترنجبین گلقند هر یک ده درم در آن بمالند و مکرر صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند **سفوفیکه** بلغم برآرد تربد سفید بروغن بادام چرب کرده و کوفته و بیخته سه درم زنجبیل مسحوق یک درم نمک سپید نیم درم بآب سرد بخورند و اگر بجهائے

نمک شکر سپید آمیزند هم چند دوا مختار اند و اگر مصطگی افزایند نیز روا است اما
آنجا که نمک یا تربد ممزوج نباشد بآب گرم دهند **مسهلات سودا**
هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد حجر ارمنی آمله
مسهل مرکب که اسهال سودا نماید ایارج فیقرا پنجدرم افتیمون ده درم لاجورد هشت
هفت درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هریک دو درم سنبل الطیب
انیسون هریک یکدرم کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند شربتی دو نیم درم
نوع دیگر که بازاله امراض سوداوی مخصوص است هلیله سیاه ده درم بسفایج
نیمکوفته پنجدرم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هریک هفت درم
گل سرخ چهار درم گاؤزبان بادرنجبویه هریک سه درم انیسون بادیان
هریک دو درم خربق سیاه دو دانگ تربد سپید خراشیده یک درم زنجبیل
نیمدرم چنانچه رسم است بجوشانند و صاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی و
حجر لاجورد و ملح نفطی هریک دو دانگ نرم کوفته و بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند
و اگر قوی تر خواهند شحم حنظل صبر سقوطری قدری اضافه نمایند **فائده** در مطبوخیکه
افتیمون افتد باید که افتیمون را در لته بسته بدارند و او به بجوشانند و چون خواهند
که فرود آرند افتیمون بسته بیندازند و دو جوش داده فرود آرند و در آن بمالند و
پوشیده نماند که حقنه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما از آن که عمل حقنه درین
دیار کمتر مستعمل است و چون مطابق مامور و واقع نه شود ضرر رسد
درین مختصر بیان آن ننمودیم و بذکر شافه که قائم مقام اوست اختصار کردیم
هرگاه که مسهل دهند و عمل نکند باید که بشافه تحریک کنند و کذالک

هرگاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشد مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت
که اندک قبض محسوس شود و شربت ملین مسهل خود مهلت میخواهد در انجا نیکوترین تدبیر
شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال شیاف
احداث بواسیر میکند و در ینجا چند شافه مجرب مذکور نموده میشود شافه که قولنج را بکشاید
و طبع را نرم کند و درد پهلو توان انکار بست گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای مکی
پنجدرم نمک هندی یکدرم عسل خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند
و هر شافه در طول انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون
برسد شافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج
را موافق ست ترنجبین پنجدرم صابون زنی درخطمی و نمک طعام هر یک دو درم
شکر سرخ پنجدرم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون بمثل خیسه
خرما تراشند و بردارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند بی اذیت باشد
شافه که طفلان و ضعیفان را سود دهد عوم آب نادیده دو درم نمک بوره ارمنی
هر یک نیمدرم هر دو را کوفته در موم بسرشند و شیافها سازند و بروغن گل چرب
نموده استعمال نمایند و هرگاه شافه زود برآید اعاده نمایند **فصل ۶** در مقیات
چون ادویه قی آور مذکور میشود نخستین تدابیر که پیش از قی لازم ست بیان نموده میآید
بدانکه هرگاه که خواهند قی کنند باید که یک روز پیشتر از ان غذای نرم خورند اگر حرارت وقی
دیگر نباشد روغن خوشبو بر بدن بمالند و روز قی چیزی نرم چون اوگرای ماش و برنج بنوشند
و بعد زمانی مقیات بنوشند حسب حاجت وقی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت بنوشانیدن
اوگرا نیست بلکه آن را قی تنها بهتر ست کسی را که قی بآسان نیاید سه روز بحمام رود

دتدبین نماید و شوربای چرب غذا سازد و طعامهای مختلف خورد پس در حمام یا در خانهٔ
گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رفاده بر پشت چشم نهاده بعصابه بر بندند
و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند ملایم و مدد کنند و بعضی گفتاند که قی استاده و سر فرو داشته
کردن اخلاط را از قعر معده بر می آرد بدین هیئات قی بآسانی می آید و باید که بدفع
قی کند باندک فصل تا تنقیه معده تمامه شود اما بعد از قی اگر وقت گرما باشد و قی کننده
گرم مزاج بود چشم و روی بآب سرد بشویند و دهان بآب گرم و سکنجبین قندی یا بآب کامه
تغرغر نمایند تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده اما در وقت سردی بمردم سرد مزاج
چشم و روی را نیز بآب گرم باید شست و تغرغر بسکنجبین عسلی باید کرد و اگر آب گرم نمک کنند
کافیست و بعد از قی چون از غرغر فارغ شود عود بقدر یک مثقال یا مصطکی یک درم باریک ساخته
بشکر آمیخته یا بی شکر بدهند و در آب سیب بشرشند و اگر بجای مصطکی گلقند و اطریفل صغیر
دهند روا است و هرگاه از متقیات شورشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ فربه آنرا
زائل میکند و اگر فواقی رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه و
پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند و بآب گرم تکمید نمایند
و منافع و مضار قی و آنکه شائست بدانست یا نیست در مطولات و در شرح قانونچه
مفصل گفته ایم و درین جا همین قدر اکتفا کردیم اینچه نمانند که در شرائط قی آنچه در مقدم
گفته شده بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کرد و
آنکه چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی بنا بر امتلای معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک
شود از طعام فاسد و اگر عیاذاً بالله بواسطهٔ شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزهای
مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بنوشند و قی بسیار کنند

بدفعات اکنون بحسب هر سه خلط مقی مرقوم میشود مقی که صفرا بقی دفع کند سکنجبین
قندی ده مثقال در چهل مثقال آب اسفاناخ یا آب کشک جو یا آب نان کلاغ
حل کرده نیمگرم بیاشامد و بدستورقی کند مقی که بلغم برآرد تخم ترب دو درم
تخم شبت یکدرم بوره نان نیم درم همه را بکوبند و با عسل بسرشند و بدهند پس
اگر خود بخود قی آید فبها و الا با آب نیمگرم مدد کنند مقی که سودا برآرد بگیرند ترب و
بشکافند و خربق سیاه در وی پر سازند پس آن ترب را در سکنجبین تر نمایند یک شب
بعده آن ترب بخورانند و سکنجبین عسلی با آب لوبیه آمیخته عقب آن بنوشند و مدد کنند
قی شود مقی که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین عسلی ده مثقال نمک دو مثقال آب ترب چهل
مثقال بهم آمیخته نیمگرم بنوشند مقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوسن تراشیده
و نیم کوفته و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشک جو هر یک سه مثقال
همه در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال شربت افتیمون
شیرین نمایند و بسرکه انگوری ترش کرده نیمگرم بیاشامند و بدستور قی کنند فایده
تا ضرورتی قوی نباشد خربق سیاه استعمال نباید کرد که سمیت دارد و گاهی خناق می آرد
و ایضاً بی ضرورت قوی غیر معتاد بقی راقی نباید فرمود **فصل** در مدرات بدانکه مدر آنست
که ماده را از راه بول دفع کند و برای برآوردن ماده عرق ادرار نفع تمام دارد اما آنجا که
خلط بیشتر باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکند ادرار نه فرمایند و اطبا مقرر کرده اند که اگر ماده در
جگر باشد بینند که مائل بجذب ست یا بمقعر اگر بجذب مائل باشد ادرار بهتر ست و
الا اسهال پوشیده نیست که ادرار بول اسهال و در در عرق باز میدارد و
کذلک اسهال یا در در عرق مانع ادرار بول میشود برای توجه ماده بطرف مخالف و شک نیست

که بادرا آنچه رقیق ست مندفع میگردد پس تا مرض رطوبی نبود مدرات ندهند از انست
که در استسقا و فالج و وجع المفاصل ملاک امر ادرار بول دانسته اند و ایضا قبل از نضج
تشرب مدرات نیز منع فرموده اند و درینجا مدرات بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت
خون مفصل مرقوم میگردد و حسب حاجت صرف نمایند **مدرات** بارد انیست تخم کاسنی
تخم خیارین سکنجبین ماء القرع تخم خرفه خسک کاکنج ماء البطیخ و امثال آن
مدرات حار انیست تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف زوفا خشک کیا به نخواه
سداب تخم گندر و امثال آن **مدرات** معتدل پرسیاوشان و تخم خربزه و آنگاه که
بارد و حار با هم ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا بدهند دوای معتدل که ادرار بول کند
انیسون بادیان هر یک دو درم نیمکوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خوردن
بماند صاف نمایند تخم خیارین و تخم خربزه هر یک سه درم کوفته در طبخ مذکور شیره از بنها
بستانند و بقند سفید شیرین سازند و بنوشند ماده بارد را برآرد و بول بسته بکشاید
و اگر انیسون و بادیان کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن بشیره تخم یعنی
خیارین و خربزه مدد کنند همان عمل کند و دوائیکه حیض را بکشاید سلیخه شونیز هر یک
دو مثقال جند بیدستر اهبل هر یک دو درم همه را کوفته و بیخته بدو چند آن عسل کف گرفته
بسرشند و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن چهل
درم عرق بادیان بنوشند حیض بسته بکشاید و اگر کم می آمده باشد فراغت آرد بشرطیکه
سبب احتباس حرارت و قلت خون نبود و الا مضر ست طبیخ که حیض براند و منی مردان
که از جای خود لغزیده باشد و در میان بند شود و یا در دهای خود افسرده محتبس شده باشد
بیرون آرد و انستین در منه ترکی ترمس سد آب را زیانه تخم کرفس

هریک دو درم انجیر پنج عدد و گلقند ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند و گلقند آمیزند
و بدهند سه روز پیهم و سه روز مهلت داده بعد سه روز دیگر دهند تا او را تمام کند و مدرات
حیض در ایام حیض باید داد تا مؤثر باشد **فصل ۸** در مقویات اعضای اربعه یعنی دماغ
و دل و جگر و معده و هریک جدا گفته شود حسب حاجت بگیرند مقویات دماغ مروارید
آمله بهار به بهار سیب بهار امرود گل سرخ مازالورد نارنج بلادر بنفشه بالنگو
زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل کندر روغن بادام عنبر
دماغ حیوانات گوشت ماکیان و دراج و شیرمش **مقویات** دل مفرحات آن مروارید
انار شیرین آمله تمر هندی سیب صندل طباشیر گل مختوم ریباس بسد کهربا
گاؤزبان کشنیز خشک گل سرخ مروارید میلو فر نارنج بلیله یاقوت ورق نقره
ورق طلا قشر اترج اسطوخودوس ابریشم بهمنین بسفایج بالنگو بادروج جدوار
دارچینی درونج زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک
فاوانیا قاقله قرنفل بستانی لاجورد **مقویات** جگر کاسنی انار مشمش اظفار الطیب
جوز بوا حماما رجب بلسان دارچینی غافث قرفه قرنفل کشوث مصطکی رومی
نارمشک و بدانند که ضعف جگر بیشتر از سردی و تری میباشد لهذا ادویه مقویه جگر
اکثر حار اند **مقویات** معده آمله انار دانه بلیله سماق سفرجل طباشیر گل سرخ بلیله
خصوص مربا آن خرپوست ترنج بالنگو جوز بوا دارچینی زرنباد سعد سلیخه
سنبل اسهاج هندی قرفه قرنفل قاقله کندر کرویا مصطکی مشک طرامشیع نعناع عود
و بدانند که هرچه مقوی معده است تقویت مری و امعا نیز مینماید و هرچه مسهل است
مضعف معده است مگر بلیله و در سنای مکی اختلاف است بعضی برانند که

سنای مکی نیز مقویست **فائده** ادویهٔ مقویه در اول مرقوم شده اند و عقب
آن گرم و جهت امتیاز دوائے گرم از انجا که شروع شده اند نخستین دوا
بشنگرف مسطور شده است **فصل ۹** در اغذیه که بمریضان توان داد حسب حاجت
اسفیداج طعامی ست که بمحرورمزاج نیز دهند و طریقش آنست که گوشت را بی مصالح
گرم و بی ترشی پزند و شوربای او بکار برند ماء الشعیر غذا بسیار موافق ست امراض حاره
توان داد که هم دوا است و هم غذا طریقش آنست که آب چهار چند جو باشد و طبخش معروف ست
و اگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و آنرا ماء الشعیر محمص گویند
و اگر در ماء الشعیر عناب و سپستان و مانند آن چیزهای حلو بپزند ماء الشعیر مدبر نامند
آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در ماء الشعیر توان پخت و قطعاً ماء الشعیر بسکنجبین
جمع نه نمایند در معده قریص گوشت که همراه سرکه و بقول و ابازیر پزند قریب
باعتدال ست مضوض بالفتح قریصی ست که از کبوتر بچه پخته باشد زیرباج شوربای
گوشت که از سرکه و از فواکه خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره و چیزی شیرین
آمیزند امراض مرکبه را سود دارد **مقالهٔ سوم** در بیان امراض و علاج آن و این مقاله مشتمل
ست بر چند باب و هر باب متضمن ست بر چند فصل **باب ۱** در امراض راس یعنی بیماریهای سر
فصل ۱ در صداع یعنی درد سر و وی اگر خون باشد فصد قیفال کنند پس سر حجامت
نمایند و شربت لیمو نوشانند و بعد برآوردن خون اگر طبع قبض باشد بنقوع عناب ماضض یا
بمایین مبارک طبع بکشایند و معدلات خون بکار برند و اگر از صفرا باشد معدلات صفرا دهند
و مضجات وی داده بمسهلات تنقیه کنند و صندل سفید بآب کشنیز تر طلا سازند و اگر بلغم باشد تعدیل
نمایند و هادیان بقدر حاجت جوشانند و شهد آمیخته بدهند و روغن قسط بر سر مالند و بعد نضج مسهل

بلغم خورانند و بیخ بید انجیر و زنجبیل طلا کردن بآب سائیده سود مند ست و اگر از سودا باشد بتعدیل و انضاج و اسهال وے کوشند و روغن بابونه و بادام طلا نمایند **فائده** پاشویه در صداع بادی از هر قسم که باشد نافع ترین چیزها ست و در درد سر زنهار سر را نباید مالید که اگرچه فی الفور سود میدهد اما آخر ضرر میرساند بلکه پایها را باید کوفت و کفها مالند که نافع ست و اگر سر را بگیرند بدست بے مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تنقیه بآهستگی مالیدن هم مضائقه ندارد **فائده** صداع که از گرمی فقط رسیدن یا از سردی فقط رسیدن عارض شود بی غلبه خلطے از اسافج گویند و درینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافی ست اگر از گرمی ست سردی نوشند و بوبند و اگر از سردیست گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع با تپ باشد بعلاج تپ متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد بتدبیر آن مرض کوشند قسمی ست از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه سر میباشد و دیرپای ست طریق علاجش بحسب همان ست که در صداع مطلق گذشت و این طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم افیون نیم درم زعفران ربع درم باریک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده بر بناگوش چپ یا راست خصوص بر رگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کند که بعد استحکام بتصدیع تمام میشود **فائده** عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون افیون و مانند آن و شک که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند که گاهی بهلاک می انجامد و عند الضرور اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران یا بابونه که مصلح افیون ست و آنجا که گلاب بر سر ریزند درد سر باید که بسیار ریزند تا سر تر دارد و اگر چنان کنند ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع بر آید بند نکنند که علامت نیک ست مگر آنکه صداع خوفی نباشد و خون بسیار بر آید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیماریهای سر محمود ست **فصل ۲** در سرسام یعنی آماس که
در پردهای سر یا در جرم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد بیمار خندان بود و اگر از
صفرا باشد بدخو و تیزشر بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود
و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص ست شاهد بر آنست و دموی را
قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس گویند و باید دانست که در دموی
و صفراوی تپ سخت گرم میباشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله
لازم و علاجش از مبحث صداع روشن شود و چون تپ لازم این مرض ست تدبیر تپ نیز
در نظر دارند و حجامت ساقین با شرط و رخوفی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدابیر است
و استعمال لخلخه اسرع در اثر و مالیدن و بستن پایها در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع
امراض دماغیه پاشویه بدستور و فی الجمله در سرسام فصد بتعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب
باشد انتظار روز نه کنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفراوی مستهلک
با خون میباشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر مانعی قوی
نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند **فائده** هذیان و یاوه گوئی در جزآن
که از لوازم سرسام ست گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تبهای محرقه نوبت صفرا
مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام صحت هیچ نمی باشد و
اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا انقضای آن و علاج
این سرسام که عارض مرض است تدبیر مرض است و بتقویت دماغ کوشیدن **فصل ۳** در جمود و این مرضیست
که یکبارگی واقع شود و آدمی بحس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلیکه بوده
باشد وقت حدوث علت و سبب این ماده سوداست که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

علاج در حالت بی شعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنه مخرج سوداء و روغن خیری در روغن
بادام و زنجبیل در آن آمیخته بمالند و اگر جند بیدستر آمیزند بهتر باشد و هنگام شعور منضج و مسهل
سوداء هندوانه شربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و آنجا که خون
نیز غالب باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر رگ نزند فراخ باید زد و خون کمتر
برآرند و جمود در اشخاص و آخذه و مدرکه نیز نامند **فصل ۴** در سکته و این مرضیست که حس و
حرکت باطل کند و بیمار بر پشت افتاده بود و بمرده ماند و اگر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی
سده تامه است که در سائر بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لا محاله رگ قیفال از زند
و الا حقنه و شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط
بکار برند و اگر قی توانند آورد اثر تمام دهد و مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع
دارد و اگر بر تارک سر شرط زنند و بماب بر آن مالند یا پیش که مستعمل میشود باریک ساخته
بر آن مالند خوب ست و بعد افاقت تعدیل و نضج و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه
نفس زدن محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر
علاج پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس چشم مسکوت دیده میشود
و در میت نه و بدانند که مسکوت را تا هفتاد ساعت که سه شبانروز میشود کسی
که دفن نه کنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت درین مدت زنده
می باشد گاهی میتواند که بفضل الهی بکشاید اما اگر بدن گنده شود و نفخ کند یا
کبود گردد و مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد **فصل ۵** در سبات و آن
خوابی ست غیر طبعی در غایت گرانی و سبب آن استیلای رطوبت ست بر دماغ
خواه ساذج بود خواه از ماده بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب

دسر که بوبانند و هرچه مجفف باشد خورانند و اطریفلات سریع الاثر است و آنجا که سبب سبات
بخار معده باشد سبوق تخمه و خفت در حالت جوع پدید بود و تدبیر دے تنقیه معده
است و اطریفل کشنیز نفع تمام دارد و کشنیز خشک کوفته و بیخته بالائے طعام
سود مند بود **فصل ۶** در سهر یعنی بیخوابی و سبب آن غلبه یبوست سدد دماغ
سادج بود یا مادی و مادهٔ سهر آور سود است و صفرا لامحاله و بلغم شور نیز علاج در سادج
بتر طیب دماغ کوشند باشربه و اغذیه و نطول و سعوط دهند معدله مرطبه و در مادی حسب مادهٔ تنقیه
نمایند و سر که نشاید که بوکند که سهر افزاست و ادویه خواب آور اینست شبت تر در زیر بالین
نهند و در بلغمی بر سر نیز بچند و ریحان بگلاب افشانده بویند و لخلخه بیشتر بکار برند و افیون
بروغن بنفشه حل کرده بر تارک سر مالند فائده هرگاه باعث سهر تپ باشد یا بخار
بائے گرم بهترین تدابیر پاشویه است و دلک اطراف و از مالیدن روغنهای پر سر دور
بودن و در قطع سبب کوشیدن **فصل ۷** در سبات سهری و این مرض از اجتماع
اسباب سبات و سهر حادث شود و بعضے برانند که وی ست دماغی مرکب از صفرا و بلغم فی الجمله
نشان علت مذکور آنست که گاهی خواب طویل باشد و ثقل و کسل و گاهی بیداری مفرط بود
و آنانکه ورم میگویند بذیان و فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری سهر تقدیر
اگر جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند و اگر جهت بیداری غالب باشد سهر سباتی نامند
و تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت خواب مساوی بود بجهت بیداری و اگر یافته
شود مختار اند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه
در سهر و سبات مذکور شده است حسب اجتماع مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند
وقت غلبه بلغم شمومات حاره خفیفه و هنگام غلبه صفرا شمومات بارده بکار برند و کذالک

دیگر تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی و بلغمی نمایند و حق اینست که ورم
لازم این مرض نیست اما میتواند که از ورم مرکب نیز واقع شود **فصل ۸**
در کابوس و این مرضی ست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بر آن افتاده
یا کسی آنرا بخنق می کند پس نفس او تنگ شود و آواز بگردد علاج اگر خون
غالب باشد فصد قیفال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا
باشد تنقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکند که بصرع می انجامد **فصل ۹** در صرع
و این مرضی ست که آدمی بیهوش میفتد و دهن و دست و پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند
و گرانی سر و سبزی رگها زیر زبان لازم دیست و بنوبت حادث میگردد و آنچه زود
زود آید مهلک ست مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار
واقع شود باز زائل گردد چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه در غشی گفته اند
بکار برند و کرده در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و وقت
افاقت تنقیه ماده نمایند حسب الخلط و از میوهای تر و گوشت بز و شیر و امثال آن
بپرهیزند و عود صلیب در گلو آویزند و وجور بکار برند **فصل ۱۰** صرع که اطفال را افتد اکثر
آنرا ام الصبیان خوانند و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و افراط
در تسخین یا در تبرید بی تحقیق سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود از جماع منع باید
فرمود که جماع مفسد شیر ست و فساد شیر محدث آفات در طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد
بشانه قبض کشودن ارفع النفع ست در دفع این حالت **فصل ۱۱** در مالیخولیا و این مرضی
ست که آدمی را از تفکر سلیم و ظن سالم باز دارد و بوهمی و روشی متصف سازد که تا آخر زمان باشد
در بعضی امور و از این قبیل ست حمق و رعونت و عشق و نفاق علاج حسب الخلط

تنقیه نمایند و مفرحات خورانند و نوشدارو نفع تمام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند
و اغذیهٔ لطیفه دهند و تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید و قوت نگاه دارد
و از آنکه اثر تنقیه و تعدیل دیر ظاهر میشود در امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند و بعد
تحقیق سبب تدبیریکه درخور آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد انشاء الله تعالی و در عشق
بهترین تدابیر وصل معشوق است اگر ممکن باشد والا بطریقیکه باز دارنده اندیشه آن باشد
متوجه باید بود و جماع را در ازالهٔ عشق اثر تمام ست خاصةً اگر با محبوب بود **فصل ۲** در جنون یعنی دیوانگی
پوشیده نماند که جنون اقسام ست اگر با غضب و ایذا بود مانیا گویند و اگر با خنده و بازی و ایذا بود
دار الکلب و اگر با ترشروئی و فرار از مردم بود قطرب و هر جنونیکه باشد مرتبه جنون بالاتر از
مرتبه مالیخولیا است و بعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقه وی غیر آنست زیرا که در اسباب
جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط ست چه خلط طبعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه
جنون علاج وی در مالیخولیا گفته شد بکار برند و در ترطیب بیشتر کوشند و بدوشیدن
شیر زنان بر سر و ریختن آن در بینی و مالیدن روغن بنفشه و بادام بر سر و بدن و استحمام
و نطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد و معجون نجاح اکثر سود میدهد بعد از نضج
تمام **فصل ۳** در سدر و دوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آنرا سدر
گویند و چون اشتداد کند و سر بگرداند همه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند علاج
حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در
دماغ توان دانست و اگر ماده در معده از غشیان و دیگر آفات در معده مهیا بود
و همچنان هر عضویکه مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و تنقیه
عضو مذکور واجب باید دانست و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار

که از نقاهت میشود اغذیهٔ لطیفه و مفرحات مناسبه بمزیل آنست و مرواریدصلایه کرده
با شربت لیمون و صندل یا شربت انارین و امثال آن مفید و اگر سر بر سر باعث
دوار بود تکمید و تضمید باشیای گرم نمایند و اغذیه که در آن توابل گرم باشد بخورانند

فصل ۱۴ در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبهٔ بلغم بر دماغ و سبب سوداء و بواسطهٔ
سوء مزاج حار ساذج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد
نضج خصوص بحسب قوقایا و امثال آن که در تنقیه سر معین ست و معجون فلاسفه و ترنجبین
و زنجبیل مربا و کندر با شکر مفید ست و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب بادیان
در سوداء واجب و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات و مرطبات کافی ست

فصل ۱۵ در فالج و این مرضیست که نصف بدن در طول بحس و حرکت شود و این
بیشتر از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطهٔ تورم او مر مبدأ اعصاب
را علاج در بلغمی تا چهار روز ادویهٔ قویه ندهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد کی آب
گوشت با زیره و دارچینی توان داد و بجای آب بالعسل اکتفا باید نمود و بعد روز چهارم
منضج بلغم دهند و نخود آب گوشت کبوتر بچه با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز
تا چهارده روز که ماده نضج یافته باشد مسهل دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و مانند
آن تدهین نمایند و جوارش بلادری و تریاق کبیر و مثرودیطوس نافع ترین ادویه است و
مشک و کندش و فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر ست و آب گرم بر
بدن رسانند که مضر تر از آب سرد ست و اگر در فالج نیز خون غالب باشد فصد جایز ست
و آنجا که فالج با حرارت باشد ادویهٔ گرم نشاید داد و بحسب ازالهٔ حرارت باید کرد و بعده
بمعالجهٔ فالج بابلیه پرداخت و آنجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدأ اعصاب از ماده

خون تقیه دم نمایند و بمعالجه ورم توجه فرمایند فائده بطلان حس و حرکت
اگر بعضوی افتد بی تخصیص وقوع آن در نصف طولانی آنرا استرخائی گویند بلفظ مطلق
و فالج باسترخای نصف بدن مختص ست نزد جمهور فصل ۱۶ در ضدر و این مرضی ست که
حس عضو باطل یا ناقص شود علاج اگر غلبه خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر
از غلبه بلغم باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر بسبب یبوست بود علامت و علاجش از تشنج یابس جویند و اگر
سبب ضغط ورم یا بستن عضو باشد ازاله سبب باید کرد فصل ۱۷ در لقوه یعنی کج
شدن روی و سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان
استرخا کدورت حواس و نقصان ذائقه و فرو هشتن پلک زیرین و کام و نشان تشنج تمدد و یبوست
پیشانی است و قلت آب دهن علاج در استرخا بعلاج فالج و در تشنج بعلاج تشنج کوشند فائده تا
چهار روز بلکه هفت روز نگذرد صلاح هیچ نکند و از غذا باز دارند و از آب نیز اگر ممکن
باشد و در خانه تاریک نشانند و آئینه چینی پیش نظر دارند تا بتکلیف در آن پیوسته همی
بینند و جوز بوا در دهن دارد و پوست بیخ کبر در ماء العسل جوشانند و تغرغر همی کنند و آنرا
که غلبه خون بود فصد مجوز و دست و زنده بیر تمهل نمایند که چون سه ماه بگذرد کجی دور نمیشود و آئینه
چینی عبارتست از آئینه که از نقره و تمس و برنج ساخته باشند چون روی در آن بتکلف
دیده میشود کثرت نظر در آن باعث استقامت معوج میگردد فصل ۱۸ در تشنج یعنی درهم
کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان وی آنست که یک
بارگی افتد و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب جفوف و یبوست باشد تشنج یابس گویند و نشان
وی آنست که بتدریج افتد نخستین استفراغ مفرط یا حمیات حاره یا بیداری و غم
مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود علاج در امتلائی بعلاج فالج

کوشند و در یبسی بتر طبیب ظاهر به باطینه از آنچه بهر سوء مزاج یابس در معدلات ذکر یافته
و موم روغن و روغن بنفشه و بادام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان استنشاق نمایند **فائده**
تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه عصب یا از کرم امعا حادث میشود بتدبیر
دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و رفع اذیت عصب کوشند و تشنجیکه در صرع افتد
عرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد و اگر با وجود کشودن صرع تشنج بماند
روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیمگرم بمالند و بعضی مردم را که وقت فاژه دهن کشاده
میماند بسبب تشنج شدن کوزه دهن تدهین کافی ست و اگر کفایت نکند بعلاج امتلای
باید پرداخت **فصل ۱۹** در تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب از هر دو
جانب کشیده شود **فصل ۲۰** در کزاز یعنی تشنجیکه در چنبر گردن افتد و مانع تمایل شود
علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب و در معالجه مبادرت نمایند که اینها قویتر از
تشنج اند **فصل ۲۱** در رعشه یعنی لرزیدن عضو اگر از ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم
پیدا باشد علاجش تنقیه آنست و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد
ترک سبب نمایند و در رعشه جماعی شیر تازه نوشیدن و تدهین بدن نمودن و حمضه نیم برشت
خوردن مفید است **فصل ۲۲** در اختلاج یعنی پریدن عضو و دوام او در وجه سند بلغم
و در شکم بمقدمه صرع و در پهلو بورم سینه و پهلو و در جمیع بدن بسکته و در عضله شکم به
مقدمه یا بخولیا گفته اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه بلغم
فرمایند و آنجا که احتباس طمث و نابر آمدن خون باعث اختلاج شود از فصد
زائل گردد فوراً **فصل ۲۳** در لوی که دیده انحدرج نیز گویند و این حالی باشد که
اعضای گران و رنگ روی و چشم سرخ شود و فاژه و خمیازه بسیار آید و آدمی

خود را همی پیچد گویا مقدمهٔ حمی ست و حال آنکه تب نیاید و بعد از چندے آنحالت رفع
گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر آنحالت ثابت ماند یا عود میکند تنقیهٔ خون و صفرا
باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و اگر مزاج را آب سرد نوشیدن و غسل بدان کردن فجاة
نفع میدهد و تخم گشنیز سفوف ساخته یا نقوع کرده همراه شکر سود مند است **فصل ۴۴**
در جس و این مرضی ست که دماغ خارش کند بی درد علاج در تبرید و
ترطیب کوشند زیرا که مادهٔ این بخار صفرا است و اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا
باید داد و آنجا که خون غالب باشد فصد توان کرد **فصل ۴۵** در عصابه و این دردیست
که در ابرو پیدا آید و سببش اگر گرمی سافج بود که دران محل افتد بمجرد طلوع آفتاب
شروع کند و غلبه میکند تا دوپهر پس تا زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثری
ازان نباشد باز صبح شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده بینی
چکانند و از خارج تفتیح مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض بر روی افتاده
باشد و پیشانی کشیده بود علاجش عاف آوردنست بخاریدن و درون بینی از چیزے خشن و
اگر عاف نیاید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف بمالند **فصل ۴۶** در زکام
و نزله بدانکه فضلهٔ دماغ اگر از بینی برآید بطریق مرض آنرا زکام گویند و اگر بجانب حلق
ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت و خرقت مادهٔ ست و نشان برودت و غلظت یا رقت بے
خرقت علاج بتعدیل مزاج کوشند و در مادی تنقیه نمایند حسب مادهٔ فی الجمله در زکام قبل
از تنقیه تمام چیزیکه مادهٔ را از برآمدن باز دارد نباید داد و طبع نرم باید داشت و سر پوشیده چه در
حار و چه در بارد و در خواب غرق و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و
سرنگون کردن و حرکت عنیف نمودن منع باید کرد و اگر نزله با زکام بود رعایت نیز نمایند ثمانیه

ماشری و باد شنام که در ردی می افتد بتنقیه دفع میگردد و در آخر کتاب در امراض
متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی **باب ۲** در امراض عین روشن باد که چشم
مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور ست در وسط
آمده و تا جلدیه رسیده اشباح که درین رطوبت منطبع میگردند در عصبه متنادی میشوند
و باصره درک آن می نماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش اینها
پناه مانند واقع اند اکنون بیان آنچه مماس هواست و بلمس در می آید طبقه ملتحمه و طبقه
قرنیه است تا آنجا که سپید ست ملتحمه است و آنجا که سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد
اینان طبقه عنبیه است و طبقه مذکور رنگین ست و تلون حاقه از دست و الا قرنیه شفاف
و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح بر
جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است
و پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلدیه است و بعد او رطوبت
زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که مماس مقعر کاسه چشم ست
بهر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده آنچه نام دارد درینجا مذکور میشود **فصل ۱**
درد زند و آن ورم ملتحمه است اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و
چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود سوزش بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و
اگر از بلغم بود ورم سپیدی زند و متفسخ باشد چرک اشک بسیار آید و اگر از سودا بود
ورم صلابت زند و متفسخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک برهم نرسد و چشم گران
باشد و با صداع بود و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک نبود علاج تنقیه حسب
آن ماده نماید و پیش از فصد و سهل دوا بچشم رسانند اما آنجا که سبب خفیفه باشد

دو سه روز بعد از دوا مالیدن بی تنقیه مجوز ست و بهترین اطلیه در رمد گرم حضض
مکی ست با شیر دختران حل کرده در چشم و بالای او طلا کنند و آنجا که درد
شدید بود افیون اندکی نیز ضم نمایند و ذرور چشخام در همه اقسام رمد نفع تمام دارد
پس از چند روز استعمال باید کرد و اجتناب از گوشت و هر آنچه بخار انگیز دلازم دانند
صفت ذرور چشخام که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و در سرگین خر پخته یا بدون آن
دو حصه بگیرند و از نبات مصری و از مامیران چینی یک یک حصه و همچنین غبار سازند و
در چشم اندازند بطریق ذرور و از زردت مدبر با شیر خر اگر بدل مامیران کنند می شاید
فائده رمد عظیم که در چشم اطفال افتد مسمی ست بورد پنج و حجامت پس سر و زلو
چپانیدن بر بناگوش اثر کلی دارد و ذرور مذکور سود مند **فصل ۲** در طرفه و آن
نقطه خونست که بر ملتحمه افتد علاج قطره خون بال کبوتر بالطه تنها یا با گل ارمنی آمیخته
بچکانند و کند بسوزند و دود و آن برسانند اما اگر سبب قوی بود سخت رگ زنند و محاجم نهند
و مسهل دهند **فصل ۳** در ظفره یعنی ناخنه علاج از نمک طبرزد که بنمک لاهوری مشهور ست
میل بسازند فقط همانرا در چشم روزی چند بار میگردانیده باشند و اگر ماده موجه کثیر بود فیفال
کشایند و جب آیارة تنقیه نمایند و از مولد بلغم پرهیز نمایند و اگر ظفره غلیظ باشد بدستکاری بردارند و
بهر این کار دستکار هوشیار در کار ست تا آفتی دیگر لاحق نشود **فصل ۴** در بیاض و آن بیاض سپید ست
که بر سیاهی چشم افتد از صدمه و جسم غریب بر قرنیه علاج کف دریا با آب بسایند و در چشم رسانند
در چند کرت زائل شود و اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و لیسیدن بیاض بزبان
تا شش اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضی ست که رگهای چشم سرخ و متملی
می شوند بتدریج و چشم بخارد و پس اشک اگر سیلان کند و پلک تر باشد

سبل رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند و بهترین منقیات
مرقصیصا ست قیفال ست بعده رگ پیشانی و رگ ساق زدن پس آنجا که سبل
رفیق بود شیاف دینار کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر و با سلیقون و در یابس
قبل از اکتحال و بعد او استحمام لازم شناسند و اگر مدبا سبل لاحق شود نه ادویه گرم استعمال
نمایند نه ادویه سرد و بر استفراغ و جذب ماده قناعت کنند و زرده بیضه مرغ بر پشت
چشم گذارند که هر دو را نفع دارد و اگر پدید و از ائل نشود بلفظ نمایند یعنی بردارند و به
جرحه بطرق که معروفست نزد کحالان **فصل ۶** در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه
عرق در ورم و انتفاخ آنست که ماده ورم در جزو عضو سرایت میکند و انتفاخ در
اخلال عضو پیدا آید و بس بعضی بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نیز اطلاق میکنند فی الجمله
انتفاخ اگر از ریح باشد علامتش آنست که دفعة پدید آید و نخست در گوشه چشم سوزشی
مانند آنکه از گزیدن پشه یا مگس میشود ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج افتد و درد چندان
نکند و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر بماند اگر ماده غلیظ بود اما اگر مائی بود اثر غمز
بماند علاج تنقیه حسب المادة نمایند و بتدبیر رمد با ورجوع نمایند و در ریحی سه روز
بهیچ دوا نکنند که در اکثر خود بخود زائل میشود **فصل ۷** در حکة الملتحمة یعنی خاریدن ملتحمه
درین بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود یا ریش گردد علاج از طعام شور و تیز پرهیزند
و تنقیه بفصد و مسهل نمایند و جست بر قصبه بسایند و سیاهی او در چشم بمالند و چشم در وی
آب گرم می شسته باشد **فصل ۸** در نوثه ملتحمه و آن گوشتی نرم ست که
اکثر در موق اکبر پدید افتد علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس دستکاری
نمایند **فصل ۹** در دودقه ملتحمه و آن بثور صلب ست سرخ یا سیاه که در

چشم پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بسیار باشد که ماده دو قه
سبک بود و چون رفائد بگلاب تر کرده بر دنهند زائل شود بی تدبیر دیگر **فصل ۱**
درد معه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود سرمه بکشند و اگر از سردی باشد با سلیقون
و اگر از ضعیفی عضلهٔ چشم بود خسته هلیلهٔ زرد سوخته و نمک هندی و مازو هر سه مساوی
کوفته و بیخته بکشند و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک برآید و منقطع گردد آنرا
بوالتین نامند تدبیر او تنقیه بدنست پس ادویهٔ اشک آور و محلل چون با سلیقون بکشند
فصل ۱ در حرقت عین سبب سوزش چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بی ماده باشد
توتیا در غوره پرورده بکشند و کاسنی تر بکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن
اثر تمام دارد **فصل ۲** در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه باشد که چیزی در چشم افتاد
قطعاً چشم را نمالند زیرا که اگر شیء درشت بود در چشم فرود آویزد از مالیدن تدبیر آنست که
چشم بآب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و آنچه مرئی باشد بپنبه یا لته بردارند و اگر
غائص بود و بدین تدبیر بر آید نشاسته باریک سازند و در چشم پر کنند و زمانی بدارند
تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بگذارد و پس بپنبه بگیرند و اگر قذی جانوری
باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه می آویزد باید که طین فارسی سرخ که بفارسی
آن را گل سرشوی میگویند باریک سازند و در چشم اندازند یکساعت چشم بسته دارند
تا جانور بدان آلوده شده از حدقه جدا شود پس پنبه بیرون آرند یا بانبوبه که سرش
پهلودار بود بدمند در چشم و بعد تکمیل چشم بآب گرم بشویند تا جانور جدا شود و از پهلوی
انبوبه بخارند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن تشبث
کرده باشد در چشم به آلتیکه مخصوص باین کارست یا بهر حیله که توان برآورد

برآرند پس ازان شیر زنان با سپیده مرغ چکانند تا از مضرت تشبث ایمن سازد

فصل ۱۳ اورضه که در چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رگ زنند و طبع نرم دارند بفصد فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیداری و زردی بیضه با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند کشنیز و فودنج و سنگ پلپل یعنی سنگی که در خریطه پلپل یابند و زرنیخ طلا نمایند تا کبودی او دور شود و اگر به تیغ یا از سنگ تفرق الاتصال افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز فصد و تلیین ست در هر اندک مدت و زردهٔ تخم مرغ نهادن و باصلاح جراحت کوشیدن بنوعیکه در قرحه آید

فصل ۱۴ در قرحهٔ عین بدانکه ریش در سائر طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه بود و کم درد باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده می شود بخلاف قروح دیگر طبقات که بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمی شود مگر بعد غلیان ماده علاج بزودی رگ قیفال زنند و سر بر هفته خون قدرے همی گیرند و طبع نرم دارند و اگر درد کند شیر زنان چکانند و اگر زود پخته نشود لعاب حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را در آب شیرین دو پاس بدارند پس برآرند و در آب دیگر بجوشانند که بسیت چند باشد و چون نصف بماند بپالایند غسل او این باشد و بعد از پختن و شکافتن شیر با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند آنچه برای ذهاب آثار قروح و جاری مخصوص ست بکار برند و استخوان بوسیده بگلاب سائیده در ازالهٔ اثر مجربست

فصل ۱۵ در گمنه بدانند که این لفظ مشترک ست زیرا که گرانی پلک را که از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشمش ریگ افتاده است و ورم حواکه پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث ضعف بصر شود و اشیا

غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص به پلک است گفته آید
جدا اما آنچه بقرنیه مختص است تدبیرش نضج است باستعمال لعاب حلبه و
کتان و کثرت استحمام و بعده جهت نشف نارقشیشا فضی باریک ساخته
کشیدن پس اگر سود ندهد و مانع ابصار بود دستکاری باید کرد و الا تعرض نکنند
تا آفتی دیگر پیدا نکند و آنچه بلتمه خصوصیت دارد بمعالجه رمد سوداوی و دور شود و بطبیخ
حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد **فصل ۱۶** در عشا یعنی شبکوری
علاج شهد بآب بادیان در چشم کشند و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو کنند
و آنرا بر آتش نهند و رطوبتیکه از انجا بر آید بمالند و در چشم کشند که سریع الاثر است و اگر ماده
کثیر بود به مسهل و فصد بر آرند **فصل ۱۷** در جهر یعنی روز کوری علاج هریسه و کله
پاچه و گوشت گاو و نان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند و در بینی چکانند
و در آب سرد چشم بکشایند غوطه زده و شربت عناب نوشند **فصل ۱۸** در صداع
حدقه و شقیقه عین و این مرضی ست که در عمق چشم ضربان شود و وجع مسلی یا ضاغط
بود و گاه ساکن شود و ضربان و درد مانند شقیقه سر باز عود کند و آثار رمد هیچ نباشد
علاج آنچه در شقیقه سر گفته شد بعینه تدبیر اینست و در بتر شریان صماغ مبادرت
نکنند تا آفتی دیگر نیارد **فصل ۱۹** در حجوز العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم
علاج تنقیه ماده نمایند و بعده هلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع ترین چیزهاست
فصل ۲۰ در نتو القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط
غلیظ و بعده ذرور اصفر کشیدن و بآبهای گرم رو شستن و بر بخار آن انکباب نمودن
و خاصه نتو آنست که سخت می باشد و زیر میل منغمز نمیشود و معرا از دمعه

پشت ۱۲ خال ۱۲ اشک ۱۲

وضربان می بود بخلاف بثره که در قرنیه افتد نرم و وی غمزه باد رومی باشد **فصل ۲۱**
در بثور القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد و گاهی در جملهٔ آنها بثور حادث میشود و گاهی
در بعضی فی الجمله و در بعضی قرنیه سپید سے نماید بهمان موضع و در بعضی سیاه
و وجهش در مطولات گفته ایم علاج فصد و مسهل بعمل آرند و ابتدا ء رواد ع و
انتها شیاف ابیض کندری و الحطاط شیاف احمر لین کشند **فصل ۲۲** در مور سرخ
هرگاه قرنیه بشگافد و عنبیه از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عموماً خواه آن بقدر
سرمور بود یا زیاده باشد و اگر نه بقدر حجم نامش مختلف نهاده اند چنانچه راس النملی و راس
الذبابی و عنبی و تفاحی و مسماری و ثولولی و فلکی نیز خوانند علاج پیش
از آنکه کنارهای شق قرنیه مسطر شود در مراجعت تنوء کوشند و محافظت نمایند از کثرت خرق
و این چنان باشد که نشادر مغسول و اقلیمیاے نقره و شحم سوخته باریک نمایند و در چشم اندازند
و اگر اکسیر اندازند بهتر باشد و بالاے آن رفاده بدور بقدر رغانه بچشم بر چشم بگذارند و قطعهٔ
اسرب یا اسرب سوهان کرده در خریطه نهاده بر نهند و اگر سرمه سیاه باریک سازند و در خریطه کرده بگذارند
بهتر باشد و بعصابه محکم بر بندند و هرگاه کنارهای قرنیه منشقه غلظت گرفته باشد علاج سود
ندید لهذا امر مبادرت نکرده اند و تدبیرش **فصل ۲۳** در حول یعنی هر چند دو نمودن از هر دو چشم
این مرض اگر مولودی بود علاج پذیرد و اما غیر مولودی آنچه باطفال افتد از صرع یا از خوابانیدن
دایه آنرا بر یک پهلو یا از صیحه و آواز مهیب که یکبارگی طفل را بجنبش آرد علاجش آنست
که چیزے سرخ بدانجانب که خوابند چشم را بگردانند آویزند تا طفل نظر پیوسته بدان دارد
و هیئات چشم بحال آید آنچه بزرگان را افتد اگر از تشنج عضله مقلیه بود نظر کنند که سببش چه است
یا امتلای نشان یبسی تقدم امراض حاده است علاجش ترطیب چنانچه به تشنج یابس مقرر است

وشیر خر و شیر دختر و شیرین انفع و نشان امتلا تقدم صرع ست و جز آن که به
تشنج امتلائی لازم ست و علاجش تنقیه و اگر از استرخای عضلات مقله بود بعلامت
و علاج استرخای رجوع نمایند چنانچه در امراض راس گذشت و اگر زوال طبقات
و رطوبات بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و علاجش تنقیه دماغ ست بایارجات و تنقیه
معده نمایند و اگر در امعا ان ماده دانند تجویز هضم فرمایند **فصل ۲۴** در اتساع و انتشار
بدانکه اتساع کشاده شدن ست خواه عصبه مجوفه کشاده شود خواه ثقبه عنبیه و انتشار پراکنده
شدن نور ست در اجزای چشم و این لازمه اتساع عصبه ست و در اتساع ثقبه عنبیه نمی
باشد و در اکثر با اتساع عصبه اتساع و در ثقبه نیز یار باشد فی الجمله اتساع عصبه متعذر الاصلاح
است اما اتساع ثقبه را حسب سبب تدارک توان کرد علاج تحقیق سبب نمایند و تدارک
فرمایند مثلاً اگر از ضربه افتد اماله عماده کنند و اگر از خلط افتد تنقیه نمایند و اگر از زیادتی
رطوبت بیضیه افتد و این بصبیان بیشتر افتد یا از تورم طبقه عنبیه افتد ایضاً تنقیه نمایند
و اگر از خشکی عنبیه افتد علامت و علاجش از ضعف بصر بیسی جویند **فصل ۲۵**
در ضیق یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه اگر جبلی ست محمود باشد و باعث قوت بصر و اگر
عارضی ست ضعف بصر می آرد نظر کنند که سببش رطوبت عنبیه ست یا خشکی عنبیه یا قلت
بیضیه یا کیموس رویه که در ثقبه گرایید آثار رطوبت و یبوست از اسباب ما تقدم پوشیده
نیست و نشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم ست و مبصرات تشخیص نه نمودن و علامت
کیموس صلب فقدان ثقبه ست یعنی مردمک نماید علاج در یبوست عنبیه و قلت بیضیه
ترطیب و در کثرت رطوبت عنبیه تنقیه و در روایت کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب که کیموس
صلب را قابل بر آمدن سازد یاد کرد **فصل ۲۶** در تخیلات یعنی شکلها و خیالها در چشم

آید چون پشه و مگس و جز آن بدانند که این سه گونه است یکی مقدمهٔ نزول الماء دوم
بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان آن نزول الماء
بقای آنست و ایم و هر روز افزودن و اکثر در یک چشم بودن علاجش
با فوائد دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو
معده و پری آن و علامت فساد طبقات و رطوبات از تلون اجزای چشم و تقدم
امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیه مادهٔ اجزای چشم حسب سبب و نشان ذکای
حس سلامتی بصارت و ذکای دماغ ست و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت
تیز شده است و بخارهای بدن و اجسام صغیره که در هوا منبث ست می بیند فی الواقع
اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش میشود جهت تکدر هر بیه و کله پاچه و هند

فصل ۲ در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک
اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد و تمام
ثقبه را در گیرد بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضی از ثقبه مکشوف بود همان قدر
دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگرچه همه ثقبه را در گیرد لیکن منع رویت بتمامه نمیکند
بنا بر رقت و این قسم را منتشر رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تام از
تغیر مردمک و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخ روز افزون
توان یافت علاج در ابتدا بی توقف داغ دهند بر پیشانی بنا گوش و داغ پخته باید تا رگ بسوزد
و بعد داغ سه روز حرام مطرب مالند بعده پنبه بروغن کنجد آمیخته گذارند و هر چند که
داغ تیز آید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع پرهیزند و بعد نزول چون
یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم تمسح بهم شود دستکاری باید

کرد اما بعد فصد و جلاب تابی آفت باشد. **فائده** خیالات چون از شش
ماه در گذرد و نزول ماء نشود آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد و بدانند
که تخم نیل باریک ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و رگ
پس گوش کشیدن نیز مانع میشود و اما اگر بسبب آنکه بر شریان افتاده پخته شود البته
منع نزول الماء مینماید بامر الله تعالی و بعد نزول نه و داسود مید بدون داغ مگر قدح یعنی
دستکاری طریقش معروف است بعضی جا دیده شده که صاحب نزول الماء را صید قویه بر
افتاده و معا باصره بکشاده و اقسام غیر مرض بسیار است غالبی زیبق حصی آسمانجونی منتشر
رقیق زجاجی اخضر ابیض بروی اصفر احمر و بهی ازرق اسود و از بنها هیچ یکی قابل قدح نیست
مگر بعد اصلاح و آنچه قابل قدح است سپید صاف است که از مالش چشم متبع گردد **فصل ۸** در بیان
عضو مجوفه که بی نزول الماء بود نشان وی سالم بودن مردمک است و منع ذلک بصارت باطل
شدن و آثار ورم و ضعف نمودن علاج تنقیه دماغ کنند و رگ گوشه چشم زنند و دیده
بر صلع چسپانند و قدم بمالند و محاجم تاری بر ساق نهند **فصل ۹** در زرقه یعنی گرد
چشمی آنچه اصلی بود اصلاح نگیرد و اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد
آن حسب سبب تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود تنقیه بدان و چشم نمایند و اگر
یبوست بود در ترطیب کوشند و نشان زرقه یبسی بطلان بصارت است و فرق درین
و نزول الماء ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در یبسی لاغری در
چشم پیدا شود و قدح سود ندارد **فائده** زرقه که در صبی شده باشد بعارضه بعد بلوغ
زایل شود و این زرقه را برص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر بواسطه
غلبه خون بود رگ زنند و تصفیه دم نمایند و توتیا بغوره پرورده بکشند و اگر از بلغم بود

نضج و تنقیه بلغم نمایند و با سلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن علاج
کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیرانست علاج
نپذیرد اما جهت حفظ باقی در ازالهٔ رطوبت کوشند و کحل جواهر بکار برند **فصل ۱۳**
در رفاب بصر در جلوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاج
اگر نور نگذرنده باشد یا بیضه سیاه گشته با سلیقون بکشند و ادویه و اغذیه لطیفه بکار برند و اگر
دفعتهٔ برآمدن از ظلمت باعث بود بر قرع آسمان گون بر روی آویزند و بروشنائی
آفتاب نگرند و تجوید غذا نمایند **فصل ۲۳** در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف
شود و اگر این مولود بیست علاج نپذیرد اما جهت تسوید اجفان و طبقات تا چشم را
قوت دهد روغن بنفشه میکشند **فصل ۳۳** در قمور یعنی کلال ضعف که در بصر افتد
از کثرت نظر کردن بمبصر یا بروشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه آدینه و لباس و فراش همه سیاه
سازند و شیر در چشم دوشیدن و بادام خاصه تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور نزلی اثر تمام
دارد **فصل ۴۳** در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمه اینست علاج در ترطیب
کوشند و اگر سده باشد تنقیه و نضج نیز بعمل آرند **فصل ۵۳** در بغض العین یعنی دیدن بجانب
شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و تبرید است و اگر بعارضه
رمد و جز آن افتد بازالهٔ سبب کوشند **فائده** در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه مزاج اصلی
خاصهٔ چشم گرم و تر است و گرنه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان گرمی چشم سرعت حرکت
و ظهور رگها و حرارت لمس و حمرت لون اوست و نشان سردی ضد این و نشان تری چشم
بسیاری چرک اشک است و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این و گرمی و تری چشم سیاه
افزون از همه نوعهاست لهذا نزول الماء و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد

باب ۳ در امراض جفن و هدب هدا لکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک
و هدب بضم ها موی پلک ست یعنی مژه **فصل ۱** در کنه پلک و نشانش آنست که
بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم ست پس از زمانی زائل شود علاج بعد تنقیه عام
بهر تنقیه پلک مدمعات در چشم کشند چون احمر لین و احمر جاوه استحمام نمایند **فصل ۲**
در امر خارا الجفن بعد تنقیه و تضمید صبر و اقاقیا و مرهم پلک پیشانی اگر مرض باقی بود
علاجش تشمیر ست یعنی بریدن پلک بوجهیکه معروفست و رگهای درون بینی کشادن
نفع دارد **فصل ۳** در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رمد یا
قرحه یا پس از قطع سبل و ناخن می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند بمیل و اگر بحد
چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خائیده آب و اندازند و پنبه
بروغن گل آلوده در میان گذارند و زرده بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند
فصل ۴ در شتره یعنی کوتاه شدن پلک و اسباب او ضد اسباب استرخاست و دیگر
امور واقعه بر پلک که از قطع نمدد و جز آن افتد علاج در مادی تنقیه کنند پس حسب سبب
تشنج یبسی باشد یا امتلائی تدارک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد بدستکاری
رجوع فرمایند **فصل ۵** در شرناق که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید و بدان
سبب پلک مطبر شود و پیوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعده مدمعات کشند و اگر نفع
نشود و ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند و نافع ترین چیزها پرهیز ست حتی که
خمار زیرو سرطان از پرهیز واقعی تحلیل میرود **فصل ۶** در عقد که فزونیست سخت
بر پلک بالا پدید آید علاج بتنقیه و تلطیف نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم و ضماد
نهند و آنچه قابل دستکاری باشد واجب التنقیه بود بدان توجه نمایند

فصل ۷ در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که از آن شده در چشم جلد آنرا شعر منقلب گویند و آنرا که در غیر نبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی زاید بکنند و آنجا را بنوشادر بخارند و بیضه مورچه و شیر انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند و کف دریا بلعاب اسبغول مالیدن نبت را حذر کند و اگر موی منقلب باشد بعسل و بق با مومیای راست آنرا بچسبانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی را بآلتی سوزن تند داغ دادن آخر العلاج است در خیاطه و تشمیر نیز تدبیر ویست **فصل ۸** در انتشار الاهداب یعنی ریختن علاج اگر فساد غذا باشد بواسطه غلبه سودا تنقیه خلط مفسد نمایند و اگر از ضعف جاذبه آن موضع بود و این عقب قرانیطس و تپهای گرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و باسلیقون در و شنائی کشند که شدید التقویه اند و اگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند و در تجفیف کوشند و اگر سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی کنند **فصل ۹** در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه علاج بعد تنقیه بلغم برگ لاله دشتی بروغن زیت بمالند و در و شنائی بمیل بر مژه کشند **فصل ۱۰** در جرب الاجفان یعنی فرو نهای جزو باخارش که در باطن پلک پدید آید علاج حسب مادة تنقیه نمایند و بر دو بنفشه کشند **فصل ۱۱** در برود آن رطوبتیست غلیظ ازاله مانند که اکثر بر ظاهر بدن افتد علاج بقیروطی و دواخلیون تلیین و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند **فصل ۱۲** در صلابت جفن و غلظت آن سختی چون در پلک افتد کشادن و پوشیدن چشم دشوار میشود علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند و با کباب مرخیه و این را جساء العین نیز خوانند و آنجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود مسمی میشود به یبوست العین **فصل ۱۳** در سلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص از کنده

بضم الاول ۱۲

بیشتر سبطر شود علاج در ابتدا ماء الفواکه کافیست و سماق در گلاب خسایانده
آب او چکانیدن و شب و خرفه و برگ کاسنی بروغن گل ضماد کردن اولی و بعد
ازان و غلظت تنقیه بفصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه شیاف احمرلین کشند
فصل ۴ اورقمل الاجفان یعنی سپش که در مژگان افتد آنرا که بسیار خرد بود صیبان
و آنرا که بزرگ بود قمقام گویند و آنرا که آگنده باشد قرده خوانند علاج بعد تنقیه بدن
پلک را پاک سازند از قمل اگر ممکن بود گرفتن بگیرند والا بآبیکه شبت و نمک جوشانیده باشد
بشویند و میل در زیبق گذارند تا بوی سیماب سوی اثر کند پس با بستگی بر میل دست گردانند
تا جزمی از سیماب بآن بماند پس آن میل در پلک کشند بالخاصیه قمل بکشد **فصل ۵** ا
در شعیره که ورمیست بشکل جو در کناره پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و بندارد اوج و بعده
شمع گرم در داخلیون بنهند و اگر سود ندارد شعیره را بر کنند بناخن یا به مقراض بزند و خون
برآمدن بدهند زمانی و زود بند کنند و بعده ذرور صفر باشد **فصل ۶** اورتوثه
الاجفان و آن فزونیست بر شکل توت اکثر در باطن پلک زیرین میشود علاج بعد فصد
و مسهل قطع نمایند بالاستیصال و بعد قطع زیره و نمک بخایند و آب او بچکانند **فصل ۷**
در تحجر جفن و این از برده غلیظ تر باشد علاج تنقیه نمایند و بقیر و طی نرم کنند و اگر تحجر مشابه
دل بود آنرا کدکدنامند **فصل ۸** اورقروح الجفن علاج اول عدس و پوست انار
و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد سقوط خشکریشه زرده بیضه با زعفران
آمیخته گذارند تا مندمل شود **فصل ۹** اورتهیج اجفان یعنی انتفاخ پلک علاج
اگر بسبب ضعفی احشا افتد چنانچه در سوء القنیه و بهزه آن تقویت احشا کنند
و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند **فصل ۱۰** در ثولول

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسر که طلا نمایند و اگر زود زود
بموچینه گرفته بناخن گیرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده بر جراحت زاک باشد
تا خون بایستد **فصل ۱** در شری که بر پلک پدید آید علامت وی آنست که پلک
بخارد و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده ست علاج رگ زنند و مسهل صفرا
دهند و بشادنه عدسی مغسول اکتحال نمایند **فصل ۲** در نمله پلک و آن بثور خرد سوز
آنست که اندک ورم کند و ریش شده پهن گردد علاج تنقیه صفرا کنند و حضض و مرطلا
نمایند **فصل ۳** در سعفه پلک یعنی سبوسه باشد که ریش کند علاج رنگ او اگر بخیر بود
مسهل سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه باشد
شرط زنند و باشکر بخارند تا خون برآید و سرمه روشنائی کشند **فصل ۴** در سلعه پلک و آن
جسمی فزونی از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند **فصل ۵** در رعب
و خضرت بثور یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج اگر جراحت باقی بود فصد کنند
و مسهل دهند و صندل و مرو و اسپغول بگلاب طلا نمایند و الا سفال نو با هم سودن آب
انداخته طلا کردن از ازرکبودی بنماید **فصل ۶** در غرب یعنی ناسور گوشه چشم که جانب
بینی ست علاج بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند و در وقت چکانیدن اول
باید که قرحه را از پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سوزند بداغ
دهند بطریق معروف و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و هرگاه خوب
بند شود ورم کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خربزه و زعفران قدری آمیزند و گذارند تا
سرد کند **فصل ۷** در عدآماس و احجان یعنی خارش بلا بثور که در گوشه چشم و در
پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و اگر

تنقیه نفس عضو مطلوب باشد باسلیقون و کحل عزیزی کشند **فصل ۲۸**
در غلظه یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم که طرف بینی ست علاج بعد تنقیه بهت
افتای اوشیاف زنگار یا مرهم او نهند و اگر سود ندهد قطع نمایند همچو ظفره بعد قطع
ذرور اصفر باشد تا باقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه بروغن
گل طلا نمایند و مراهم سندیل باید کرد بعون الله تعالی **باب ۴** در امراض
اذن یعنی گوش باید دانست که وی عضوی شریف ست زیرا که آلات شنوائی ست
و حس شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد کما لا یخفی و گفته اند که نخستین تنقیه
نشود ده ارد رگوش در امراض مادی بکار نبرند و هرچه در گوش چکانند نیم گرم
باید زیرا که برد بالفعل عصبه سمع را ضرر دارد **فصل ۱** در وجع الاذن یعنی درد
گوش اگر درد بسبب ورم یا قرحه بود بیانش علیحده میکنیم و اگر بسبب سوء مزاج حار
یا بارد بود تنقیه در مادی و ایضا در سادج حار باید کرد و تعدیل در سادج بارد
کافی ست و در مادی بعد تنقیه نیز و اگر سبب دخول کرم یا آب بود اخراج و نمایند
هرچه که ممکن بود و جهیدن بر یک پای دست بر گوش مادف نهاده سر بدان طرف نگونسار
ب را و دیگر اشیای سیاله را که در آمده باشند بردن می آرد و اگر از اسفنج فتیله سازند
در گوش مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانی دراز تمام آب را مکشف
نند و اگر بسبب تولد کرم در گوش بود بخارد و دغدغه کند و احیانا بر آید علاج
رگ شفتالو را جوشانیده آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر که بچکانند تا کرم بمیرد پس از موت
تیله سازند و بسیرش بود در گوش آرند و کرم که بارده آورد بیرون آرند و آنجا که قرحه باعث
ورم بود بتدبیر قرحه کوشند **فصل ۲** در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

که آماس درون ثقبه است یا برون اگر درونست فتور در سمع و شدت درد و لزوم
تپ میباشد زود که دوائی مرکب ست باب کشنیز طلا نمایند درون و برون گوش و شیر
از پستان دوشند تا ورد بایستد و اگر نایت رقاحلیه با تخم کتان بچکانند تا ریم کند و
بیالاید پخته شده و اگر بیرون ثقبه است ورم بنظر می آید و تپ لازم نمیباشد و درد
شدید نمی بود و درین استعمال رواد عات منهی ست و عند شدت درد پارچه در آب
گرم تر کرده تکمید توان کرد و نمک گرم نیز بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه
پخته بر ورم نهند تا تحلیل ماده کند **فائده** آنچه گفته شد بورم گرم مخصوص است اما ورم
بارد درون صماخ بود یا برون مبطل سامعه نمیشود و درد قوی و تب مادی نمیباشد
اما ثقل و تمدد لازم ویست و روغن ترب چکانیدن بجا تنقیه نفع تمام دارد در بارد
فصل ۳ در قرحه گوش و نشانش تقدم ورم ست و برآمدن ریم علاج شهد و انزروت
مسحوق در فتیله آلوده بگذارند تا پاک کند و بعده از ورت دوم الاخوین و کندر روز در نگاهند
یا بروغن گل آمیزند و بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکستر افیون و قدری جند بیدستر
جهت اصلاح افیون بهم آمیخته ذرور سازند یا بچیز آمیخته بچکانند **فصل ۴**
در طرش و قروصم نقصان سمع را طرش و بطلان او را و قروصم فقدان صماخ را صمم
گویند و گاهی یکی مرادف دیگری آید علاج حسب سبب تدارک کنند و در اینجا تنقیه
بتفاریق نمایند اگر تنقیه مطلوب باشد و آنچه روز بحران می افتد محتاج تدبیر نیست و آنچه
از کبر سن افتد یا مولودی بود علاج نپذیرد و طفل را گوش گران شود صعتر و نمک بسایند و
یک قطره در گوش چکانند نفع دهد **فصل ۵** در دخول الحصاة یعنی در آمدن ریزه
و مانند آن در گوش علاج روغن در گوش چکانند و عطسه حرکت دهند و چون خواهد برآید

دهن وبینی بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و آنچه مندفع گردد اگر آب
در آید چوب بادیان بقدر رو چب گرفته بر یکطرف او پنبه بندند و بروغن آلوده برافروزند
و طرف دوم او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در درد گوش گذشت
و دخول حیوان صغیر را آنچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج تدبیر نمایند
فصل ۶ در طنین و دوی آوازکه درون گوش میشود اگر سخت و باریک بود طنین و
اگر نرم و بزرگ بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و ازاله آن فرمایند
اگر از ذکای حس بود کله پاچه و هریسه خورانند **فصل ۷** در انفجار الاذن یعنی برآمدن
خون از گوش علاج اگر از امتلا بود فصد کنند و خون بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربه قویه بود
خون از فصد اندک گیرند و هر چونکه باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند و بچکانند خون بند
شود و در بحرانی تا که خوف غشی نشود بند نکنند و اگر از سمع چیزی زائد افتد بعلاج او که آخر بیاید
رجوع نمایند **فصل ۸** در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین
نمایند و صبر و مغاث و آقاقیا در اتینج و حنا ضماد سازند بجانب نمایل کسر تا عضو را
بهیئت اصلی آرد **فصل ۹** در انقلاع الاذن یعنی برآمدن گوش از بیخ علاج بعد
فصد تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده برفاده و عصابه محکم ببندند و اگر در دیاقی
باشد پیه ربط گداخته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو مالیده بمالند **فصل ۱۰** در قلاع الاذن
یعنی شقاق گوش و این اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شانه و بن بیخ گوش حجامت
کنند بدلو چسپانند و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مرداسنگ و قنبیل نرم سایند
بپاشند **فصل ۱۱** در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج آفستین در سرکه بجوشانند
و سرکه مطبوخ را بروغن بادام تلخ بچکانند **فصل ۱۲** در هرب الاذن

یعنی گریختن و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج بتقویت دماغ کوشند بالتذیه
وادویه مقویه و شموم **باب ۵** در امراض انف یعنی بینی بدانکه در بیخ بینی
دو راه ست یکی بدماغ میرود و یکی بحلق **فصل ۱** در خشم یعنی بطلان مشامه و
سببش اگر از برآمدن گوشت زائده بود در مجری آن را بواسیر الانف گویند و جدا بباید
واگر حدوث ورم یا وقوع سده بود از خلط از انچه لازم از خلط است معلوم میشود
واگر از سوء مزاج ساذج بود نشان حار و بارد ظاهر ست و نا برآمدن ماده ضرر علاج
حسب سبب تدارک نمایند و آنچه بعد امراض حاده افتد بسبب یبوست یا تشنج کمتر علاج
پذیرد **فصل ۲** در فساد شم یعنی در حس بویائی فتور افتد با وجود آمدن بوئے این
سه گونه است یکی آنکه همه روائح را بیک رائحه بوئی کند دوم آنکه از یک چیز
بوئیهائے مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضے بوئیها شمیده شود و بعضے نه و
این از دو وجه خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود فقط و بدبوئی یا بر عکس
علاج تنقیه دماغ نمایند واگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعده آنچه که خوشبوئی
محسوس میشود فقط جند تسعیط کنند و آنچه که بدبوئی مشموم میشود مشک در بینی
چکانند اگر بیماری مسابند ابود و بعد از زمان زاول مشک در ثانی جند **فصل ۳**
در بواسیر الانف یعنی گوشت زائده که در بینی برآید علاج رگ زنند و زلو نهند و
مسهل دهند پس از ان زنگار و اشنان قصارین و مر هر سه برابر مرهم ساخته و فتیله
بدان آلوده بران گذارند تا بزوابد واگر سوزند هد قطع نمایند بآهن یا برشته موئین گره دار
که از بینی بسوئی حلق در می آرند و آنرا میکشند تا ذوفی زود وده شود بعده مرهم اشفیداج
استعمال نمایند **فصل ۴** در بثور الانف علاج تنقیه نمایند و آنجا که صلابت داشته

باشد بموم روغن نرم سازند واگر تحلیل نباشد شرط زنند وبرهم اکال بزو هند پس
برهم سپیده مندل گردانند **فصل ۵** در قروح الانف علاج ریش بینی اگر تر
بود رگ زنند ومسهل دهند پس مردار سنگ بروغن گل بمالند واگر خشک بود
موم روغن مالیدن کافی ست **فصل ۶** در رعاف یعنی برآمدن خون از
بینی علاج بازو در آن وانثیین واذنین وشدین بستن وپس سر حجامت کردن
وهمچنان بر جگر محجمه نهادن اگر خون از سوراخ راست آید وبر سپرز اگر از چپ آید و
سیر گین تازه خر افشرده دو سه قطره چکانند وخانه عنکبوت در سیاهی تر کرده وبغبار
الرحی آلوده در بینی در آوردن وسرگین بگل ملتانی بر پیشانی چسپانیدن حبس خون مینماید واگر
خون غالب بود رگ زنند وحسب حال خون برآرند اندک اندک یا یکدفعه وبه تغلیظ
خون کوشند بشربت عناب وامثال آن وعدس وبرنج خورانند لیمو آمیخته که بغایت
مغلظ است **فائده** اگر رعاف وتپ یا در امراض سرفتد تحقیق نمایند که بحرانی
یا نه اگر بحرانی باشد زنهار بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انجامید مگر وقتیکه خوف غشی
باشد واگر بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد **انتباه** هرگاه در امراض
دماغی بر ضعیف حاجت شود بآنکه باین کار مخصوصست درون بینی بخرشند
واگر کندش ومویزج وفرفیون کوفته وبزبره گاو سرشته فتیله سازند ودر بینی در
آرند خون روان کند **فصل ۷** در بخر الانف یعنی بوئے بد از بینی آمدن علاج اگر
سبب دے بثره یا قرحه بود تدبیر وی کنند بدانچه گذشت واگر از تعفن خلط دماغی بود
فساد دماغ گواهی دهد واگر از تعفن خلط معده بود که بخار از آن بانف آید تباهی معده
شاهد بود تدبیر وے تنقیه دماغ ومعده بود سکنجبین در غوره خردل غرغره کردن

و چیزی خوشبو در بینی انداختن **فصل ۸** در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی علاج اگر
خوف ورم بود زو و رگ زنند و در جمله باصلاح هیئات انف کوشند بنوعیکه مانع
تنفس نشود یعنی انبوه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم همی آید و بعد اصلاح صورت
او بدست صیر و مغاث و اقاقیا و مر باریک ساخته با آب لسان الحمل سرشته و بر کانند
نهاده بالای بینی چسپانند **فصل ۹** در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن علاج رو و گل خوشبوی
در بینی کشند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و روغن نیمگرم در گوش چکانند و دست و
پای و چشم و گوش و کام بمالند و اگر کودک را افتد گرده گوسپند بریان کنند و آب
چکیده او در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت ست و افراط باعث
آفت **فصل ۱۰** در جفاف الانف علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار برند
و اگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد و اگر تشبث
خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند باد هان و جز آن **فصل ۱۱** در
حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد همیشود
تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود
باصلاح آن مرض مترتب کوشند بعلاج حکه که عرضست **فائده** اگر چیزی از
خارج در بینی در آید و بهند شود روغن چکانند و بمالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و
بسیار باشد که از راه حلق بر آید بی تصدیع **باب ۶** در امراض لسان و دهان
فصل ۱ در ورم لسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و
بعده غرغره فرمایند و در دموی و صفراوی تا که سه روز نگذشته باشد بشیره
کاهو و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب و بعد سه روز بآب کرنب و عنب الثعلب

ولعاب تخم کتان بهم آمیخته و در انحطاط بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و
مغز خیار شنبر آمیخته و در بلغمی بعسل تنها یا صعتر و ایارج آمیخته و در سوداوی
بطبیخ انجیر و حلبه و روغن بنفشه و مغز فلوس آمیخته و در سوداوی کاسنی و کشنیز اکثر در دهن
دارند تا سرطان نگردد از استعمال ادویه حاره و غرغره که در بلغمی و سوداوی ست مقید
بوقتی از ابتدا و انتها و انحطاط نیست بخلاف غرغره و رم گرم و اگر سبب رم شرب
سم بود علاج سم نمایند. فصل ۲ در ثقل اللسان یعنی زبان گرانی کند و ادای حروف
چنانچه باید بظهور نیاید و اگر سبب قوی بود اصلاً بتلفظ نگراید علاج تفحص سبب نمایند
و تدارک آن فرمایند و آنجا که استرخا بود نگرند که فتور حواس و فساد دماغ هست یا نه اگر باشد
تنقیه دماغ باید کرد و بعد بوج و جعزان زبان را مالند و اگر نباشد آنچه در باب فالج ذکر یافت
بعمل نمایند و آنچه از گستن عصب و عقب تشنج استفراغی افتد علاج پذیرد و آن که
عقب سرسام افتد و مزمن شود دیستورا بقبل از زمان ملح اندرانی و نوشادر مالیدن
تا لعاب آرد شفا می بخشد و مجربه ماری زیر زبان نهادن در استرخای نفع تمام دارد.
فصل ۳ در عظم اللسان یعنی بزرگی زبان و این را ادلاع اللسان نیز گویند اگر از کثرت
عظم از دهن بیرون افتد علاج اگر دموی بود رگ زنند و نیشها مالند تا لعاب آرد و اگر
بلغمی بود بعد تنقیه بلغم نمک سرکه مالند. فصل ۴ در استرخاء اللسان و علاج وی در ثقل
گذشت. فصل ۵ در شقاق اللسان یعنی کفیدن زبان علاج اگر بسبب غلبه خشکی دماغ
باشد مرطبات دهند و قیروطی و روغن بنفشه بمالند و بتعدیل دماغ کوشند و کف خیار که
بریده بهم میمالند برنی آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معده باشد فساد
معده گواهی دهد و آثار یبوست دماغ و بیخوابی نبود تدبیر وی تنقیه معده ست

وسپستان در دهن داشتن و آنچه در یبسی ست بکار بستن **فصل ٦** در جفاف اللسان
یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات دهند و بمالند و لعاب بهدانه
با آب نیلوفر و شکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد و اگر خلط الزج بر سطح زبان گرد آید
خشک شود چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه زود دور شود
و این قسم فی الحقیقه یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم ست و از وجه آبدهن خاصه
نیست و همچنان از مبردات افزودن زیرا که سردی مزید غلظت میگردد **فصل ٧** در حرقة اللسان
یعنی سوزش زبان علاج در تبرید کوشند و اگر مادی بود مسهل دهند و کافور با حی بالیدن
اثر تمام دارد و از العسل مبرده هرچه در دهن گیرند زود تبرید نکنند و بدان ملازم باشند
فصل ٨ در حکة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد تنقیه مضمضه کنند بآب گرم
و بعد بشیر شکر آمیخته و بعد بسرکه و روغن گل و بدانند که هلیله زرد خائیدن و بر زبان
مالیدن در انتفراع مادهٔ گرم زبان اثر تمام دارد **فصل ٩** در ضفدع اللسان
یعنی افزونی سخت غده مانند که زیر زبان پیدا شود و این از بلغم لزج افتد یا از
خون که بعد بخیتن در ینجا اجزائے لطیف او به تحلیل رود علاج بعد تنقیه نوشادر و زاج
سوخته و زنگار و مر با سرکه آمیخته بمالند اگر دفع نشود دستکاری نمایند و هنگام
قطع احتیاط نمایند تا آن دو شریان که زیر زبان ست بریده نشود **فائده**
گاه باشد که ماده ضفدع بغایت متحجر شود و چون پوست بالا بشگافند بمشابه پاره
سنگ برآید و دفع گردد و گاه باشد که فزونی نرم زیر زبان پدید آید و چون بشگافند طوبت
غلیظ برآید و باز جمع آید و تدبیرش آنست که بشگافند و پوست آن را
بمقراض تمام بردارند با احتیاط تا بشریان آسیبی نرسد **فصل ١٠** در فساد

ذوق دوے آنست کہ طعمی نا طبعی ہمے آید در ذائقہ وقت تناول یا بدن آن
وسبب ایں غلبۂ غلطے از اخلاط ست وطعم بران دال علاج تنقیۂ خلط غالب نماید
بفصد یا باسہال وبعد غرغرہ فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان ذوق یعنی ہیچ
مزہ محسوس نشود گاہ باشد کہ حس لمس نیز باطل شود واز حرارت وبرودت زبان منفعل نہ
گردد وسبب ایں علت نفوذ مادہ رطب ست در جرم عصب علاج بعد نضج وتنقیۂ
دماغ غرغرہ فرمایند بطبیخ عاقرقرحا وموبزج وخردل اگر حرارت نباشد والا گلسرخ
وسماق بجوشانند ودر طبیخ او سکنجبین بامری آمیزند وتغرغر کنند **فصل ۱۲** در تقشر زبان
ودہان یعنی پوستہائے بایک جدا شود از دہن وزبان چون نضج بیشتر جدا میگردد
علاج بعد فصد واسہال صفرا آس وگل سرخ وگلنار در سرکہ بجوشانند و
مضمضہ کنند **فصل ۱۳** در بثور الفم یعنی دانہائے خرد کہ در دہن برآید علاج رگ زنند و
مسہل دہند وبسرکہ کہ در وکشنیز وعدس وبرگ عنب الثعلب جوشانیدہ باشد تمضمض
نمایند **فصل ۱۴** در قلاع یعنی جراحت ریش دہن کہ از مادہ باطنی بود علاج حسب
مادہ تنقیہ کنند بعدہ اگر دموی باشد یا صفراوی غرغرہ کنند بدانچہ در بثور گفتہ وطباشیر
وگلنار وکافور باریک ساختہ ذرور سازند وآنجا کہ قرحہ بغایت بد بود بسرکہ ونمک
تمضمض نمایند تا رطوبت زدودہ شود واگر لذع سرکہ نیز سند زعفران بجائے سرکہ
آمیزند واگر از بلغمی بود مامیران وہلیلہ وعاقرقرحا در سرکہ جوشند ومضمضہ کنند واگر
سوداوی بود برگ حنا بخایند ومغز سماق گاؤ بالند وگلہے جہت تقویت محل مازو
وکشنیز وپوست انار در سرکہ بجوشند ومضمضہ کنند **فائدہ** شیرخشت وعنب الثعلب
صبیان را بالبیدن اثر تمام دارد وبدستور گاؤ زبان سوختہ پاشیدن **فصل ۱۵** در آکلۃ الفم والقلاع جبیبۃ

که زود پراگنده شود علاج آنچه در قلاع گفتیم از تنقیه و روائیدن رطوبت فاسد
بعمل آرند و بعد باذ ایستادن قرحه از انتشار فلاقیون بگذارند یا سویدجان تاپاک کند
و هرگاه ازین ادویه حرقت شود بالعیه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه شکر آمیخته **فصل ۱۸** در
کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و طوبت معده بود
یا از برودت و رطوبت معده بود آنچه از حرارت است در خلو معده زیاده شود و آنچه از برودت
است در پری معده و ایضاً ضعف هضم و ترشی دهن و از وجع لعاب گوهی دهد علاج
تنقیه معده نمایند از خلط موجب و در حار کاسنی تازه با قدری نمک نیمکوب بخایند
و آب او بلع نمایند و در بارد کندر و مصطکی مضغ فرمایند **فصل ۱۹** در بخر الفم
یعنی بدبوی دهن علاج اگر سبب در اجزائے دهن باشد تنظیف او نمایند
و اگر از دماغ همی آید یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن
دارند و بر مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بروغن گل یا کنجد گاه گاهی صبحگاهے
در ازاله بخر غیر قوی مجرب است **فصل ۲۰** در ورم الحنک یعنی آماس کام و این
یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و باد در باشد و بلغمی سفید و بی درد علاج
حسب ماده تنقیه فرمایند و غراغر که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند **باب ۴**
در امراض شفت یعنی لب **فصل ۱** در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر
برص است علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین یا خیری
در بینی چکانند **فصل ۲** در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ
در باب امراض دهن گذشت علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم
بعمل بندند و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کتیرا کوفته

دیجنه در پیه پاکیان گرشته ضماد نمایند که مجرب است و هر دوائی که بر لب نهند بالای وی
پوست درونی تخم مرغ بچسپانند **فصل ۳** در اختلاج الشفه یعنی پریدن لب
علاج اگر سببش در آمدن خون بود در رگهای لب و مستحیل بریاح شدن رگ
قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج
مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود غثیان و فواق باشد و مقدمه
قی بود بقی دفع شود و آنچه از دماغ بود مقدمه القوه و صرع باشد تدبیر وی پرهیز
است و بمنع حدوث امراض متربه کوشیدن **فصل ۴** در تقلص الشفه یعنی خرد شدن
و کشیدن شدن لب علاج آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای
گرم مالند و آنچه از تشنج یابس افتد تدارک نپذیرد و در اطفال آنچه مولود بود در ایام
طفولیت بکشیدن و راست بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در بواسیر الشفه یعنی فروتی
که در لب زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بمراهم اصلاح فرمایند
فصل ۶ در ورم الشفه یعنی آماس لب علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و اضمده
مناسبه بکار برند و خصوص با شیره عنب الثعلب طلا کردن از تمام دارد خصوص در
حار اما در ابتدا **فصل ۷** در بثور لب و علاجش نیز تنقیه است **فصل ۸** در قروح لب
علاج بمراهم پردازند **فصل ۹** در اکله لب علاج آنچه در آکله الفم گذشت بکار برند فائده
هرگاه سوء مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند **باب ۸** در امراض
اسنان و لثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع الاسنان یعنی درد دندان
آنچه از گرمی بود بآب سرد ساکن شود در اکثر و آنچه از سردی بود بآب گرم رسیدن
البته بایستد علاج اگر سوء مزاج ساده بود در حار سرد که

باگلاب و در بار دن بطبیخ برنج کابلی تمضمض کنند و در مادی بحسب مادهٔ تنقیه نمایند پس تعدیل
و آنچه در پری معده بیفزاید از فساد مادهٔ معده بود تنقیه معده و تجوید هضم فرمایند و
کشنیز در طعام بیشتر دارند و قی منع ست در تقسیم آنچه منتقل بود از باد باشد تنقیه
باد نمودن و بطبیخ بادیان و انیسون و زیره تمضمض کردن نیمگرم سود دهد و آنچه از
تولد گرم باشد تقاضای تشقب گواهی دهد تخم گندنا و بذر البنج و تخم پیاز با موم آمیخته و
آتش سوزند و بواسطهٔ قی دود آن بدندان رسانند فائده عرق گوگرد بر دندان
گذاشتن فوراً دفع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و تکمید کاه در بار و کنار
بمیل زر یا آهن داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد تا پخته شود باحتیاط کنند
تا داغ بدیگر مواضع نرسد و آنچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کوشند
و اگر بیشتر بود بجز کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او راست کنند
پس برکنند تا بچشم ضرر نرسد و دوائیکه تسکین درد کند عاقرقرحا افیون قشار کندر باریک
ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند **فصل ۲** در ضرس یعنی کند شدن دندان سببش
اگر تناول چیزی ز محنت با بسیار ترش بود علاج در حار مزاج خائیدن برگ و شاخ خرفه
با تخم او و کباب گرم دیانان گرم بدندان گرفتن ست و در بارد مزاج مغز بادام تلخ و مغز
جوز هندی خائیدن و آنچه از باطن بود آروغ ترش و ترشی دهن و بسیاری بزاق گواهی دهد
علاجش تنقیه بلغم است خاصیتی زیرا که چون وجع ندارد و کثرت بزش مادهٔ متصور نیست و بر
آمدن مادهٔ فم معده بقی و اسهال ست **فصل ۳** در ذهاب الاسنان یعنی رفتن آب دندان و
مراد آنست که دندان از ملاقات اطعمه ایذا یابد و بر مضغ اشیا قادر نبود علاج بتنقیه و تعدیل
کوشند و طحال بریان ساخته بر دندان نهادن و در بار دو بروغن گل و کافور تمضمض در حار نفع

بطور کاه گرم ۱۲

سه برگ و شاخ خرفه بکاهند و تخم خرفه بیکوفته و تر کرده کای او باخد ۱۲

بسیار دارد و این نیز قسمی از ضرس ست و تدبیر اینست فصل ۴ در تآکل و نفتت و
ثقب اسنان یعنی خورده شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن دندان علاج تنقیه
دماغ کنند و حضض و مازو و عاقرقرحا سنون سازند و آنچه از اغذیهٔ رطوبت اصلی باشد
هزال دندان و اسباب ذبول پیدا شود و این زوال نمیگیرد اما جهت بطوء اثر ذبول
ترطیب باید کرد فصل ۵ در حفر یعنی چیزی مانند سفال و ریخ دندان متکون شود و در دوده
نگردد و این زاقلح نیز نامند علاج تنقیه ماده غالبه نمایند پس تالت آهنی آنرا بر قلاع
و بعده سنون نمک و زبد البحر و شیح سوخته بمالند تا نقبه او دور کند و دیگر متکون شدن ندهد
فصل ۶ در تغیر رنگ دندان صفرا است و سیاهی و بادنجانی نشان سوداء و حمیت نشان
بلغم غلیظ علاج حسب مادهٔ تنقیه نمایند پس در صفرت آرد عدس با سرکه و در سوداء بیخ کبر و
روغن گل و در بیاض روغن مصطکی باید مالید فصل ۷ در تحرک اسنان یعنی جنبش
دندان علاج آنچه در صبیان و شیخان افتد باقتضای طبیعت مزاحم نشود اما آنچه از
اسباب غیر بر افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبهٔ رطوبت و جوش خون و فساد
لثه باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت قفا و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد
سنونهای مقوی نافع است و هرگاه دوا سود ندارد حاجت بکندن آید نخست آن
را از بیخ سست کنند بدین طریق که بن دندان را بمضغ بیارند پس برگ انجیر باریک
کوفته با شیر انجیر خام بمالند و دو سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع خواهد
شد فصل ۸ در تزاید اللثه یعنی آگنده شدن یا دراز شدن دندان علاج
اگر غلبهٔ خون بود رگ زنند و مسهل دهند و این با درد می باشد و اگر بلغمی بود
بی درد باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتی حقیقه نباشد بلکه دندانی

صلب بود و چون دندانهای دیگر سائیده شود وی دراز نماید تدبیر او قطع آنست
بآلت مخصوص این کار فصل ۹ در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین حالت
باز نمیتواند ماند بیمار و بهم سائیدن دندان و خائیدن اشیاء علاج تنقیه بدن و
دماغ کنند و از تیز و ترش و شور پرهیز نمایند و بسرکه که در وی بیخ حماض مطبوخ بود دهن مضمض
نماید فصل ۱۰ در صریر الاسنان فی النوم یعنی بهم سائیدن دندان بخواب علاج اگر
امتلا بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر گردن مالند و الا تعدیل کافیست فائده
در بیان تدبیریکه دندان کودکان بآسانی برآید مسکه و مغز ساق گاو بر کله بمالند و
مالیدن شیر سگ مجربست بر لثه و کذلک عسل و از خائیدن باز دارند که محل مادهٔ تکونست
و عصارهٔ عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته نیم گرم بمالند و با انگشت آلوده بدین
دندان مالند در دیکه در رویدن دندان میشود باز دارد فصل ۱۱ در ورم لثه یعنی
آماس گوشت بن دندان علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تمضمض فرمایند فصل ۱۲ در
لثه دامیه یعنی برآمدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود مازو
و عدس سوخته و طباشیر بمالند و اگر سببش غلبهٔ خون بود رگ زنند و بمبرد است
تمضمض نمایند فصل ۱۳ در قرحه و ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و
بعد چهل روز ناصور نامند علاج آنچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ دهند
بمیل باریک فصل ۱۴ در نقصان و استرخاء لثه بدانکه کم شدن سست گشتن گوشت دندان
باعث تحریک دندان میشود علاج گلسرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم
خرنوب نبطی و سماق و عاقرقرحا هر یک پنجدرم باریکتر نموده بر لثه گذارند فصل ۱۵ در
گوشت زاید که بر لثه برآید و بیشتر در ضرس آخرین افتد بعد ورم علاج مروزاج سبز هر یک یک

یرگوشت زاید گذارند تا بزوایند **باب ۹** در امراض حلق و لهات و مری و
قصبهٔ ریه حلق مشهورست لهات بلازه یعنی بسمیکه آویزانست در حلق مری مجرای
آب و طعام و قصبهٔ ریه مجرای نفس **فصل ۱** در ورم اللهات یعنی آماس بلازه علاج
حسب ماده تنقیه نمایند و بعده تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی بسرکه و گلاب و
عصارهٔ عنب الثعلب و امثال آن و در بلغمی بمری سکنجبین خردل آمیخته و در سوداوی
بمغز فلوس در شیر تازه حل نموده **فصل ۲** در استرخاء اللهات یعنی سست شود فرو نتواند و این
را سقوط اللهات نیز گویند علاج اگر خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گل
سرخ و صندل و گلنار و کافور بمالند و اگر بلغمی بود تنقیه بعد غرغره کنند بماء العسل و شب و شاخ
گوزن سوخته و نوشادر باریک سائیده بکنجه میل نهاده بلازه را بردارند و بر تارک سرش
بگداخته در سرکه و اسبغول آمیخته بگذارند یا سپیدهٔ بیضهٔ مرغ تا بلازه را بالا کشد و مازو
بسرکه سائیده بر تارک طفل نهادن مشکل بلازه افتاده است و همچنان گل سرشوئی
سوخته و با سرکه سرشته و تا ضرورت قوی نباشد بلازه نباید بریدن خواه با آهن خواه بدوا
و استیصال نباید کرد که ابطال بعض مخارج حروف می نماید از بیخ بریدن بلازه **فصل ۳**
در خناق یعنی در نفس زدن یا در چیزی فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب حدت و آفتی
در حلق علاج در دموی و صفراوی نخست رگ قیفال زنند و رگیکه زیر زبانست و باید
که خون اندک اندک فصاد گیرند و اگر امتلاء خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار خون حسب
تقاضای معتدل المقدار گیرند بعده اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع
قبض بود پس تنقیه از آب اسحاق و دیگر مبرزات غرغره باید کرد و جهت تعدیل اغذیه مطفیه باید خورانید و باش
جو اقتصار باید ورزید اگر فربه بود حمومات بمقدار توان نشست و غرغره هر گاه ورم بظاهر خارج ظاهر
سه و اگر خواهند روغن بادام و لعاب حلبه و اندکی نمک اضافه نموده غرغره نمایند ۱۲

شود وضع محاجم وارسال علق بران سود دارد تا ماده از نفس عضو برآید و درد موی
حجامت ساقین مفید ست وچون سه روز از مرض بگذرد مغز فلوس در شیر گاو حل کرد
وصاف نموده غرغره نمایند که نافعست و هرگاه مریض ضعیف شده باشد و طبیب
سر او ستا ضرورت نه بیند بفصد مبادرت نکند و هرگاه ماده خناق پخته شود و خود نشکند
از بوره و جلنبیت و خرخ طالیف که در شیر تازه و روغن های گرم آمیخته باشد غرغره کنند تا
و بعد شکافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام
که از آب سبوس گندم و روغن بادام و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند فایده در
گلو دوای سرد بر ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد و زفت و نطرون و خردل
سایر ره بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید و بمری و قصبه ریه نریزد و وضع محاجم
زنخ لهذا ستوده اند و در بلغمی نیز بحقنه طبع بکشایند یا با دویه مشروبه با آب و بکنجین عسل
غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در سوداوی
رگ باسلیق زنند و شکاف و سلیخ نمایند و حسب حاجت خون بگیرند و بدانچه در بلغمی گذشت
طبع ملایم کنند و بشیر و مغز فلوس تغرغر نمایند و حلبه با بابونه و برگ کرنب کوفته بیخته
بروغن نرگس و سپرمط آمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند فایده نوعیست از خناق
که آنرا خناق کلبی گویند و این شدیدترین اقسام ست و مریض مانند سگ دهن
کشاید و زبان می برآرد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر و تنقیه
چنانچه گفته شد و اگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند بدانچه لایق بود
نوعیست از خناق مسمی بذبحه و اصعب ترین اقسام ست و عدم قدرت بر تکلم و بلع آمدن
بوشند بتکلف از راه بینی فایده نیست و هرگاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمود ست و تدبیر همانست که گفته شد

فائده آنجا که بلع متعذر بود در مهره دومین گردن مجمجمه نهاده بمکند که مری قدری
میکشاید و بلع چیزی رقیق متمکن میگردد و آنجا که تنفس ممتنع شود حنجره را باید شگافت
طریقیکه در مطولات مذکورست فصل ۴ در بثور حار محرق که در حلق و مری و قصبه و
پدید آید علامت بثور مری شدت درد ست در محل مری عند مرور غذا خاصه که
طعام ترش و تیز بود و نشان بثور حلق و قصبه ریه ازدیاد وجع ست نزد مرور تکلم و غایت
و ازدود و غبار سنگیزه در وقت مرور غذا علاج فصد کنند و باب فواکه تلیین کنند و از آب
سرد پرهیز کنند و اغذیه غیر فری حدت و غیر فری خشونت خورند و هرگاه بدانند بثور پخته خواهد
شد نضج و بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در بثور حلق عرعر غناق بیشتر میکرده
باشند فصل ۵ در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن دیوچه بدانند که بسیار آبهاست که در دیوچه
دیوچه خود میباشد و چون آنرا کسی بنوشند آن دیوچه درون حلق یا درون قصبه مری
بیاویزد یا بکام برآید سوی بینی و در آنجا آویزد بالجمله آنچه درون صوت بود و منظور نشود از
غم و بیقراری توان یافت که غیر ازین مکروهی نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن
اندازد بی سبب دیگر اما آنچه در قصبه آویزد یکدم از سرفه خالی نباشد و آنچه بحره بینی آویخته
باشد بکام آید و تشنگی و ماغ پیدا بود علاج آنرا که توان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه
سر او در آنجا نماند بهند اگفته اند از منقاش کردن علق بخشش کنند و زمانی گرفته
دارند تا دهن او که در عضو متعلق ست سست شود و جدا گردد پس بیرون آرند و اگر بالت
توان گرفت یعنی درون باشد گل سیاه در خریطه اندازند و دهن بیمار بدان پنهان نمایند تا زلو
جدا شود و بگل در آویزد زیرا که مالوف اوست پس بیرون آرند و اگر بکام برآمده باشد نیز و عصا
قثاء الحمار و خربق در سرکه پخته در بینی چکانند و هرگاه دیوچه جدا کردن زدودن کنانند دالا مسهل دهند
تا بر آید فائده

در شرب آب احتیاط لازم ست بی دیدن و بدون پالائیدن نوشند فصل ۶ در بلع الابرة
یعنی فرو بردن سوزن و ایذای این ظاهر ست علاج سنگ مقناطیس سوده بیک قاشق
شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت بخوبی مسهل دهند و بعد خروج جهت
اصلاح معده تدبیر یکبار لایق بود توان کرد حسب حاجت فصل ۷ در تشبث شوک یعنی تعلق
خار ماهی و جز آن در حلق و بند شدن طعام و مانند آن در آن علاج اگر بر آمدن ممکن
بود بیرون آرند و الا اگر چیزی لغزنده بود چون تخم انجیر دست بر گردن بین الکتفین میزنند
تا بر آید یا بمعده افتد و اگر خار یا استخوان بود لقمه بزرگ خورانند تا باشد که فرو رود و اگر
نه انجیر خشک در رشته محکم بسته و اندکی خایده فرو برند و سر رشته بدست خود دارند پس یکبارگی
بیرون کشند انجیر را تا خار بر آرد و اگر خراش در گلو شده باشد بعد بر آمدن بلعابها و حسوها
اصلاح کنند فصل ۸ در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و علامت آنست که
چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمه ثقیل و بزرگ بفراغت خورده
شود و بدرد علاج تنقیه بلغم نمایند بطبیخ انیسون و کندر و سنبل و بهمن و مصطکی تجرع نمایند
نیمگرم و زیر زنخ محجمه ناری نهند یا پاکی زده جند و سکبینج مالند فصل ۹ در استرخای حنجره
یعنی سست معلوم و نشان و نفس نیامدن ست یا بعسر آمدن علاج آنچه در انطباق
المری گذشت بکنند که سبب این و آن واحد ست فصل ۱۰ در حکاک المری یعنی خاریدن
مری علاج قی نمایند و بکهنه تغرغر نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند فصل ۱۱ در اختلاج
و ارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدنست و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج آن
آنست که گاه گاه تردد و تعقد در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست که دایم کلام لرزان آید
چنانچه در بعضی پیران مشهور است علاج بدانچه در عشم و اختلاج عام ست تدارک کنند

و غرغره درینجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند و
بیهوش بود اما نفس باقی باشد و از گون سازند و شکم بجنبش کنند تا آب برآید و فلفل و
زنجبیل در سرکه جوشانیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود
و شیر دهند تا مزاج شش را صلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب
بعد غرق حیات میباشد چون مسکوت را غلط محض است همین که نفس دیده شد حکم
موت وی کنند و تعذیب تدبیر نیز دارند **فصل ۱۳** در تدبیر مخنوق بوبق یعنی کسیکه گلوی
وی بکمند خفه کرده باشند هرگاه نفس باقی بود فی الفور کمند بریزند پس بنگرند کف در
دهن دارد یا نه اگر ندارد رگ قیفال بزنند و بحقنه نرم طبع نرم نمایند و پاهای را بجز
دل سوده بسیار بمالند و چون بهوش آید بطریقی که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند
و اگر کف باشد امید نبود **فصل ۱۴** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه
بسبب تنگی مجری بود خناق و انطباق مری گویند گذشت اما آنچه بسبب سوء
مزاج مری بود علاجش تعدیل مزاج است بسبب وضع اضماده درین هر دو مرض
المتنفین باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک است و قصبه بطرف سینه **فصل ۱۵**
در ورم المری علاج حسب مادهٔ تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند باشربه موافقه **فصل ۱۶**
در قروح المری و نشان ریش و لزوم حبست در محلش و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن
اگرچه اندک بود و عدم تضرر بطعام چرب اگرچه بقدر بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا
عکس این باشد و بهمین فرق میکنند ورم و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم می افتد و
گاه بی ورم نیز افتد از مادهٔ حاده علاج موم سپید و روغن گل بگذارند و بر عدسه جرعه
بنوشند بعد از آنکه دو سه روز ماء العسل با شیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد **فصل ۱۷**

در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز و اصلاح
نیابد بفرمان آواز علاج تحقیق سبب نماید که نزله است یا سوء مزاج حنجره اگر از نزله باشد
شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء مزاج بود حسب
مزاج تدارک فرمایند **فائده** کباب خایدن آواز درشت را صاف کند و باقلا و مویز
و خرما و انجیر و چلغوزه و مغز بادام و نبشکر و ماء العسل و تخم کتان هر واحد ازینها مصفی
صوت است انتهی **باب ۱** در امراض سینه و صدر یعنی بیماریهای شش و سینه **فصل ۱** در
ربو یعنی ضیق النفس و این را بهر نیز گویند و بعضی درین هر سه لفظ فرق میکنند بالجمله
مرضی است مزمن فی الاولی عسیر البرء هر چند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه آنچه از بلغم
بود بر آمدن بلغم بفرغره و خرخره سینه گواهی دهد علاج بعد نضج و اسهال شربت زوفا
با آب گرم آمیخته بنوشند صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو تولة و گاه گاه قی لازم دارند
طبیخ تربد و عسل نوشیده و گوشت طیور غذا سازند توابل حار آمیخته و عند غلبه بلغم
تخم کتان نیمکوفته و جوشانیده و صاف کرده با عسل بنوشند که فور تسکین میدهد و با
دوبه گرم سمیه بپردازند که موجب ازدیاد مرض میشود و سینه را بروغن بید گرده بزور روغن تخم کتان
که موم در آن آمیخته باشد چرب دارند و آنچه از بخار قلب بود تواتر و عظم نبض و نفس و عطش
گواهی دهد علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ و لعابات و هندوبه و ملینات بنوشانند
و اطراف بمالند و آنچه از گرمی ساده بود کشش افزاید تواتر نبض و عطش گواهی دهد و
عظم نبض نباشد علاجش تعدیلست بمبردات شربا و طلاء علی الصدر و آنچه از استرخاء
عضلهای سینه بود لین نبض و نفس بهمان یعنی نفس ضعیف گواهی دهد تا سینه بنشکند نفس
نیابد علاج روغن گرم بمالند و بعلاج فالج کوشند و طبیخ حلبه و دارچینی با عسل تجرع نمایند و آنچه از خشکی ریه

بود وقت آواز و تشنگی و نفع بمرطبات گواهی دهد علاجش ترطیب است و بآبزن مرطب
نشستن نافع تر و شیر بنوشیدن سودمندتر و آنچه از برودت شش بود تضرر از سردی
گواهی دهد و علاجش تسخین است و آنچه از باد بود که در منافذ نفس در آید عدم گرانی و سرفه
بی بلغم و تضرر از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد است بتقویه و تعدیل و شبت و بابونه
بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن نافع و آنچه از ورم شش و حجب و کبد و جز آن
بود عرض مرض باشد و در امراض مذکور بیاید و آنچه از خناق بود گذشت و آنچه از
امتلای معده بود و در پری معده پدید آید علاجش تنقیه معده است و تقلیل غذا و تجوید
هضم و نوعیست ازین مرض که صعب ترین امراض است و تا بیمار سینه راست نکند دم نیاید و
پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را انتصاب النفس گویند و سببش یا ماده غلیظ بود یا ورم که در
مجری نفس افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۲** در سعال یعنی
سرفه آنچه از سوء مزاج ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل است و آنچه
از خون بود باعظم و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد است و اگر گرمی در جگر بود
اطفای او بمبردات نمودن و بنقوع تمیین کردن در همه حال مفید و آنچه از ریختن
ماده رقیق دماغ بود بی نفث باشد و شب و بعد خواب غالب کند و علاجش منع نزله است
و بطبیخ کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و آنچه از ریختن ماده بر شش
بود از دماغ و غلیظ شدن و گرانی و در آمدن خلط لزج بسرفه شدید و گرانی سینه و عقب
زکام پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ فهک نوشیدنست و رب السوس و
فلفل و شکر سه برابر حب ساخته در دهن گرفتن و آنچه از رطوبت شش و سینه بود بلغم بسیار
بسرفه بر آید و لزج باشد و سینه خرخر کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد و

علاجش از بحث ربو که بهر ربو بلغمی گذشت بعمل آرند و آنچه از دشتی ریه بود که بسبب غبار و
دخان یا صیحه شدید شود علاجش ترطیب است بشرب حسوهای مدهن و تاپین ناف و مقعد بمسکه
و آنچه تابع مرض بود بمعالجه آن مرض کوشند و آنچه از حدوث ثبور در ریه بود و سرعت
نبض و حرقت بول و نفع از بردن گواهی دهد علاجش فصد است و حجامت
سینه و اسهال صفرا و هر چه در ثبور حلق گذشت و آنچه از استسقاء سعده افتد تدبیرش تنقیه
معده و تقلیل غذاست و آنچه از ماده سودا بود بسبب حصول دود در ریه چیزی سیاه و کبود
در سرفه بر آید و دیگر علامات سودا گواهی دهد علاج حریره سبوس گندم بقند یا عسل دهند و
بعد نضج اهمال سودا نمایند و غذا نخود آب از گوشت مرغ یا گوسپند سازند و آنچه از قوع
آب جزآن در حنجره افتد تا کآن جسم غریب بر نیاید سرفه نا ایستد و محتاج تدبیر نیست و گاه
باشد که جسم ثقیل بود بر نیاید و بهلاکت کشد و در نصورت مالیدن سینه و حلق و قی کردن فرمایند
تا باشد که از حنجره و قصبه ریه بر آید **فصل ۳** در نفث الدم یعنی بر آمدن خون از دهن
این یا از اجزای دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن آنچه از اجزای دهن آید به تفل بر آید
از سر آید به تنخیم بر آید و بیکی سر بعد بر آمدنش دیگر آثار گواهی دهد و آنچه از حنجره و قصبه ریه آید
بتنخیم بر آید و کمتر آید اما در حنجره خون ناب بود و سرفه نباشد و در قصبه خون کف دار بود یا
سرفه دوره باشد و آنچه از شش بود خون ناصع و کف دار و بی درد و با سرفه باشد و آنچه
از سینه آید اندک و قلیل باشد با سرفه شدید بر آید و محل خراحت درد کند و چون بر پشت خسپد سرفه
و درد غلبه کند و آنچه از مری و معده باشد و باز جگر یا از سپرز آید تقی بر آید و خود آن عضو مادف
بر تعیین عضو گواهی دهد علاج آنجا که از اجزای دهن آید بتطبیخ چیزهای قابض چون
گل نار و مازو و شب و مانند آن مضمضه کنند و آنجا که تعلق زلو سبب باشد تدبیرش گذشت و آنجا

که از سر آید فصد قیفال و حجامت نقره و تمضمض بطبیخ مذکور کنند و آنجا که از حنجره
و قصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفث الدم در دهن گیرند و جراحت قصبه
متعسر العلاج ست و مگر آنکه در غشاء درونی بود و فقط و آنجا که از شش آید فصد قیفال و
باسلیق و حجامت بر ساق کنند و طبیخ نرم دارند و حسب حاجت در تعدیل کوشند و عند
الحاجة قابضات بر سینه نهند بشرطیکه ورم در شش نباشد و آنجا که از سینه آید
فصد باسلیق کنند و قرص نفث الدم نوشند و اندک اندک و ایضاً بر سینه طلا نمایند و جرح
سینه زود پر میشود و آنجا که از مری و معده و غیرهما آید تدبیرش در محل هر یک مذکور ست
فائده نافع ترین ادویه در همه اقسام نفث الدم شادنه مغسول ست یکمثقال و شیر برگ خرفه یا
لسان الحمل بدهند و برگ خرفه خائیدن و خوردن مجرب ست و هرگاه خون در شش بیشتر بود
سرفه شدید بود سرکه و گلاب تحریر کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود صعتر با عسل بیامیزند
و خاکستر چوب انجیر با آب آمیزند و بنوشانند و اگر جاشا نیز آمیزند بهتر و قوی تر بود فصل ۱۷
در نفث المده یعنی بر آمدن ریم از دهن آنچه سببش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سل
بود یا دمله معده بود هر یک گفته آید و آنچه از حلق و حنجره و اجزای دهن آید از خناق و
دیگر اورام اینجا ظاهر شود اما آنچه از سینه آید جهت انفجار آماس او علاجش تلطیف خلط ست
بدانچه در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند متر شح شد و هموم دروغن بابونه و پیه بادکیان با آم
شتر بر سینه ضماد نمایند و قطعاً چیزی بارد بالفعل و قابض نه بدهند و تشرب مطبوخ زوفا و جاشا و
انجیر و اصل السوس نفع تمام دارد و در همه اورام که در جرب سینه یا در شش افتد و بگشایاند این ضابطه
یاد دارند فائده ماده سینه در شش در آمده از راه قصبه بر آید و دیگر بدفع طبعی جهت
بر آمدن ماده صدر واقع نیست و هرگاه مده شش بدر آید در فضای سینه بخته جمع شود از احتقان المده
عه و قلیل الحظ ست بسبب جراحت شش ۱۲ طب اکبر

گویند و جدا گفته آید **فصل ۵** در ذات الریه یعنی آماس شش آنچه بسبب حرارت بود خواه
ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان و لزوم تپ صعب و شدت ضیق النفس و درد
و ثقل سینه و حمرت وجه خاصه رخسارها و تشنگی و شدت و خفت اعراض حسب ماده موجبه علاج
رگ قیفال باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود نخست صافن زنند پس باسلیق و بعد
فصد بمطبوخ طین یا حقنه نرم تلیین نمایند و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بکشایند
فائده جلیله که در او رام ریه و جنب و معالیق و اغشیه سینه نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا
اتفاق افتد یعنی قبل از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که
ماده از انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر براست بود هم از دست
راست رگ زنند و اگر بچپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو برآید و بدانند که ورم ریه اگر یا یمین بود
وقت تپ رخساره همان طرف سرخ تر بود و گرانی بطرف ایمن لازم بود و چون بر پهلوی
راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد این باشد و آنجا که قوت متحمل
باشد بفصل هر سه روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد فصد تلیین و حجامت بر سینه نفع دارد
جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید رداع در ابتدا و محللات بعد آن
باید کرد و ضماد شوصه در تسکین درد از تمام دارد تنبیه چیزیکه درد قبض باشد چون آب کاسنی یا
غلیظ باشد چون دیاقوزه از نهار ندهند و کذلک آب سرد مگر در ذات الریه که از جنس
حمرت باشد و همگی دران کوشند که درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و به گلو برای
تپ حاجت ببرودت دادن شود باشربه موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب ترنج
و آب کدو نیز مجوز ست زیرا که درینها جلاست نه قبض و درینباب سکنجبین که بسیار زرش
بود سخت نافع ست و هرگاه نفس بتواتر آید لعاب اسبغول رقیق با جلاب یعنی

مه تا ماده که هنوز قلیل ست بجهت بعیده بجذب شود ۱۲ شرح

شربت قند جرعه جرعه میدهند و آب نیمگرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید و درد
بایستد و بدانند حال آماس در هر عضو یکه افتد از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل شود
و مادهٔ پخته شده بنفث برآید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل اورام این
اماکن خفت اعراض است روز بروز و سهولت نفث و نشان ریم کردن شدت
اعراض است خصوص روزیکه پخته شود و چون پخته شود تپ و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد
پس روزیکه آن ورم بگشاید با تپ شدت کند و بلرزاند و تصلب ورم خفت اکثر اعراض
ست و شدت ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل و نادر باشد که این ورم بعد تصلب بگشاید بالجمله بعد
انفجار اگر مادهٔ خوب برآید بهتر والا مادهٔ دهند بدانچه در نفث المدة گذشت و بسیار باشد که پیش
از تمامی نضج بسببی عنیف چون خشم و قی و حرکت و جز آن ورم بگشاید و خون ضرر یا مادهٔ
خام برآید و چون چنین اتفاق افتد زود رگ زنند و بعلاج نفث الدم کوشند و آنچه
بسبب برودت بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد یا از سوداء نشان بلغمی کثرت تعاون شدت
ثقل و ضیق النفس و ترهل و بیحسی است و انتفای اعراض حرارت اما تپ در جملهٔ اورام لازم است لیکن
در حار شدت می باشد و در بارد خفت و نشان سوداوی تپ بسیار و تعسر غرب بود و افزودن
ضیق النفس بمرور ایام و اگر استحالهٔ ورم حار که صلب شده باشد بتقدم او گواهی دهد علاج در بلغمی اندر
ابتدا تلیین طبع کند و درد و علت ضماد نمایند و بعد چند روز که تپ ساکن شود آنچه در سعال
بلغمی گذشت از تنضیج و تنقیه بکار برند و در سوداوی تعاون تخم کتان و خطمی بروغن بادام تحرع
نمایند و کذلک شیر خران و ملینات ضماد سازند و این کمتر به شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه
سنگ تولد شود همچون سنگ مثانه و بعده سرفه بایستد و باشد که بسل انجامد عیاذا بالله منها فصل ۶
در سل یعنی قرحهٔ ریه و نشان او وجود تپ دق است و بر ورم مادهٔ در سرفه و بدانکه مادهٔ بار طوبت خام

مشابهت تمام دارد و فرق آنست که بدّه در آب فرو نمی‌نشیند و بر آتش بوی بد میدهد بخلاف
رطوبت علاج هر چه که این مرض را دواست اما اگر تدبیر نیک باید ممکن است که بیمار تا دیر
بزید و بوعلی گفته که زنی بست و سه سال باین علت بزیست و جالینوس گفته هر که را اول
روز بیاشامم که خون از شش آمد و علاج کردم نفع نشد بالجمله تدبیر کلی آن است که
بمجرد وقوع این مرض باسلیق زنند از آنجانب که درد بود و اگر بالعی بود حجامت نمایند و
اگر بازاله بود و قیفال نیز بکشایند و ماء الشعیر با سرطان پخته و هر چه در تپ دق بیاید مناسب است
و بوعلی آنچه آزموده خورانیدن گلقند است که همان سال ساخته باشند اما بسیار
خورانیدن حتی که نان خورش نیز همین سازند بشرطیکه شکم نبارد فصل در اورام
که در جنب و اغشیه بود و معالیق و عضلات صدر و بالینها افتد و بدانند که هر ورمی از این
اعضا باعتبار محل و باعتبار بسالت و ترکیب باسمی مخصوصست چنانچه ذکر یابد مطابق
جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قدام یا در حجابیکه ماجزست در آلات غذا
و آلات تنفس باشد ذات الجنب خالص گویند و ذات الجنب صحیح نامند و هر چه
تمام بود با غشیه مستبطنه خالفه نامند خاصه و اگر در عضلهایکه فیما بین اضلاع واقعست باشد
ذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح و ذات الجنب مشارکه گویند و ورم غشاء مستظهر
اضلاع را نیز بهمین اسامی خوانند و اگر در حجابیکه بباطن اضلاع ملصق است باشد شوصه نامند و بعضی
شوصه صحیحه ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابیکه میان معده و کبد حائل است باشد شبا
نامند و این حجاب غیر حجابیست که در آلات غذا و آلات تنفس حاجز است و جمهور این حجاب را دیافرغما
نامند و بعضی مستعرض فی المعده و الکبد را دیافرغما خوانند و اگر در غشائیکه متصل بسینه
است باشد ذات الصدر گویند و اگر در غشاء سینه که متصل بپشت است باشد ذات العرض نامند

بدانکه از برابر عظام القص آنجا که غضروف خنجریست حجابی برآمده ست و دو شق شده
یکی بطرف سینه و دیگری مائل بطرف پشت برآمده تا ملتقی الترقوتین رسیده و در آنجا
بهم پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر و در ذات العرض تشریح این عضو ضرور بود
فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکنند و مترادف میدارد
بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات همه قوانین
مرعی دارند و از اختلاف ماکن این اعضا حال هر واحد از حساس و جع و ان پوشیده
نیست و ضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در
جمله فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس
بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام ست لهذا بعضی از برسام آنرا ممتاز نمیسازند
فائده بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق واحدات تنگی نفس و جز آن مشابه شود
بذات الجنب و فرق بینهما آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر
ثقل و الم بود و در اکثر بول غلیظ آید انتباه هرگاه ماده این اورام پخته شود ظهور پختگی از
اعتدال قوام و نفث و لون او معلوم ست بزودی دران کوشند که ماده بنفث پاک
شود قبل از آنکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و سکه با عسل و لون
صوابست و بر پهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفس لملاقات الریه بتلک الجنبه
تشفیها منها بالاستقصاء فائده ذات الجنب دو گونه ست حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم
باشد و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس
در اغشیه ست بواسطه عدم انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازمه ورم
است و عدم ملازم حمی در ریحی جز آن ظاهر ست و تضمید محللات کافی باشد که بسهل بالفصد

آید در نقع فصد سلیم از دست محاذی اسرع الظهور است **فصل ۸** در احتقان بذه در صدر
یعنی بند شدن ریم در فضائے سینه و این چنان باشد که ورم آنجا که در ریه بود یا جز
آن منفجر شود و ریم در فضائیکه خارج از شش است گرد آید بسبب کثافت در شش نه در آید
و نه بجانب بول و براز برآید نشان او تقدم اورام عضوی ازین اعضاء است و بعد
ظهور آثار مستحیل شدن بسده و مده نه برآمدن و تپ لازم بودن علاج طبیخ انجیر و زوفائے
و سپستان و اصل السوس و پرسیاوشان مویز بدهند روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده
رقیق شود پس هرچه نفث شد آسانی برآرد و هندمدات نیز میداده باشند تا باشد که
از راه بول برآید و یا از راه براز پس هرگاه در بول بروز کند هرچه مثانه و گرده را
بشوید دهند و هرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند و این
نادر بود گاهی مدره گاهے ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر یعنی افسرده شدن و کرخت
شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات مبرد ات خارجیه یا داخلیه پدید
آید و نشان وے از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول برودت ظاهر است
علاج روغنهائے گرم بمالند جند آمیخته و بخمیند بطبیخ ادویه گرم و تضمید بدان لازم دانند
و حلتیت در شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حشوهائی مناسبه با عسل غذا سازند و اشیا
بدانکه شراب افیون و دخان اسرب وقت گداختن و شیوه نیز جمود الصدر می آرد و تدبیر استعمال
مضادست و بخمیند بطبیخ حشائش گرم نافع و روغن زعفران و افیونی مالیدن سخت نافع و روغن
قسط در اسرنی بس مفید بالجمله وقت تذویب آشرب خود را از وصول دوش محترز دارند **باب ۱۱**
در امراض قلب یعنی دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب بدانکه دی اگر ساده ست تعدیل کافی است
و اگر با ماده است تنقیه لازم و آنجا که فصد واجب آید و مانعی باشد حجامت

بین الکیفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب آن
معه لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و در جمله از هر چه مقوی دل باشد غافل نباشند و آنجا
که تپ یار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تمهل در علاج نکنند که بعد از زمان مشکل میگردد **فصل ۲**
در خفقان یعنی طپش دل وی و چون قوی شود غشی آرد بدانند که این مرض دو گونه است
یکی آنکه سبب او در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر او و چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و شش
و حجب و یا در همه تن و بمشارکت آن دل نیز ایذا یابد و آنچه از تسبیح و تدرع افتد ازین قبیل است علاج
در مشارکت اصلاح عضو ماؤف کنند معه تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده بدانچه
در کلیات گذشت و آنچه از ذکائی حس دل باشد تغلیظ حس نمایند و آنچه از افراط استفراغهای معتاد و
و غیر معتاده شود بادویه و اغذیه مقویه ازاله ضعف نمایند **فائده** کسی را که خفقان گرم بود در
شهر گرم مقام نسازد که عجب کوتاهی عمر است و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بمزاجها در غشی بیاید
و تعلیق سنگ یشم در فم معده با خاصیت نفع دارد **فصل ۳** اندر غشی یعنی بی هوشی هرگاه
اسباب خفقان غالب شود و غشی آرد چون وی مفرط گردد هلاک نماید بدان که غشی سه گونه
است یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح مختنق گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هر چه
بود ضعف می آرد اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع است هر کدام که مفرط باشد
و اسباب اختناق امتلائی مفرط است خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم یا گهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر
متکون گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده که
بدل آید یا در رگها آمد می باشد در میان غلاف بالا و ورم افنی القلب مفصل
بیاید علاج و حالت غشی باید که بتضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شما و جورا

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و اگر از برودت بود چون مشک و امثال
آن بویانند و کذالک چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج نمایند و محرور را گلاب و آب سرد
بر روی و سینه زدن در انتباه اگر سبب ست ماء اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا بر آمدن خون مفرط
و جز آن که موجب برودت بوده باشد گلاب و آب سرد بر روی و سینه نزنند و دیر نجانیدن کباب
خصوص از مرغ و بوئی نان گرم و وجور ماء اللحم با قدری شراب و تدهین فم معده بروغن گرم
کافیست و در کثرت عرق اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن ست نافع ست بشرطیکه سبب
کثرت انفتاح مسام باشد بواسطه حرارت و هر چونکه باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک
کوفته بیخته بر بدن مالیدن ماز و دجز آن قابضات همین اثر دارد و در وجعی بهر تسکین او
فلونیا دهند اگرچه قولنج باشد و آنجا که حالت غشی یا غثیان یا فواق بوده باشد قی کنانند
بدانکه قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که مضرت دو بسعی دلذعی
تریاق و فاذزهر بدهند و آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر قطعاً نشمانند و در
امراض رحم گفته آید که اشیائے بدبو شمیدن و چیزهائے خوشبو در رحم مالیدن علاج اینست
و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و موفق انتباه این همه تدبیر وقت بیهوشی بود اما در حالت
افاقت تدبیر آنست که حسب سبب تدارک کنند مثلاً در سوء مزاجی تعدیل و در امتلائی تنقیه و
در استفراغی احتباس و آنچه از مشارکت باشد در تنقیه عضو ماؤف کوشند فائده زردی
رنگ و برد اطراف و ضعف نبض لازمه غشی ست و اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و هر چونکه
باشد مغشی علیه را که ندا کنند و بیدار یابد بخلاف مسکوت و فرق بینهما ظاهر ست که آنچه لوازم
غشی ست در سکته نباشد و از سبات نیز همین وجه تمیز دهد و غشی که از قوت حس دل
افتد باندک سبب پدید آید و خفیف باشد و زود زائل گردد **بیان** ادویه که بدل

مخصوص اند آنچه قریب باعتدال ست یاقوتست و فیروزه و زر و نقره و گاوزبان
و آنچه گرم ست درونج ست و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و زعفران و همین
و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او و شاسفرم و تخم او و ذفاقله و کبابه و پوست ترنج
و ساذج هندی و رهن و آنچه سرد ست مروارید ست و کهربا و بسد و کافور و صندل و
طباشیر و گل مختوم و سیب و کشنیز و از مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و بهر
رطب یابس ازین ادویه حار و بارد و هرچه ضد سبب بود بکار توان بست و بدانند که مبالغه
در تبرید دل اگرچه حرارت قوی بود منع ست ازان ست که قدما قرص کافور بے
زعفران در حرارت دل تجویز نکرده اند با آنکه بندق نیز ملحوظ ست چه بمصاحبت
زعفران قوت ادویه سرد زود بدل میرسد و طبیعت حرارت آنرا بتقویت روح
صرف مینماید و برودت ادویه را باصلاح جرم دل

فصل ۴ در ورم اذنی القلب یعنی آماس

دو گوشدل پوشیده نیست که بر سر دل دو افزونی ست که نسیم از دل می آید اینها را اذنی القلب
نامند هرگاه روح باطالت امراض تحلیل میابد غذا که بدل میرسد علاوه میگردد و جزو
عضو نمیشود و احداث ورم مینماید لهذا گفته اند که این ورم اکثر سرد میباشد چه ورم
گرم در دل بود یا در غلافش یا در اذنش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوهر دل بود وے
نیز مهلک ست لیکن آنچه در غلاف یا در گوش او باشد صلاح میگیرد اگر زود تدارک نموده
آید و الا روز بروز لاغری مے افزاید تا که بهلاکت می انجامد و نشان وی احساس
ثقل ست در سینه نزدیک بفم معده و در اکثر حالتی شبیه بغشی پیدا شدن و دل
منبسط ناگشتن و چشمها متهیج و روئی بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه و کلیل
و پرسیاوشان و سبوس گندم بر سینه و فم معده ریزند و کذالک ادویه محلله ضماد نمایند

دیا بجمله بتقویت قلب کوشند و بدانکه ورم سرکه در غلاف دل افتد نسبت بدانچه در گوش
او افتد قلیل الشدة ست و غشی وی بسکر فصل ۵ در علت دخانیه و این آنست که
دریابد بیمار گویا دود از دل بر می آید بیمار چون بسیار شود غشی آرد و سوء فکر علاج
در ترطیب و تنقیه سوداء کوشند فصل ۶ در ضغطة القلب یعنی فشرده شدن دل و عند
حصول این حالت غشی بیشتر و لعاب از دهن میرود و باز در اندک مدت افاقت می
دهد علاج در تعدیل جگر کوشند و مسهل سودا دهند و بمفرحات دل و دماغ را تقویت
نمایند و تریاق کبیر را اکثر النفع دانند فصل ۷ در تقشر القلب و وی آنست که بیابد
مریض که دلش میخراشد و درشتی الم شدید بیهوش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بیهوشی
شکنج در روی می افتد جهت درد و عرق بسیار می آید بهر ضعف ماسکه علاج تحقیق
سبب نمایند که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند
و تنقیه صفرا در صفراوی و شربت خشخاش بعد تنقیه در نزلی نفع تمام دارد
فصل ۸ در قذف القلوب و وی آنست که بپندارد گویا دل بر دهن می آید و این از
ماده خونی افتد یا صفراوی و تغیر لون روی حسب ماده و در هر دو وقت لازمست علاج
باسلیق از بیخ بکشایند و مسهل صفرا دهند و گلاب و عرق بید مشک و شربت صندل
مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات دهند فصل ۹ در جذب القلب و وی آنست
که بپندارد دل فرو سوکشیده میشود و سبب این حصول خلط ست در مضایق جگر و گاهی
باشد که باین حالت الم خفیف و حالتی شبیه بغشی نیز افتد علاج حسب الخلط تنقیه کنند
و تلون وجه مریض در آن وقت بر خلط دلالت کند فصل ۱۰ در احتواء الرطوبة علی القلب و وی
آنست که بپندارد که دل در آب افتاده ست و حرکت کند بحرکت جهلاجی و قدما از انواع

شمرده اند و سبب این ماده رطوبت ست که زیر غشا که بر دل محیط ست بند شود
علاج ایارجات دهند و گلسرخ و سنبل و زعفران با آب بادنجبویه بر سینه ضماد کنند
و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم ست فائده
گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد نشان وی آنست که
دل منبسط نشود و نفس مختلف گردد و قوت ساقط غضب ظهور کند و تدبیر وی استعمال
ملینات و قیروطیات بر سینه تا ازاله یبس کند پس باستفراغ کوشند و جمله تقویت قلب
نظر داشتن و بدانند که دل شریف ترین اعضاست و علاج او مهلت روا نباید داشت
باب ۱۲ در امراض ثدی یعنی بیماریهائیکه به پستان تعلق دارد بدانکه پستان را حکیم مطلق
خاصیتی داده که چون خون در آن آید سپید شود چنانکه در خصیتین منی شود **فصل ۱** در
قلة اللبن یعنی کمی شیر و آنرا سه سبب ست یکی کم شدن خون دلیل بر آن کثرت استفراغ
خونست یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیرا که چون وی بیشتر آید هاضمه ثدی را عجز در
هضم رو نماید سوم فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی و دلائل این از سوء مزاج
ظاهر ست علاج در کمی خون آنچه خون بیفزاید چون شیر در زرده بیضه و گوشتها و جز
آن حسب تقاضای حال بدهند و در افزونی فصد حجامت نمایند و در فساد اصلاح
فرمایند بدستوریکه معلوم ست و بدانند که رقت و صفرت و حرافت شیر از صفراست و
شدت بیاض و مائیت قوام و حموضت و از بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض و قلت
مقدار بغایت از سوداست آنجا که بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شور بود فائده هرچه مزمنی
ست شیر نیز بیفزاید و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست و سخافت باشد
مجربست **فصل ۲** در کثرت دُر و لبن و اسباب او ضد اسباب قلت ست علاج در

تجفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد و این دوا نافع ست لک و مرد ار سنگ
هر دو بر و غنگل بر پستان بمالند و بیره بسرکه و عدس بسرکه بخته و برگ سبغول کوفته همین
عمل کنند اما در غلبهٔ برودت برگ سداب و تخم او تخم کرنب ضماد نمایند **فصل ۳** در
اورام و تمدد پستان و علاج اگر ماده گرم بود سرکه با آب گرم در مثانهٔ حیوان مذکره تکمید کنند
و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و بعد سه روز آنچه در تحجبن اللبن بحجیم ضماد سازند و اگر
ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و بر نهند یا بابونه کوفته با آب بادیان سرشته و
دیگر قوانین اورام مطلق مرعی دارند **فصل ۴** در تحجبن اللبن در ثدی یعنی بستن شیر در پستان
بدانکه چون شیر در پستان بند و ورم آرد در اکثر و سبب تحجبن یا حرارت مفرط ست که
شیر را غلیظ سازد از تحلیل لطیف یا برودت مفرط که شیر را بیفزاید یا نه برآمدن شیر که
بسبب دیر ماندن غلیظ شود علاج حسب سبب تدارک نمایند چنانچه در ورم گذشت و
در انجا که نا برآمدن شیر سبب بود خواه از ضعف منفصل طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش
آب گرم ریختن ست و مکیدن با آهستگی تا همه شیر برآید و هرگاه عفونت تحجبن یا شوف فساد لون
ورم و لون طعم شیر بر آن گواهی دهد تدبیر پراندن کنند بعضیدهٔ تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم او
و بابونه جمله برابر کوفته بخته با آب چقندر یا با آب خالص سرشته در روز سه بار این ضماد تجدید
و بعد بختن اگر بدو اسعی منفجر نشگافد فبها الا با آهن نشگافند فائده گاه باشد که شق
خفیف کند و بموضع ریم نرسد خون صرف برآید و عوام دانند که ورم ریم نکرده پس چنین وقت
جراح واثق نترسد و شق را عمیق کند تا ریم بر آید و معالجه جراحت بدنچه در جراحت زبان
و دهانست بکند که علاج ریشهای نازک یکسانست و هرگاه تعفن در پستان افتد موم
روغنها استعمال نمایند **فصل ۵** در ضرع الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج بنوشش بجوشند و آب

برگ سرو بسر شند و ضماد سازند در ابتدا و بعده آنچه مناسب باشد و اگر ورم آورده
باشد بعلاج آن کوشند **فائده** در تدبیر یکه پستان را بزرگ شدن ندهد شب بانی
سوده بروغن زیت در هاون سرب بسایند و همیشه طلا نمایند و هرچه در تعظیم الاثیتین باید
تدبیر اینست **باب ۱۳** در امراض معده **فصل ۱** در سوء مزاج معده علامات
حرارت و برودت ظاهر است و همچنان آثار سازج و مادی باهر لازمه حار سازج است
که غذای لطیف و قلیل المقدار اگر خورده شود فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد و کثیر
که درین چنین ماده خوب میگوارد و باید که تشنگی در بلغم شور نیز میشود و خاصه آنست که از
آب گرم نوشیدن ساکن گردد نه از آب سرد بخلاف آنچه از صفرا بود یا از حرارت سازج که از
آب سرد زائل شود علاج در سازج تعدیل در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و حاجت و
بدانند که قی در اخراج ماده معده اثر تمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته
باشد تنقیه آن عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد و نزله
دماغ و سوء مزاج جگر یا سپرز گواهی دهد از آن و فصد قیفال در دماغی و باسلیق ایمن
یا از اسلیم آن در جگری اثر مند است و کذلک از ایسر در طحال **فائده** بسیار باشد که معده
پاک قوی بود و لیکن در سال گرسنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید و این بیشتر کسانی را
افتد که در حالت جوع و نایافتن غذا مضطر و قریب بغشی شوند تدبیر اینان صباح لقمه
ترش خوردن است و معده را خالی ناگذاشتن است و در سوء مزاج مادی خاصه در ماده جرم
طبقات معده نافذ شده باشد بهترین مقیات ایارج فیقرا است خصوص با شراب افسنتین یا
با هلیله زرد ماده از عمق معده مستفرغ میسازد **فصل ۲** در وجع المعدة سبب درد اگر سوء مزاج بود
گذشت و اگر ورم یا قروح بود علیحده می آید و اگر باد بود آروغ بسیار آید قراقر و نفخ شکم و بعد استقرار غذا در قعر معده

درد بجانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج تکمید کنند و خیر بود و گلاب بجوشانند و بنوشانند
و پودینه خائیدن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اگر باد غلیظ باشد مسهل بلغم خورانند
و تجوید هضم در جمله لازم شناسند و محجمهٔ ناری بر معده نهادن فوراً اثر میدهد **فائده** سکنجبین
باب یا گلاب آمیخته در اکثر اثر تمام میدهد و جاع معده را از هر سبب که باشد و بدانکه
بسیار باشد که مادهٔ درد بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزی خنک داده شود و بنابر منع تحلیل
سکونی دران دهد و گمان افتد که مادهٔ حار بود و همچنان بسیار باشد که مادهٔ درد حار بود چیزی
گرم خورده شود بنابر تحلیل ابخره و کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود که مادهٔ بارد بود و این
هر دو مغالطه است آخر ضرر میدهد پس واجبست که بآثار دیگر تحقیق نمایند و بهمچنین منافع کاذبه مغرور و
مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذاء بمعده را بکمیت یا بکیفیت لاذعه علاجش
استخراج آنست بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب بوده باشد چند روز تقلیل غذا کند و در آنجا که کیفیت سبب
بوده باشد بغذای صالح الکیفیه دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علامتش غلبهٔ درد بعد غذا
خوردن و ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوشدارو نافعست و اگر
موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیهٔ آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین قرص انیسون
و اگر قوت حس معده بود علامت او ظهور درد بهر اندک سبب چون بخار طعام و تناول طعام و
انصباب سودا از سپرز بر معده و آب سرد نوشیدن و مع ذلک در فعل معده فتوری نبودن
علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بشراب کوکنار و تناول کلیه بآنچه دنوعیست از
درد معده که در نهار و خلو معده پدید آید و بغذا ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه بلو غلیظ غلبه کند
در شکم تهی بواسطهٔ تحلیل رطوبات از جوع و تولد باد از آن دوم آنکه صفرا بسبب خلو از جگر بمعده
ریزد سوم آنکه سودا از سپرز بر فم معده ریزد و در خلو زیاده از آنچه باید بکیفیتی حاد بکیف نشان

ریحی خفت از آروغ ست و از دیگر آثار معرا بودن و نشان صفرا و سودا مکرر گذشت
و سوزش سر معده در سوداوی البته میباشد علاج در ریحی تنقیه و تقویت نمایند و
در صفراوی تعدیل و تنقیه و فصد اسلیم از دست راست و در سوداوی اگر کثرت ماده بود
تنقیه و فصد اسلیم از چپ کنند و اگر ذکای حس معده سبب بود تخدیر و تغلیظ نمایند **فصل ۳**
در ضعف الهضم و تخمه و اسباب هر سه واحد ست لیکن اگر سبب ضعیف است
ضعف هضم آرد و اگر قویست تخمه و اگر متوسط ست سوء هضم یعنی فساد هضم و نشان
ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده بماند پس منحدر شود بر سبیل عادت هضم
یافته و نشان سوء هضم آنست که غذا هضم تام نیابد و با فساد بود و تخمه آنست که اصلا هاضمه
در غذا تصرف نکرده باشد و همچنان بر آید بقی یا اسهال علاج حسب سبب تدارک
کنند **فائده** هرگاه ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون تر از
بیست و دو ساعت تندرستی نباشد و بدانند که سکنجبین سفرجلی که مقداری
زنجبیل سوده در وی آمیزند همه علتها معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد و یک
من سکنجبین یک اوقیه زنجبیل میکنند و حسب حاجت میدهند **فصل ۴** در هضم و این
مرضی ست که مواد فاسد غیر منهضم از بدن بمعده آید و با اسهال و قی بر آید بشرط تمام و
باشد که قی نیاید و تنگی ماده با اسهال مفرط گر آید لیکن این غشیان خالی نباشد و اگرچه
این مرض حادست و خطر دارد لیکن افراط اسهال و شدت ضعف و سقوط نبض و ظهور تشنج دین
چندان مخوف نیست تا بر نیک زود همه عوارض زائل میگردند خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج
دلیر باید تا از صعوبت اعراض نترسد علاج از هر سبب باشد جهد کنند تا ماده فاسد تمامه بدید بقی
یا با اسهال و زود بند نکنند بلکه اگر دانند که بفراغت نمی آید مدد کنند بمقیا و مسهلات مناسب و
عند خوف

ضعف حسب مزاج حبس نماید و قشر لیمون در دهن داشتن حابس است و آنجا که تشنگی و
حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گرمیها زیاده ندهند و اینچند چیز در همه جا یاد دارند
بدانکه هیضه از هر سبب باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بخواهد اما نخورانند مگر وقت
ضرورت و خفته دارند اگر خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری به از ساکن ماندن و نا
خوردن نیست و جمله تدابیر منوم بکار برند شاید که خواب آید و بعد از سکون هیضه
تا که قوت بحال آید غذا کمتر و لطیف خواب آور نزد هند **فائده** مغالطه در علوم افتاده که هیضه
آخر شب قریب بصبح قی کنند از آن سخت می ترسند و بلا تحاشا تریاق و فاروق و تفلیس
و امثال آن گرمیها میدهند و به تپ و بحرارت مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی
ست از قی که آنرا زنگاری گویند صدر و وی مهلک ست و غشی و ضعف لازم آنست
خواه شب واقع شود خواه روز و اگر در اثنای غشیان آب سرد نوشیده شود تقلیل
سمیت وی میکند بالجمله قی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن داشته باشد تریاق
فاروق مناسب است و الا هیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی
افتاده باشد روغن کنجد بجوز بوا سائیده بر بدن مالیدن نیکو است و از تمام دارو **فصل** در نقصان
و بطلان شهوت طعام سبب هر دو واحد است لیکن اگر ضعیف ست کمی در اشتهای آرد و اگر
قویست اصلا آرزوی طعام نمیماند و اسباب وی بسیار ست یکی سوء مزاج ساذج حاریا
بارد که در فم معده افتد دوم اختلاط در معده سوم امتلای بدن از اخلاط خام و بدان
سبب تقاضا کردن اعضا غذا را از جگر و معده چهارم کثافت مسامه در شق جلد که مانع
تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا در وی یا در ماساریقا ساده افتد ششم آنکه در منفذیکه میان
سپرز و فم معده واقع ست ساده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات مزاج

دماوی وجزآن ظاهرست اما آنچه از تاریختن سودا بر سر معده واقع شود بنابر وقوع سده
در مجرای و آنچه از بطلان حس واقع شود بنابر وقوع آفت در دماغ سکاسته افعال معده
بران گواهی دهد و فرق بینهما آنست که آنچه از تاریختن سودا باشد چون ترشی خورانند
اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود **فائده** هرگاه اعضا محتاج
بغذا میشوند از رگها میخواهند بسبیل امتصاص و رگها همچنان از جگر و جگر از ساریقا
و ساریقا از معده و چون فم معده ذی الحس ست متاثر میشود ازین درخواست
امتصاصی و هم درین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفونت و حموضت
جزو از میگرداند و درهم مینماید آجزای آن از اوایخالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه در امر
ازین امور فتور افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید علاج در سادج تعدیل و دماغی
تنقیه و در تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منقد و
سپرز و معده تنقیه سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حس تقویت دماغ نمایند زیرا
که عصبی از دماغ بر فم معده آمده است **فائده** گاه باشد که قلت خون در بدن و
ترک عادات و غم و هم و جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال آنچه مناسب
ست توان کرد و اگر دیاران امعا مسقط شهوت شده باشد بعلاج آن کوشند و
کذلک از هر وجهیکه باشد حسب مدارک نمایند ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفرجلی و شربت لیمون و
نعناع سبز بسرکه و پیاز با سرکه و ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶** در
فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای ناخوردنی چون گل و مثال آن چنانچه حاملها را می افتد و این
را وحم نیز گویند زنی را دیدم که خوردن پنبه و کاغذ آرزو داشت بالجمله سبب این اجماع خلط
فاسد ست در معده و علاجش تنقیه آن اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد سه

ماه در اکثر خود بخود زائل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خائیدن و آب او
فرو بردن آرزوی تباه خصوص که بر گل باشد دور میکند از حوائل و غیر حوائل و
استخوان دراج و تدرو و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و نانخواه و زیره
خائیدن و آب او خوردن نافع ست **فصل ۷** در شهوت کلبی و این علتی ست که آدمی سیر نشود
و سبب این اگر سوء مزاج بارد مکشف غیر مفرط باشد که بر فم معده بافتد قلت عطش و کثرت
نفخ گواهی دهد و علاجش تسخین فم معده است بخائیدن نانخواه و جز آن و مالیدن
جوز بوا و سنبل الطیب بر فم معده پس اگر با ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر از سودا باشد
از سپرز بیشتر بر فم معده ریزد و لذع شدید و حرقت فم معده در حالت خلو پدید آید و
تا غذا نخورند سوزش نایلت و علاجش تنقیه سودا است و از دست راست با سلیق
ایسلم شودن و محجمه ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام افتد
بسببی از اسباب نشان او تقدم سبب است و علاجش ازالهٔ آن و اگر بلغمی که از دماغ بر
سر معده ریزد و در بیخ ترش گردد ترشی آروغ و تقدم نزله گواه آنست و علاجش منع
نزله نمودن و اگر دیدان در معده ورده باشد که هر چه آدمی بخورد آنرا بر باید و غذا
با عضا نرسد علامت و علاجش از فصل دیدان جویند **فصل ۸** در جوع البقر و این را
بیونانی بولیموس گویند و وی مرضی ست که گرسنگی اصلا نشود حتی که بیک لقمه خوردن هم
طبع اکراه کند و مع ذلک سائر اعضا گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع از
بنجهت ست و الاجوع که عبارت از انصار فم معده ست چنانچه گفته شده در بیخ اضداد آن مستحق
ست و دلیل بر گرسنگی اعضا هزال بدن و سقوط قوت ست بی سبب و مرضی دیگر و چون دیر بماند غشی
فی آرد علاج در حالت غشی تدبیر افاقت کوشند بنوعیکه در غشی گذشت بعده حسب الحال نمایند

وتاقوت نباشد زنهار جراحت در تنقیه نکنند بالجمله تعدیل وتقویت معده ملاک امر دانند

فصل ۹ در جوع المغشی واین آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود واگر غذا نیابد بیهوش افتد علاجش غذا دهیا داشتن بست وتقویت فم معده کوشیدن باغتذا بلحم نان در آب انار منجوش وآب سیب ترکرده **فصل ۱۰** در عطش مفرط یعنی غلبه تشنگی واین دو گونه است صادق وکاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت وعوض رطوبت طبع را رغبت بآب شود ونشان وی انتفاع بشرب آب سرد است واثار حرارت ویبوست پیدا بودن وکاذب آنست که بلغم شور یا بلغم حصبی یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب نماید ونشان وی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن است وحسب ماده مزه دهن متغیر بودن وخاصیه وی است که اگر بر عطش مصابرت کنند وآب نوشند تشنگی فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس بتبرید آن عضو کوشند وبدانند که حرارت شش وسینه ودل را استنشاق هوای سرد ومشمومات بارد نفع بیشتر دارد وحرارت معده وجگر را نوشیدن آب در اثر اسرع تر وبهمین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس یا در اعضای غذا وآنجا که آثار مواد بارد بود بآب گرم وسکنجبین قی فرمایند وآب بادیان وهندوانه وگوشت مرغ ونخود آب خورانند وثوم یعنی شیر همراه عسل خورانیدن مجربست اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر نتوان داد وهر جا که شائبه یبوست بود بتر طیب کوشند وروغن بادام انفع المرطبات است وآنچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد **فائده** بسیار باشد که بعد بر آمدن خون بسیار خشکی مفرط پدید آید بواسطه غلبه صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود جهت از وجهت اول را بتدبیر حرارت وثانی را

بتدبیر بهر بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد و در سبش اطبا
اختلاف دارند بالجمله شربت لیمون مزیل آنست و آب گرم جرعه جرعه خوردن مفید و کذلک
بسیار چیزها ست که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین توان کرد **فصل ۱۱**
اندر ورم معده و وی از هر ماده که بود بادی بود و با تپ غایت آنکه اگر از حار بود تپ و درد
باشدت باشد و اگر بارد بود بخفت و دیگر آثار که مخصوص بهر واحد ست پیدا باشد
علاج در حار فصد کنند و از مسهل قوی و قی احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با
طبیخ عنب الثعلب و تمر هندی و گل سرخ بدهند و در ابتدا صندل و بامیثا ضماد سازند
و بعد سه روز آرد جو و خطمی و زرورد با گلاب ضماد نمایند و در بار نخستین نضج کوشند حسب المادة
و خاکستر درخت انگور و سعد و اذخر و سنبل سر که آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و اگر تبلیین حاجت
آید مغز فلوس در طبیخ زوفا بنوشانند و در سودای و صلابت لازم ست و آن اگر
بحرارت بود روغن بید انجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود
قرص سنبل باید داد **فصل ۱۲** اندر دیابیطس المعدة هرگاه ماده تحلیل نرود و جمع شود و ریم
گردد آنرا بدین نام خوانند پس اگر آماس گرم بوده با شد اخراج نیز نامند و نشان پختن ماده
معده و علامت انفجار او همانست که در ذات الجنب و ریه گذشت علاج چون ماده ردی
بجمع آرد حلبه و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر سرشند و ضماد نمایند تا پخته شود
بعده اگر خود منفجر شود فبها و گرنه آب گرم نوشانند و دبیله را منفجر سازند تا بشگافد و بعد
انفجار شیر و ماء العسل با جلاب شکر دهند تا پاک کند و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین
و جلنار و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند تا به کند **فصل ۱۳** اندر قروح و بثور معده نشان
وی غلبه درد ست بتناول چیزی ترش و تیز و فرق در آنکه درد معده ست یا در قعرش از محل درد ظاهر

علاج رگ زنند و بعده دابند آنچه در ورم گذشت بکار برند و دوغ ترش گاو سیاه
با قدری طباشیر و گل سرخ و تخم حماض دهند که مفید ست و بثور متقیحه را باید آنچه
در ورم گذشت از جلا بعده اندمال تدارک توان کرد و هیچگاه از تنقیه غلفت نباید کرد
گاهی منقی دهند و گاهی مدمل و بهترین خیار شنبر با شیره کاشی نافع ست و اگر طبع
نرم بود قرص طباشیر قابض و پست جو مفید **فصل ۴** در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب
این یا سوء مزاج سافج بارد ست یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت
علاجش از ضعف هضم و سوء مزاج که گذشت بجویند و خیر بوا در گلاب جوشانیده نافع ست
فصل ۵ در حشا و تشاوب و تمطی یعنی آروغ و فازه و خمیازه و اسباب این هر سه
کثرت بخار ست و تولد ریح در معده و بدن و علاجش تنقیه و تجوید هضم ست و بادیان بار
سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سود دارد و مشک خوردن باد تمام بدن برمی آرد و
مصطگی با عسل پاشور **فصل ۶** در قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس قی آنست که
چیزی از معده از راه دهن برآید و تهوع آنکه حرکت برقی شود اما چیزی بر نیاید و
غثیان حالتی ست باعث برقی پس اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند و غثیان را
غشی نیز نامند علاج حسب الخلط تنقیه باید کرد و در تنقیه بقی سکنجبین و آب تیمگرم نوشیده نفع
تمام دارد بشرطیکه مانع نبود و اگر ماده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه و اصلاح آن
عضو نیز باید کرد و قی بر سبیل بحران باشد بند نباید نمود و ادویه که قی صفراوی زائل کند
آمله کهربا تمر هندی خرفه طباشیر پست جو تنها یا مرکب دهند و ادویه که قی بلغمی زائل
سازد و معده را قوت دهد عود قرنفل مصطگی پودینه خشک هر یک دو درم کوفته
بیخته یک درم با ده درم گلقند بدهند ضماد که قی سوداوی را مفید ست لادن
یعنی زیت

علامت وی آنست که روز بحران واقع شود

اکلیل الملک اشتر برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص ایلاوس
بهترین چیزهاست در بلغمی و سوداوی **فائده** محاجم بی شرط نزدیک ناف و بین الکتفین
نهادن و اطراف مالیدن و خواب آوردن در دفع قی اثر تمام دارد **انتباه** هرگاه سبب قی
فساد غذا بود غذا فاسد را بتمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف معده بود تقویت معده
باید نمود و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند **فصل ۷** ادرق الدم یعنی خون بقی
آمدن و وی دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشگافد یا بگسلد یا دهن او بکشاید
و نشان این وجود آفت ست در مری یا معده و وجع بین الکتفین مختص بجراحت مری ست
علاج باسلیق زنند و حسب احتیاج بگیرند و آنجا که خون بسیار بود تا یکمن خون گرفت و
اطراف بستن و بر ساق حجامت کردن و قابضات خون دادن نفع دارد و مویز مبدانه او
خوردن در بند نمودن دبنهای رگ اثر مند و اگر آفت در مری بود و دوا اندک اندک تا زمانی طویل
بنوشند قرص کحل در شگافتن رگها نفع میدهد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن
سودمند ست دوم آنکه بجگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد و از آنجا خون بمعده ریزد و بقی برآید
علامت این قسم وجود آفت ست در آن عضو و علاج همه فصد ست مع اصلاح حال عضو
ماؤف و درینجا خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلای شدید بود بیشتر گیرند یکدفعه
و آنچه از قروح معده افتد تدبیرش گذشت **فائده** هرگاه بر سینه ضربه سدی الدم آرد بعد فصد
ماش و مغات دافیا یا و گل ارمنی و صبر مر با آب مورد و شتر بر جای ضربه نهند و قرص کهربا یکمثقال با شیره تخم
خرفه بریان کرده دهند و باشد که این ضمادی فصد نفع دهد **فصل ۸** ادرجموالدم واللبن یعنی بسته
شدن خون و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و مندفع نگردد و بسبب
ضعف حرارت بند دو همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه برودت یا باستعمال چیزی منجمد چون

پنیر مایه وجز آن بنده و نشان این هر واحد آنست که غشی و عرق سرد پدید آید و باشد
که لرزه افتد علاج شبت و پودینه بجوشانند و در آب وی سکنجبین آمیزند و بنوشند گرما
گرم و پنیر مایه همه حیوانات خصوص از خرگوش و ترذوب خون و شیر بسته تفع تمام دارد خاصیت
پنیر مایه است که شیر رقیق را ببندد و بسته را بگدازد فائده بسیار باشد که در معده اطفال
شیرخواره شیر ببندد و بسبب فساد شیرده یا ضعف معده علاجش بعد تذویب آنست که
ازان شیرده باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز نوشانند و این حیوان را
سداب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن ازان شیرده ممکن نبود اصلاح غذای وی نمایند و
گاه گاه تریاق فاروق خورانند و قدری طفل را دهند نیز و شکم سیر شیر قطعاً ندهند شکم طفل پوشیده
دارند و پودینه خشک بچه درم خوردن در ساعت شیر بسته بگشاید فصل ۱۹ در فواق یعنی
هکهک اگر سبب او تناول طعام کثیر بود عقب طعام واقع شود فوراً علاجش اخراج آن
غذاست بقی و تجوید هضم و باشد که از خیر بوا و پودینه بایستد یا خود بخود بایستد و اگر سبب او
باد بود عقب تخمه و طعام باد انگیز واقع شود این کودکان را بیشتر افتد و علاجش چیزهائے
باد شکن استعمال کردنست و اگر بسبب خلطی بود حاد بکیفیت یا دو وجه حاد علاج تسخین قی
فرمایند بسکنجبین و آب گرم بهر تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشند و درین قسم آبگرم و
روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سریع الاثرست و اگر سبب او رطوبت
بلغمی بود که بر سطح معده پیچیده دهن پر آب بود و هضم فاسد و آروغ ترش آید.
علاجش تنقیه است خصوص اسهال بایارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد ساذج بود
نشان او پیدا بود و علاجش تسخین است شرباً و طلاءً و اکلاً و این را و ریحی را
و رطوبی را نافع ترین تدابیر حبس نفس ست و صیحه و غضب و حرکت و امثال

آن که روح را بجنباند و اگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش از مبحث
جگر و معده متورمه جویند فائده عطسه آوردن در اکثر نافع ست و همچنان آب
پودینه با آب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن و بندق در گلو آویختن
و ترسانیدن و طبیخ دارچینی و مصطگی آشامیدن فصل ۲۰ در انقلاب المعده وی آنست
که آنچه خورده شود بعد هضم بقی مندفع گردد و سبب او خراش روده ست که بمعده پیوسته
زیرا که غذا بعد هضم بدنسو حرکت کند و از خوف اذیت طبع آنرا برده بفرستد و بالضرور
بقی را جمع نماید علاجش تدبیر سحج ست فصل ۲۱ در قلق المعده وی آنست که در معده
اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر یک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است
و این کرب معدی نیز گویند علاج حسب الخلط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند
فصل ۲۲ در اختلاج المعده وی آنست که جنبش خفقان باشد در سر معده ظاهر شود
علاج حسب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب گرم بود اخراج او نمایند فصل ۲۳ در وجع الفؤاد
وی درد بیست قوی که در سر معده پدید آید و بر قوت اطراف و غشی لازمه اوست
علاج بوجع المعده رجوع نمایند فصل ۲۴ در حرقت معده و سبب سوزش اگر تناول نان
فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت خام در معده باشد تقدم تناول مغلظات و ذی
رطوبات گوارنده بدهد و در گرسنگی خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود از سپرز و گرسنگی غلبه کند
و از خوردن چرب سکن گردد علاج در آنجا که از اطعمه غلیظ و طبه شود قی فرمایند و غذا
سبک دهند و تقویت نمایند و در سوداوی اسلیم یا بالیق از چپ کشایند و بعد هلیله مربا
و سکنجبین بزوری مناسب دانند فصل ۲۵ در استرخای معده و این دو گونه ست
یکی آنکه در نفس معده بود و نشان او فساد هضم ست و بر آمدن سینه دوم آنکه در معالیق

بود که آلت انبساط معده اند بدیگر اعضا و نشان وے اماله معده است و بطرف
مخالف رباط مستر خیه زیرا که معده همچون خیمه سه چهار جهت مربوط است با ربط طناب مانند
یکی بترقوه دوم بصلب سوم بایمن چهارم بایسر و هر جانب که معده میل کند ثقل آنجا
محسوس میگردد و علاج هر چه در استرخا و فتح گذشت بعمل آرند و غذائی لطیف دهند
و ادویه خوشبوی و قابض خورانند و آنچه در تحلیل نسج گفته آید تدبیر اینست فصل ۲۶
در تحلیل نسج معده یعنی سست شدن بافت معده و این استرخائیست قوی که در
هر جا افتد و این بدترین امراض معده است و نشان وے بطلان هضم است با وجود تناول
غذائے لطیف و قبض طبیعت با فراط و میعان بودن از آثار ورم و سوء مزاج علاج جوارش
عود دهند و روغن مصطگی بمالند و دراج و تیهو خورانند و پوست درونی سنگدان مرغ
خانگی خشک سازند و کوفته بخیه نیم مثقال با اطریفل یا شراب حب الآس آمیزند و
بخورانند و سنگ نشیم مسحوق نیم درم بدستور نافع دانند فصل ۲۷ در تشنج المعده آنچه در نفس معده
افتد نشان وی فساد هضم است و آنچه در ربط بود اگر در رباط خلفی باشد غذا بجگر
و رود از معده در گذرد و بسوئی امعا و مریض بجانب یمین یا یسار مائل بود و اگر در رباط
ترقوه باشد مریض مائل بجانب شکم بود و پشت راست نتواند کرد علاج آنچه در تشنج مطلق
است بکار برند آثار امتلا و استفراغ دریافته فصل ۲۸ در جساة المعده یعنی سختی معده و این
ورم فم معده اکثر افتد چون لمس می درآید محتاج بعلامتے دیگر نیست و هرگاه بزرگ
باشد بنظر نیز محسوس میشود و فساد معده لازم اینست علاج اگر آثار گرمی یابند
رگ باسلیق زنند و موم سپید بروغن گل و روغن بنفشه بگدازند و بر نهند و گوشت
خوردن منع نمایند و اگر آثار سردی یابند بابونه و سنبل و بنفشه و

اذخر و حلبه و مقل و بادام تلخ و پیهه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند و هرچه محلل اخلاط غلیظ بود مع الترتیب استعمال نمایند شرباً و حقناً فائده گاه باشد که بسبب سخی سپرز سختی در اجزائے معده که محاذی بدانست پدید آید علاجش علاج سپرز ست **فصل ۲۹** در جساة و عضلات که بر معده واقع آید صلابت مذکور دراز میباشد از یکطرف غلیظ و دیگر طرف دقیق چون ذنب الفار و از انکه معده سالم از آفت ست سلامتی در افعال وے اینجا لازم ست و علاجش همانست که گذشت حسب الحرارة والبرودة **فصل ۳۰** در دوب و خفقه و این هر دو یک معنی دارند نزد بعضے و مقصود فساد معده ست مع اسهال بدانکه آنچه از سوء مزاج بود و سانج بود یا مادی علامت و علاجش حسب سبب ست چنانچه گذشت و آنچه از بثور و قروح افتد نیز مذکور شد و سفوف زلق الامعا بثوری نفع تمام دارد همچنان سفوف حب الرمان و آنچه از نزله دماغ بود آنرا اسهال دماغی گویند و نشان وے وقوع اسهال ست بهم بعد خواب طویل باز تا دیر منقطع شدن و علاجش حسب سبب از باب امراض سر که بهر نزله گذشت توان نمود انتباه درین علت زنهار حبس اسهال نکنند و همگی عنایت به تنقیه و تقویت دماغ مصروف دارند و آنچه از رداءت تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح غذاست و تجوید مضم و آنچه از امتلائے عروق بود و از اخلاط نشان وے آنست که بیمار پرگوشت و پرقوت بود با وجود اسهال فصد کثیر الرطوبة آید و علاجش فصد و ریاضت و دلک و تعریق بحمام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدنست روز بروز و براز سپید یا سبز علاجش تقویت جگر ست مع تقویت معده شرباً و ضماداً و نفع اسپاغول جوارش مصطگی ست **فائده** کیلوس اگر اصلاً از معده بسوے جگر نرود سپید بر می آید و اگر بماساریقا رود و آنجا بالیند پس برگردد سبز می آید و نوعی ست از زرب که مسمی ست بدوب البطن و اسهال

دوری دو آنست که بدو در معین آید و سببش انصباب ماده است از عضوی و نشان
هر خلطی از لون او و نشان بودن ماده از ظهور درد در عضو و سکون آن بعد از اسهال
معلوم و علاجش تنقیه بدانست از خلط غالب و نوعی ست از ذرب که سببش وقوع سده
بود در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان سده جگر و علاجش بیاید و نوعی ست
از آنکه بسبب ذهاب خمل معده افتد و ظاهر ست که چون خمل معده زدوده شود غذا
دران نایستد و علت ذهاب خمل یا خلط اکال ست یا ورم حار معده یا تناول
سموم حاره علاج بعد ازاله سبب سماق و ورد و طباشیر و فوفل و صندل و پوست
انار و حضض باب به یا آب برگ گرم بر معده ضماد سازند و پست جو و سیب و روغن
بادام خورانند و دراج و کبک غذا سازند بعد غذا تا دیر خوابیده مانند بپهلوی راست و
هیچ حرکت نکنند و گفته اند که حسو از شیر نان سپید سازند و بنوشانند که بالخاصیه نبت
خمل ست و آنچه از شرب ادویه مسهله افتد علاجش آنست بدانچه مناسب بود و دوغ
سرد ساخته سریع الاثر ست **فصل ۳۱** در تصغر معده دو وی اگر طبعی بود از ابتدا از کثرت
مقدار غذا ضرر میداده باشد هر چند که لطیف بود تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیه و
کثیر الغذائیت دهند و اگر بسبب تشنج یا ورم بود ازاله وی نمایند **باب ۱۴** در امراض
کبد یعنی جگر **فصل ۱** در سوء مزاج جگر و نشان هر واحد سافج بود یا مادی از لزوم
آفت در جگر مع وجود آثار دیگر که بهر یک مخصوص ست و علاجش ازاله سبب ست لیکن
بدانکه کاسنی نافع ترین چیزها ست در جمله سوء مزاجهای جگر و کذلک هرگاه مغز فلوس
با وکنم سازند و در ماده مطلق نافع ست بشرطیکه تلیین مطلوب بود و درینجا هر گونه دوا که مخصوص
بجگر ست مرقوم میشود حسب سبب بکار برند مع رعایت قبض و تلیین ادویه بارد آب کاسنی و آب انار

وسکنجبین و آب رشک و دوغ سرد کرده و نعناع اسبغول و مانند آن فرادی یا با دیگر
ترکیب داده و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب به یا سیب خصوص شربت
حماض نافع تر است و اگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیارشنبر بدستور و در دموی اگر مانعی
نبود فصد باسلیق یا ابطی مقدم دارند بر همه و در صفراوی تبرید بیشتر نمایند و اگر مصلحت
دانند فصد نیز مجوز است و ادویه سرد بر جگر نهادن مطفی حرارت است اما در بادی قبل از تنقیه
اجتناب از آن بهتر است تا سده نیارد و ادویه حار بادیان تخم کرفس گلقند عسلی و اثاناسیا و
دواء الکرکم است و جهت تنقیه بلغم مارالاصول و حب صبر انفع است و طبیخ زوفا با یک مثقال
دواء الکرکم بسخین و تقویت جگر خصوصیت دارد فلاسفه و اطریفل کشنیز بدستور و در تنقیه مبالغه
نکنند تا ذبول نیارد و اگر با اسهال بود خرفه و تخم ریحان و صمغ عربی هر یک سه درم
بریان کرده و بگلاب تر نموده بدهند و جهت تنقیه سوداء بعد ترطیب تمام مطبوخ افتیمون
یا حب افتیمون و ماء الجبن و قیروطی مرطب ازاله یبوست بر جگر ضماد کردن اثر تمام دارد
و در ترطیب افراط منع است تا استسقاء نیارد و در جمله اغذیه آنچه اوفق بحال مریض
باشد اختیار نمایند و اگر مرض مرکب بود علاج نیز مرکب سازند **فصل ۲** در ضعف کبد
وی از هر سبب که افتد نشان او در اکثر آنست که بول دراز غسالی بود و بدن نحیف
و اشتهاء ناقص بلکه ساقط و از پهلوی راست تا فرغه زیر بن و جمع نرم ممتد پیدا بود خاصه
بعد تناول غذا عند نفوذ آن بجانب جگر و رنگ مریض اکثر بسبزی و سفیدی زند و باشد
که بزردی و کمدی مائل بود **فائده** در هر عضو چهار قوتست جاذبه ماسکه هاضمه دافعه
ضعف قوت جگر را علامتی ست چنانچه ذکر کنیم اما سفیدی و نرمی و رازی و کثرت مقدار
او مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است و ذبول بدن و تهیج و غسالیت و سپیدی

بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد معه قلت احساس زمان نقل غذا
که لازمهٔ صحت است از ضعف ماسکه ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود غذا را در
جگر نتواند نگهداشت و هاضمه فعل کردن نیابد پس آنچه لازم ویست درین نیز پیدا بود
و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع ترهل بدن و قبض شکم از ضعف دافعه
از آنکه گاه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش و همچنان در همه قوتها
بود یا در بعض آنها دریافت آن از آثار مذکور پوشیده نیست و باید دانست که چون ضعف
در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته بعرق میفرستد آن نیز ضعیف
می گردد پس بالضرورة بول سرخ می آید بواسطهٔ متمایز ناشدن آب از خون علاج آنچه از
سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و آنچه از سده یا ورم یا شق شدن و جز آن افتد گفته شود و
آنچه از مشارکت عضو بود تدبیر عضو ماؤف نمایند مع تقویت جگر بالجمله ادویه و اغذیه هرچه
ذی عطریت بود بکار برند که در ازالهٔ ضعف جگر ملاک امر همین است و فصد سلیم در ضعف دافعه
نفع دارد **فصل ۳** در سدهٔ کبد و وی آنست که در خلل گوشت جگر یا در رگهای آن خلط غلیظ
لزج بند شود و نشان وی قلت تولد خون در بدن ست و صفرت لون و اسهال غسالی و
احساس ثقل در جگر پس اگر سده در معدب بود ثقل بیشتر محسوس شود و بول رقیق و کمتر
آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبة برآید البته و فرق در سده و ورم جگر آن
ست که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و درد در ورم فزون تر علاج اگر
سده در حدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق طبیعت
و در تضمید و غذا همین سان رعایت طبع نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود شیر و
حریره و روغن بادام و شوربای مرغ فربه و انار مزیل آنست و اگر ضیق رگهای کبد سبب بود ظاهر است که

از صغر سن نشان وے پیدا شود و تدبیر و اجتناب مخلطات و دوام شربت سنات است

فصل ۴ در سدهٔ ماساریقا و نشان وے آنست که در معدہ و شکم و در جائے گاه و ماس جگر تمدد غائر و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معدہ نیز اما برازکیلوسی برآید و بدن بکاید و علاجش همان ست که در سده مقعر کبد بکار برآید **فصل ۵** در نفخة الکبد و نشان ورم شدن جگر آن ست که زیر قرغه راست وجع مع التمدد پیدا شود بی ثقل و بی تپ و بعد ضم غذا نفخ زیاده شود علاج کمونی و شربت دینار مفید ست و نهار بحمام رفتن و تکمید کردن و حسب حاجت بمسهل و مدر پرداختن و اغذیه باد شکن خوردن **فصل ۶** در وجع الکبد سبب درد اگر سوء مزاج یابس بود یا نفخه باشد گفته شد و اگر شرقه یا ورم یا شق یا حصاة و رمل بود گفته آید **فصل ۷** در شرقه و وی آنست که بر نهار یا بعد ریاضت تعب یا بعد برآمدن از حمام فوراً آب سرد بنوشند و آن آب زود بجگر رسد اعتدال نیافته و درد آرد علاجش آنست که خرقه تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطگی ضماد سازند و آب گرم ریزند که زود فرو میشود بعون الله تعالی و اگر طبیب تدبیر غلط کند باستسقا یا بورم منجمد

فصل ۸ در ورم کبد و وی اگر از خون بود با صفر نشان او تپ و تشنگی ست و ثقل و درد و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب المادہ ظاهر بودن و علامت بودن ورم در مقعر یا محدب در فصل سده گذشت و ایضاً قی و غشی و برد اطراف لازم مقعری و سعال شدید و ضیق نفس و حبس بول و کشیده شدن ترقوه بثقل و بروز ورم هلالی شکل لازم محدبی علاج در دموی نسخت رگ باسلیق یا اکحل نزنند و خون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انارین همراه سکنجبین قندی بدهند پس اگر ماده در مقعر بود مدرات ندهند و بهر تلیین بآب فواکه قناعت ورزند و اگر قوی تر خواهند مغز فلوس با شیرهٔ کاسنی و

آب عنب الثعلب نیکو چیزیست واگر ورم بمجرب بود باد را رکوشند ولیکن قبض طبع نیز
روا ندارند که مزید الم ست پس درینصورت هرچه بغایت خفیف التلیین بود جهت دفع
قبض کافی ست چون لعابین و ماء الشعیر و مانند آن در ورم دموی جگر چه در ابتدا
وچه بعد آن آنچه ضماد کنند باید که جامع بود در روع و تحلیل غایت آنکه در ابتدا سعایت
غلبهٔ روع بود و در انتها محللات را دور تر زائد تسادی و در صفراوی آنچه مذکور شد بعمل آرند
مگر فصد اینجا در ابتدا روع صرف ضماد توان کرد چون آرد جو و صندل و گلاب و آب کاسنی
و سرکه و اگر ضرورت شود قدری کافور نیز داخل نمایند و اگر بلغم بود نشان او کثرت ثقل ست
و تپ نابودن مگر آنکه بلغم شور باشد و سپیدی روی و زبان و برازه قلت و جع علاج در حبی
مدرات بکار برند و مقعری مسهلات و بعد اسهال و ادرار تعدیل نمایند و اگر از سودا بود
صلابت در آن محل پیدا شود علاجش نضج ماده هست بشرب منضج و تضمید قیروطی و بعد نرم
شدن سختی مسهل و مدر سودا دادن و اگر مناسب بود فصد کنند که سریع النفع ست شیر شتر
یکساله بقند شیرین کرده فائده تمام دارد بشرطیکه حرارت نبود فائده اگر ورم جگر
بسبب ضربه یا سقطه عارض شود رگ زنند و گل ارمنی یک درم سائیده بلعاب اسبغول
بدهند و دراوند و گل ارمنی و حب الآس و زیباب مجرب ست و این ضماد برنهند نخود مقشر را
هر یک سه درم مومیائی دو درم کوفته بیخته بروغن بنفشه یا روغن که باشد بشیر شتر ضماد
سازند و دیگر تدابیر حسب حاجت از آنچه مذکور شد بکار توان بست **فصل ۹** در ورم
عضلهای شکم و این ورم از یک طرف آگنده بود و از طرف ثانی باریک بطول باشد یا
بعرض اما هرگز بالای شکل نبود بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند و مسهل دهند و ادویه عاصره در
ابتدا ضماد سازند بلا خوف تحجر ماده و در انتها محلله فقط ضماد نمایند بلا خوف انحلال

زیرا که مرض در عضو رئیس نیست که دارع و محلل فقط ممنوع بود هرگاه پخته شود زود و باهن
بشگافند و انتظار نکشند که خود سر کند یا بادویه منضجه شگافته گردد زیرا که خوف است که عضله
وصفاق را فاسد سازد یا باد و نسور سر کند **فصل ۱۰** در دبیله کبد و تدبیر این همان
ست که در ذات الریه و دبیله معده گذشت و آنجا که ماده بمنتجاب رو ده مائل بود مسهل
خفیف دهند و اگر بطرف گرده مائل بود مدر دهند و اگر بفضای جوف روی نهد مدر با استفا
بود و تدبیر زرقی کوشند و هذا عسر هرگاه ورم بعد پختن فرو شود اعراض خفت گیرند معدلک
ریم در بول یا براز بروز نکند یا کند اما کمتر لان دانست که ماده بفضای جوف میرزد
فصل ۱۱ در بثور سطح کبد و نشان او وجود آثار سوء مزاج جگر ست مع الحرقه و باشد که
بر جلد آن سمت نیز ظهور شود و باشد که گاه گاه قشعریره ناقض افتد و علاجش همانست که
در سوء مزاج حار مادی گذشت **فصل ۱۲** در خفقة الکبد این مرضیست که جگر بطپید بحرکت
اختلاجی و دریابد که گویا کسی میدمد در جگر و نبض دیدی ایخال زائل گردد و سبش سده جگر است
و علاجش تنقیح او و فصد اسلیم از ست نافع تر **فصل ۱۳** در حصاة الکبد و نشان تولد
سنگریزه در جگر آنست که بعد هضم غذا در معده قی افتد و خلط در جگر پیدا بود و باشد
که در محل ورم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد و اکثر ست که چون با سلیق یمین بکشایند خونرا
امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه بر مل مینماید بشرطیکه رگ وسیع کشاده شود و علاجش از
حصاة کلیه جویند **فصل ۱۴** در تعضر الکبد و نشان و همان است که در صغر معده گذشت و کذا
تدبیرش و ایضا در ینجا باید که تنقیه جگر ملحوظ بود بملینات و مدرات **فصل ۱۵** در قیام
کبدی یعنی اسهال جگر و وی شش گونه است یکی قیحی و سبب او
شگافتن دبیله جگر است و تدبیر او در دبیله گذشت دوم غسالی و سبب

او ضعف جگر است و تدبیر ضعف نیز ذکر شد و بو علی خوردن مویز را در دفع اسهال
مجرب گفته سوم دموی و او مسمی ست به ذوسنطاریا کبدی و سببش اگر امتلائے خون بود
بی وقوع تفرق اتصال خون کثیر دفعتہً برآید هرگاه که آید اما دیر دیر آید و دیگر آثار
امتلا پیدا بود و اگر تفرق اتصال بود و از امتلا یا ضربه یا سقطه یا جز آن خون بلا توقف
همے آید هنگام خلو معده و امعاء و دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاج و امتلاجش نشاید کرد مگر
عند الضعف و هم اندر ابتدا فصد نمایند و بامالہ کوشند بربط اطراف و جز آن و خون کمتر
گیرند بکرات و اگر لبقبض حاجت آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و لسان الحمل دهند و
تقلیل غذا فرمایند و در تفرق اتصال امتلا تدبیر همین است و در غیر امتلائی زوال سبب
کردن و قرص نفث الدم که رادند دران افزوده باشند هم چند یکجز اثر تمام دارد و قبض و
التیام چهارم صفراوی و نشان او وجود علامات حرارت جگر ست و علاجش از سوء مزاج
جگر خوینده و قبل از تنقیه و تعدیل حبس قطعاً نکنند تجمع صدیدی و سبب او احتراق خون و دیگر
اخلاط ست در جگر و علامات و علاجش همان است که در صفراوی گذشت و برآمدن زرداب
باسهال و بنجا لازم ست و تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر و حجب و فصد اسلم راست نافع
ششم خازیست یعنی شبیه بدرد برآید و سبب او نیز یا تنگ افتن دهیله کبد ست یا گشاد
شده جگر یا احتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت توان نمود
فائده فرق در اسهال کبدی و اسهال معدی از علامات خاصه هر عضوی پوشیده
نیست مع ذالک اند که آنچه از کبد ست بدبو میباشد و اکثر بدو رمے آید و در خلو
معده کم میگردد و بے درد میباشد و هزال و ضعف روز بروز ظهور فاحش مے
نماید بخلاف معوی اما کبدی چون دیر باید اسهال معوی نیز احداث می نماید

آن زمان آثار سحج مرکب میگردند با علامت کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد **فصل ۱۶**
در سوء القنیه وی مقدمه استسقاست و نشان او ظهور تهیج ست در وجه و دیگر
اعضا و آثار ضعف جگر هویدا بودن و علاجش همان است که در استسقا یابد یا چون مرض
قوی نیست از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین تدابیر سفر حجاز ست و پیاده
رفتن و چون بدانند که مستحکم شد و باستسقای انجامد شیر شتر و هند خاصه از شتر اعرابی یا
بول شتر و هند مع دانگی سکنجبین و از فواکه انار نافع ست و از آب سرد احتراز لازم و
عوض آب بر عرق کاسنی و بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون
بواسیر سبب بود بدان کوشند که احتباس بگشاید بمدرات و اضمده و اگر نگشاید ضرورة
فصد کنند اما خون کمتر گیرند آنهم بعد مسهل خفیف و ادن **فصل ۱۷** در استسقا وی
سه گونه ست لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی و ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که
ماده در گوشت بود و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او
آب بود که در پردهای شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک پر آب
میباشد و اگر ماده او باد بود طبلی نامند زیرا که شکم درین طرز بخیه میبود و بدست زدن چون
طبل آواز میدهد علاج سختین ازاله سبب نمایند و بعد به تسخین و تعدیل جگر کوشند و هرگاه
حرارت باشد بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نموده پس بتدبیر استسقا کوشند و آن
اسهال و ادرار و تعریق ست و اندفان و تضمید مجففات و احتراز هر چه بسیار گرم باشد لازم شمارند و
همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نبود از کوزه تنگ ماشوره قدری نوشند و باید که آب
مطبوخ بود خصوص با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوبست آنهم کمتر بهتر بالجمله
قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نباشد و قدر غذا ششم حصه از حال صحت باید

و نافع ترین چیزها خوردن انار است هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ یا گوسپند
جوان یا نخود پخته و بسماق قتّ[1] داده سازند و تا ممکن بود جنس حبوب ندهند و اگر ضرورت
باشد برنج مجوز است و نان که انیسون و بادیان در و باشد همراه کباب یا شوربای
گوشت و آنرا که ضعیف القوة نبود و بخوردن نان معتاد باشد اگر نان خشک غذا سازند
بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است خاصه که اعرابی باشد و خصوص که
عوض غذا و آب همین بسند کنند و باید که روز نخست چهل درم شروع کند و هر روزه
ده درم بیفزاید تا آنقدر که طبع تحمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده
نه بندد و پودینه و حب سکبینج از مانعات تجبن لبن است گاه گاه همیدهند و تشرب بول شتر
و بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهلاتی که در لحمی دهند حب[2] اوبندست و اگر با حرارت
بود مطبوخ هلیله و شربت[3] گل مکرر و رزقی کلکلانج[4] اگر بی حرارت بود حار دهند و الا بارد
و هلیله زرد نیز نفع کلی دارد و دوطبلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکوره بدهند و جمله بعد تنقیه بهر
تقویت جگر قرص[5] انبر باریس و مانند آن و بهر ادرار قرص مازریون[6] و امثال آن باید
که بر یک مدر لزوم ننماید بلکه تجدید همیفرمایند تا طبع بیک چیز مالوف نشود و هر دوائی
که باشد بسیار بسائند تا سریع النفوذ باشد بجگر و طریق تعریق آنست که بوره ارمنی بروغن
بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک باریک سازند و با پیه گاو برآمیزند و بمالند و
اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و عرق هم چنینند و اگر در تنور رفا[7] تر که در و توان
نشست بنشانند و عرق بچینند به از حمام باشد و طریق اندفان آنست که بیمار در از بخسپد و
بر یک نیمگرم آنرا در پوشند و چون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کنند این عمل
فجاة تخفیف درد میدهد اگر برآمدگی و عضوی بود همان را تدفین بر مل نمایند همین عمل

دار و پشت بآفتاب نشستن و بآب چشمهای گرم و آب دریای شور بدن شستن و
نمک را اگر بآب گدازند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا باشد و ضمادی که
آب را بچکند و خشک کند نیست آرد حلبه خرع حمام راعی علک آبطم تخم عنب یا هم بسرشند
و ضماد نمایند و لحمی بر تمام بدن و در زرقی بر شکم و دبیلی بر اطراف و بدانند که دبیلی بعد
تنقیه بتحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده گذشت و از سداب خشک و تخم خرفل و بادیان
و کرفس و بوره و شکر سرخ و آب سداب شیاف خورد سازند و بدبر حمول قرار بندند و در
زرقی بعضی بزل میکنند و زرد آب بر می آرند و این کثیر الخطر است و طریق طبخ آب بسرکه
چنانست که آب خالص صد حصه بگیرند و یکحصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا
سوم حصه از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی ست و بدانند که
سرکه در ازاله عطش مستسقی و تفتیح سده سودمند ست در حار و زرشک نیز انفع است
اما اگر با سرفه بود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن نیز
ملحوظ دارند و این طلاء در زرقی بر شکم نهند بوره ارمنی پنج سوسن قرو مانا مویزج هر یک
سه درم تخم کرنب هفت درم پشک بز پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت درم
بسایند و بآب بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند فائده استسقای طبلی چون مزمن
شود و صلابت بهم رساند اما بر مریض بود و روی نماید و بجز برآمدگی شکم مکروهی نباشد مسمی
میگردد بجهت در نیوقت چیزهای ملین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود بابونه و
اکلیل الملک و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب و جندبیدستر و خاکستر و طرفا و نطرون کوفته
و بیخته بآب سداب و بول شتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هرگاه در استسقا دوا
سود ندهد داغ دهند پنج جای یکی بر فم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده

پنجم بالای ناف اگر مرض قوی بود یکبارگی دهند والا بتفاریق **باب ۱۵** در یرقان
و امراض طحال یا بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابند **فصل ۱** در یرقان و وآنست
که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را یا صفرا و ثانی را یا سودا موصوف میسازند یرقان صفرا
اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک بقسمی گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این
چند گونه است یکی آنکه بسبیل بحران افتد و نشانش وقوع آنست در تبهای صفراوی و
در ایام باحوری علاج این وقت ظهور صفرت امداد طبیعت ست اگر قصوری در عمل او بود
والا بر طبع گذارند و آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد و نحول آب گرم ست و شربت
سکنجبین فقط یا با شیرهٔ کاسنی و بعد اتمام در اغلب صفرت خود بخود زائل میشود و گرنه آنچه
بجلد ست بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش از
مبحث سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سوناخس باشد سوم آنکه از سوء مزاج گرم مراره
افتد و نشان او آنست که دفعة پدید آید و بول نخست سپید بود بعده زرد شود
پس از آن سیاه و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سدهٔ آن هیچ نباشد و انتها بحال بود
علاج سکنجبین با شیرهٔ کاسنی دهند و دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم
آنکه تورم مراره افتد و نشان او دم تب وقی ست و خشونت زبان و تهوع و علاجش
علاج ورم جگر ست پنجم آنکه از گرمی تمام بدن در گها افتد نشانش گرمی ملمس بدن ست
نبض طبعت و حکه و تشنج بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر سافج بود تبرید
و اگر مادی بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تلیین اذهان مرطبه و دخول آب زن
طرب نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول اغبار
و خاک بدن بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام ست بغسل در حمام و جز آن بطبیخ بنفشه

و اکلیل و بابونه و خطمی و سبوس هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم آنکه از سده
جگر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از تناول ادویه سمیه
افتد و علاج دفع اثر آنست بهرچه مناسب آن بود و اقراص کافور و دیگر مفردات
در حار و تریاق فاروق در بارد تقیح تمام دارد دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا
را از جگر جذب نکند و بدان سبب یرقان افتد و نشان او غثیان قی صفراویست و طبع
قبض بودن و براز منصبغ یا قلیل الصبغ برآمدن و علاجش همانست که در ضعف جگر
است یازدهم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و مراره است افتد علامتش همانست
که در ضعف مراره رفت و براز بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سده جگر
است دوازدهم آنکه از حدوث سده در مجری که میان مراره و امعاست افتد و نشان
او آنست که براز دفعة سپید شود و طبع تقبض آمد و علاجش نیز تفتیح ست و حقنه نافع
ترودرین هر دو نوع سده مغز فلوس و آب کرنب حل کرده و در روغن بادام تلخ آمیخته
خورانیدن بغایت مفید ست سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت روید یا ثولول بر
آید و نشان او همانست که در سده گذشت و لا علاج که چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی
افتد بواسطه بلغم لزج پردهن رگی که با معا آمده است و منصب صفراست و علاجش حل و تفتیح
است **فائده** بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم خواهند بسرکه کهنه استشاق نمایند
در حمام و سرکه و گلاب بآب انار ترش در چشم چکانند و بطبیخ افتیمون غرغره نمایند
قسم دوم در یرقان اسود و آن را یرقان سدی نیز گویند و آن هم چند گونه است
یکی آنکه از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران امراض طحال و خفقت عقب آن لازم است
و علاجش مدد طبیعت ست اگر محتاج بود بدانچه گذشت در صفر و تدلین

بروغن بابونه و جنبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین جگر و سپرز ست
افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین سپرز و فم معده است افتد و نشان این
هر دو آنست که یرقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج در اول و گرانی
سپرز و سقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم ست و علاجش تفتیح سده است بمسهلات و مفتحات
و فصد باسلیق یا اسلیم سریع النفع است چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع
حرارت مفرط در جگر و علامت و علاجش از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد
خواه ضعف در جاذبه او بود یا در ماسکه اش اما نشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست و
سپیدی چشم تکدر نمودن و نشان ضعف ماسکه او خروج سودا ست بقی و اسهال مع عدم آثار
زیادتی سودا در بدن و علاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد و آن
نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و تدارک آن نیز از مبحث جگر نمایند هشتم
هرگاه یرقان زرد یا سیاه جمع شود باید که از هر دو رگ زنند بفاصله سه روز و بمطبوخیکه
مخرج صفرا و سودا باشد طبع را نرم نمایند پس آنچه غالب بود در رعایت در تعدیلش بیشتر سعی
دارند و باصلاح جگر و سپرز کوشند **فصل ۲** اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز و اگر حار
بود سوزش سپرز و بودن بول دبرا از سرخ مائل بسیاهی و دیگر آثار حرارت هویدا
بودن و اگر بارد بود قراقر در آن محل پیدا باشد و آثار برودت هویدا و گرسنگی ساقط و اگر
یابس بود صلابت در سپرز و غلظ خون و نحافت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود جانگاه
سپرز گرانی محسوس کند بیمار و لون بدن اصفر شود علاج در مزاج تعدیل فقط و
در مادی مع التنقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه در اینجا بسپرز نهند و
فصد از دست چپ کنند و این ادویه بسپرز نافع اند در حار آب عنب الثعلب و آب برگ بید و آب

کشوث جمله با سکنجبین و بهترلیین مطبوخ هلیله و مغز فلوس و عند شاد حرارت قرص کافور که
در و اسقولوقندریون باشد و در بارد آب کرفس با سکنجبین بزوری حار و مثلث بزهار
و آب ترب تریاق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری و در یابس شربت بنفشه
و ماء الجبن و مانند آن هرچه مرطب بود شربا و ضماد او اگر با ماده بود فصد و مسهل سودا
مقدم دارند و در رطب از گل سرخ و بیخ کبر و راوند و سنبل و تک و زرشک باریک ساخته
باشند اقراص سازند و بدهند و مجففات را ضماد نمایند و بهترلیین حب ایاره بکار برند و هرگاه
ماده مرکب بود علاج نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز بارد رطب مقرر است
پوست بیخ کبر است و فیمیون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از ترکیب
برد و یبس افتد کنز اجساوة و غلظت طحال نامند و جدا بیابد **فصل ۳** اندر ورم طحال
و وی اگر حار بود تپ لازم باشد پس اگر مولیست بنوبت ربع اشتداد کند و اگر صفراویست
بدو روز و غب و دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود تهیج الطحال خوانند و اگر سوداوی
باشد صلابت و جساوة الطحال خوانند و نشان رطوبت و یبوست در سو
مزاج گذشت علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آرد جو و برگ
کز مازج و آب عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور با روغن
گل آمیخته یا خاکستر سرگین بز سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه طلا سازند و در سوداوی اشق
در سرکه گداخته یا سداب و پودینه بسرکه سرشته یا نخاله در سرکه جوشانیده و اشق در آن آمیخته
طلا سازند و گفته اند که اگر از چوب گز ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف
بخورند در چهل روز سپرز بگدازد و اگر پر سیاوشان و زوفا یابس و تخم فنجنکشت مساوی
کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند سپرز بگدازد و اگر بسرکه نهاده و کبر محلل خورند بدهند

مطحول را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن از تمام دارد و اسلیم از چب بعد
تلیین صلابت بمراهم مفیده نفع مندست در جساوة **فصل ۴** در تفتیح الطحال و
بدانند که ورم سپرز در اکثر به تحلیل میرود یا صلب میگردد و ناد رباشد که پخته شود و ریم
کند و نشان آنحالت ماده او بمعده و جنب ناخس است و ظهور اجسام غریب در بول مع التهاب
باشد که ریم او بمعده گراید و درقی و براز برآید و ریم این درد بیکبار شده علاجش همان است
که در دیگر کبد گذشت و در دادن مدرات رعایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تنقیه صلابت
باقی بود اضمده ورم سوداوی بکار برند و در جمله از قابضات پرهیزند و هرگاه ورم صلب
مزمن شود و بدوا نفع نگردد داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال است
بضماده معلق سازند و بآلتی آهنی دراز که سر او دو شاخ بود و داغ دهند قریب
یکدیگر دو داغ دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید و اگر آلتی سازند شش قرن
دارد که در یکدفعه شش داغ دهد شاید **فصل ۵** اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف اگر در جانب
او بود اشتها ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال قی سوداوی
روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود یا اسهال سوداوی افتد و اگر در دافعه بود
سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد و علاج جهت تقویت افسنتین سنبل کزمازج قرومانا
قفاح اذخر بیخ کبر گل سرخ مقل نرم بکوبند و بآب برگ طرفا یا آب سداب آمیزند و
سرکه افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بحرقه در شت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل ۶**
اندر سده طحال و نشان او ثقل در سپرز محسوس شدنست و آثار ورم نابودن علاج هر چه
در باب سده جگر گفته شد و قویترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفید
است **فصل ۷** در تفتیح الطحال و در ضعف هاضمه و دافعه افتد علاج سپرز را قوت دهند

وسبوس وکاورس و نمک تکمید کنند و بوره و پودینه و سداب بسرکه و عسل ضماد سازند و
محاجم ماری گذارند و سفوف حرف خورانند **فصل ۸** در حجارة الطحال و نشان او بر
آمدن ریگ ست در بول و خلش در پهلو زنمودن و دیگر اعضا سالم بودن علاج انجیر
مخلل خورانند و ضماد نمایند و مدرات و کاسرات که در کلیه و مثانه است بکار برند **باب ۱۲**
در امراض امعا یعنی رودها **فصل ۱** در زلق الامعا و آنست که طعام از روده زود
بیرون آید و سبب او اگر ظهور ثبور بود در سطح درونی امعا آثار حرارت پیدا باشد و
طعام چون بروده آید درد کند و بزرد آب رقیق مختلط برآید و علاجش فصد است و اسهال
صفرا و تسکین بمبردات شرباً و حقناً و سفوف زلق الامعا ثبوری نفع تمام دارد و
اگر ظهور ثبور بود بر سطح بیرونی آن دغدغه و لذع در احشا پدید آید و وجع گاهی بر
ناف بود و گاهی زیر ناف در پهلوها و طعام غیر منهضم بر آید و علاجش سوا
حقنه همان ست که گذشت و تضمید مبردات زیر ناف درینجا انفع و اگر رطوبت باشد که سطح
داخلی امعا را ملس گرداند از خروج رطوبت با طعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال و
قیست دور بنجاحب ایارج نفع تمام دارد و کذلک هر دوائی و هر تدبیر که بود مجفف بود و
اگر سوء مزاج رطب ساذج بود که با معا افتد آثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت نیاید
و علاجش سفوفهای مجفف ست و روغن گل بر شکم مالند و اگر خلط صفراوی بود آثار
پیدا بود علاجش تنقیه انست و هلیله زرد نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار
هر دو پدید آید و تقدم تناول فواکه گواهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم ست و این
سفوف کثیر النفع ست هلیله زرد دوم حب الشاد حب الآس سماق کزمازو هر یک
یکنیم مثقال همه را نرم بکوبند بغیر حب الشاد و شربتی دو درم و اگر ضعف در امعا پدید آید بواسطه

دقوح فالج یا در عصب امعا آثار استرخا پیدا بود علاجش از فالج بگیرند و اگر شرب مسهل
قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند و اگر حب
الرشاد در دوغ بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند **فصل ۲** در اسهال دموی که
مبدا او نفس امعا بود دو گونه است یکی آنکه رودهٔ بخراشد و آنرا بیخ گویند دوم آنکه
رگهای رودهٔ از خون پر شود و هر رگی از رگهای مذکور بکشاید بخراشش و این فصل
بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در بیخ و سبب او اگر صفرا بود نشان وی آنست که نخستین
اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراط مختلط آید بعده با خون و خراط و از وجعات
دیگر آثار حرارت پیدا بود علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و
ترش دهند و اگر ماده کثیر بود تنقیه ادنا نمایند پس از قطع سبب بعابات و مغریات نوشانند و شیره
خرفه با گل ارمنی از تمام دارد و سفوف مقلیا تا بدستور و هرگاه قبض زود و زمطلوب
باشد تخم بارتنگ بریان نمایند و بارتنگ فقط نافع تر است هم بهر قطع ماده و هم بهر بیخ و
اسهال آنجا که درد شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوجه و بارتنگ با آب گرم
لت کنند و لعاب آن بگیرند و روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی
گواهی دهد و بیشتر عقب زکام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب کنند با استفراغ و منع انصباب
بعده مغریات دهند چون تخم ریحان و امثال آن و هلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته
بیخته بقدر سه ماشه بخورند آن قند سپید آمیخته بنوشانند نفع کلی میدهد و اگر سوداء بود نشان
او بیخش دائمی است و گرب شدید و بروز سوداء مع خون و خراط و دیر از علاج بعد قطع سبب تنقیه
سپرز کوشند و تخمهای لینه و سفوف الطین دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد
بخشونت تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و برآمدن ثفل خشک گواهی دهد

علاج مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه
بروغن بادام و مانند آن و هرگاه امعاء ثقل پاک شود و سحج باقی باشد قابضات
باید داد اما پیش از تنقیه امعاء نهارند بند قابض که سخت مضرست و اگر ادویه سمیه بود
که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و کچ و جز آن علاجش قی
و شیر تازه و حشوها نوشانیدن و اگر شرب ادویه مسهل بود علاجش بمغریات و مبردات کنند
دوغ آمن داغ اسرع النفع ست **قسم دوم** در اسهال که سبب انکشودن رگ
روده باشد نشان وی آنست که چون بیاید باسهال و بآن آثار سحج دبواسیر و اسهال
کبد هیچ نباشد و این اکثر بیدرد بود بخلاف سحج که وجع در اکثر آن لازم ست علاج
اگر خون بسیار آید و قوت مساعد بود باسلیق زنند بعده جهت حبس قرص کهربا
و امثال آن دهند و گل ارمنی نیم درم مع شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار
دارد و پوست انار و کزاز و گل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند و دو درم بدهند مجرب و
مجمد بر شکم نهادن و چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص **فائده** تا نمو
باشد مخدرات نباید داد و عند الضرورة تا بشاقه کار برآید نشاید خورانید و اگر بدهند اصلاح
داده بدهند چنانچه در قرابادینات ست **فصل** در خروج المده من الامعاء یعنی برآمدن
ریم از نفس روده سبب او تفریح محجمیت یا انفجار ورم روده و علامتش تقدم سحج یا ورم ست
و علاجش نخستین احتقانست بحقنه مجلی و بعد تنقیه مده بحقنه مدمل صمغ حقنه مجلی
پوست انار سماق آس ازر شعیر جمله بیکوفته در آب بجوشانند و بیالا فیده و قدری آبک سرفنا
کرده آمیزند و حقنه نمایند صفت حقنه مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصاره
لحیة التیس کاغذ سوخته باریک بسایند و در شیر بسایند اکمل و قوت خام آمیزند و حقنه نمایند **فائده**

سبب مده سحج باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعده تدبیر قرحه فرمایند

فصل ۴ اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و عام ست رطوبتی اندک

در هر اندک مدت بر می آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب او اگر ثقل یابس بود

که در امعا بند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت رودهٔ

بر آید و او مسمی ست بزحیر کاذب و نشان او آنست که اسهال مانند آن از تخمهای آنچه

بنوشانند برون نیاید علاجش تلیین ست باشربه حقنه لینه و باشد که آب گرم فقط

نوشیدن کفایت کند و زنهار چیزی قابض نشاید داد که مهلک ست لهذا گفته اند زحیر را

قبل از تحقق زوال سبب اگرچه مزمن باشد حابس نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود

علامت و علاجش از سحج جویند و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت بمشروبات نافع

ترست و اگر ورم گرم بود که در رودهٔ زیرین افتد نشان او احساس ضربان و ثقل ست

دران و باشد که تپ عبر اول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و

مطفیات خون دهند و چون ماده از انصباب بانبالیشتی خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه و برگ کرنب جوشانند

و بطبیخ آن نطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قی آسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی

مفرط بود که بمقعد رسد تقدم اسباب برودت گواهی دهد و علاجش تکمید بآب گرم ست

و تدهین بروغن قسط گرم کرده و مانند آن و برخشت گرم نشستن و دو درم حب الرشاد بریان

همچنان ناکوفته بر نهار خوردن و اگر رسیدن ایذا بود مقعد و امعا را از رکوب و جلوس بر

چیزی صلب موم روغن بالیدن کفایت کند و زردهٔ بیضه بروغن گل لت زده دین اقسام

و در سائر این اقسام نفع تمام دارد فائده هرگاه باشد که در خلو ترشی خورده شود و زحیر آرد و

تدبیرش شرب شربت بنبات و تخم مرغ نیمبرشت مع صمغ عربی و گل ارمنی خورانند فصل ۵ در مغص

یعنی درد روده و وے در قولنج و سحج و جیر لازم ست و آنجا که درد امعا بدن اینها بود
حسب سبب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و بیاید در قولنج و مبحث ویدان و آنچه بعد
تشرب ادویه مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و روغن گل مالند
فصل ۶ در نفخ و قراقر امعا و سبب او اگر تناول اغذیه نفاخه باشد یا بسیار خوردن
یا ردی الکیفیت چون گوشت گاو بیش تناول نمودن علاجش تجدید غذا و تبدیل معتاد ست
و گلقند و گلاب نافع و اگر ضعف و برد امعا باشد نشان او حدوث قراقر ست با وجود
تناول غذائے صالح معتدل المقدار و علاجش تقلیل طعام و معجون فلافلی و کمونی دادن
و اگر مع اسهال بود جوارش خوزی نفع تمام دارد **فصل ۷** در قولنج و وی در دیست
شدید که در امعا افتد و با وطبع مطلق قبض شود یا قیئے آید اما بد شواری و سبب او
خصوصاً بود قولنج آنست که لفظ قولنج از نام قولون گرفته اند ۱۲ طب اکبر
اگر بلغم غلیظ بود تناول اغذیه غلیظ و حبس شدید گواهی دهد و دل بسیار چیزی ترش و
شور خواهد و علاجش آنست که نخستین بشافه و حقنه طبع نرم بکنند و بعد بهر تنقیه تام
مسهل نوشانند و آنچه با وجود اسهال معده را قوت دهد و غثیان دفع کند سفرجلی
مسهل ست و شهرباران **فائده** آبزن و کماد و ضماد قبل از حل طبیعت بکار برند و
یعنی جوارش شهرباران ۱۲
بعد رفع قبض یک شبانروز غذا ندهند و بهترین غذا دیرین شوربائے خود آبست که از گوشت
خروس پیر ساخته باشند و کبک و عصفور و گوشت گوسپند جوان نیز موزونست با توابل حار و تقلیل آب
واجب ست و اگر عوض آن بگلاب و عرق بادیان یا ماء العسل اقتصار کنند بهتر ست و اگر باد غلیظ بود
وجع مسلی تقدم تفکه و تغذی بنفاخات گواهی دهد و قراقر کند و در اکثر وجع منتقل باشد و علاجش
همانست که گذشت و در بنجا تکمید و تنطیل قبل از حل طبع باک ندارد و روغن شبت مالیدن و
کمونی خوردانیدن و آنچه بر نفخ المعدة نفع دارد دادن و از آزمائش هندے که بار دو سه روز نان پختن او بکیطرف

برتابه پخته از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع ست و محجمهٔ ناری بدستور و نوعیست از ریحی
که بسبب انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را پدید آید و نشان
او آنست که دفعةً افتد و شکم نفخ کند و آرزوی ترش آید و وجع بشدت نبود و علاجش
تنقیهٔ سودا ست و فصد اسیلم نافع بود و تدبیر مفید و اگر ورم بود که در امعا افتد حسب الماده تنقیه
باید کرد و آنچه بورم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قولنج نخست بتخمه طبخ
بخشایند و شرب مسهل نشاید و ورم بلغمی و خونا در افتد و در سوداوی حقنه که در و ادویه باد بر
و چربی مرغ در روغنهای باشد نفع بسیار دارد و اگر التوائی امعا بود یعنی بجا شدن تقدم حرکت
عنیف یا حبس و امثال آن گواهی دهد و علاجش بجا آوردنست بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر
پشت غلطانیدن و دو دست و پای آن بر داشته جنبانیدن بنوعیکه مشهورست و عوام
بجا شدن روده را بجا شدن نافه تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و قر و افتاده باشد
بعد از امعا بجایگاهش تدبیر فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بندد و علاجش نوع است
بمزلقات همچنیکه در زحیر گذشت و بعد اگر بواسطه بقای سبب موجب خوف حدوث بود
ثانیاً از آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع صفر بود و خوف امعا تنقیه کفایت کند
و این نادر افتد لقلة المادة و لطافتها و آنجا که بمشارکت عضوی قولنج پیدا آید چون از
ورم مثانه و گرده و جگر و رحم و سپرز و جز آن بمعالجهٔ آن عضو کوشند و نوعیست از قولنج
که آنرا ایلاوس نامند و بدترین اقسام ست و تنوع و قی لازم آن و چون محکم شود زبل و قی
می برآید علاجش همان است که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتدا این علت فصد نفع
کلی دارد خاصه اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فائده ادویه که خوردن آن انواع قولنج را
سود دهد گوشت هدهد و خرطین خشک و کژدم بریان و شاخ گوزن سوخته و این دوا زهیر و صعب را

در ساعت بنشاند **فصل ۸** اندر حصر یعنی قبض ماندن شکم بیدرد و علاجش از باب
قولنج ظاهر ست و شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد **فصل ۹** اندر دیدان یعنی کرم
شکم دمے چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند دوم عریض مشابه بدانه کدو نه
آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه این دو قسم نامی خاص ندارند
و نشان دیدان آنست مطلقاً که روزانه لبها خشک باشند و شب تر گردند - و لعاب سائل
گردد و اما لذع شدن در فم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خاصه حیات
ست زیرکه محل تولدش امعائے علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه خاصه
حب القرع و قسم سوم ست و اینها در قولون و اغور متولد شوند و خارش و وغدغه مقعد
خاصه قسم چهارم ست و این در دوده مستقیم میشود و اکثر بکودکان مے افتد علاج بکشد و
بیرون آرند بدینوجه که سه روز شیر تازه نوشانند پیاپے بقند شیرین ساخته و در روز
چهارم این دوا بدهند بشیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و تربد و فنیل هر یک پنج درم ترمس و
قسط تلخ هر یک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت
شرب بینی بند کنند تا بوی آن نرسد بکرمان و اگر مزاج گرم بود زنهار دوائے گرم نباید داد
و درینحالت این دوا انفع ست پوست درخت انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن
بنوشانند کرم بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر
این نیز مشکل باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند بادام تلخ و فنیل
و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و یکی ترین حیل بهر کرم خرد آنست که
حنا و موم بهم سرشته شافه سازند و بر آرند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل چراغ
بدارند و کناره مقعد بکشایند و هرچه بر آن آید بگیرند و زیت انفاق

در اخراج جمیع اقسام دیدان سود دارد بخورند یا بر مقعد بمالند **باب ۷** در امراض
مقعد و دردے چند فصل ست **فصل ۱** در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد فرو بینها
پدید آید پس اگر خون و زرد آب ازان برآید وامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و ناهیے
بواسیر حسب تشابه او بچیزے ماخوذ ست چون نخلی و عنبی و تینی و تولولی و تمری و توتی و
تشبیه نخلی بنا بر کثرت تخیلے دیست و تمری و جز آن بنا بر مشابهت صورت اثمار مذکور
و سبب این مرض فساد خونست بغلظت باشد که از اختلاط صفرا پدید آید بالجمله سوزش
و درد و لذع با سوزنشان خون صفرا دیست و خاصه و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت
لذع دلیل خون غلیظ علاج فصد کنند بحسب حاجت خون گیرند و اگر مانعی بود بین الرکبین
حجامت نمایند و طبع نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند به
قرص کهربا و لیکن تا که خون سیاه آید و خوف ضعیف قوی نباشد زنهار بس نباید کرد که خروج
او از اکثر امراض ایمن سازد و اگر با سوزش ممتلی باورد و خون ازان نیاید باید که بطبیخ خطمی و
قنبت تکمید کنند و بروغن شفتالو یا بیهیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده
آب پیاز و زهره گاو و عرطنیثا باهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند و پیاز فقط
گرم کرده نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت
نیاید و مرهم سپید بهر تسکین درد و مخصوصست و روغن گل بزرده بیضه مرغ بدستور و آنجا که
با سوزش بیدرد و بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند میشاید اما قطع خالی از
خطر نیست و اگر کنند یگان عدد با سوزش نگهدارند تا بی آسیب باشد و تبخیر مقل و مرهم شحم حنظل
و سلخ ایجه و اقماع بادنجان مسقط و مسیس ست مفرده و مجموعه **فصل ۲** در بواسیر سحجی و وی
آنست که در امعاء غلیظ متولد شود و در آرد دان سحج گاهے باسفل فرود آید و گاهے بجانب پشت و گاهے

باطراف وباشد که اسهال خون آرد و قرا قرلازم این مرض ست علاج تنقیه سودا نمایند
و چیزهائے بادشکن دهند و این نفع دارد پوست بیخ کبر بجز و صعتر پاپی نصف جزء ثربتی دو
درم و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سودمند ست و فصد باسلیق در اکثر مفید فصل ۳
در ناصور مقعد و آن قرحه ایست غائر عسر البرء که در سر مقعد افتد بطرف روده مستقیم
و پیوسته زرد آب ازان برآید علاج نخست قرحه را بیفشرند تا زرد آب برآید پس
شیاف غرب آب بسایند و صبح و شام دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانید و سیرین بالائے
بالین نهاده و تا که دو خشک شود بهمین هیئات بدارند و اگر در ناصور فتیله توان رفت فتیله
باو دیه شیاف غرب آلایند و در آب صمغ گردانیده بگذارند دران و اگر میل را به پنبه پیچیده بجائے
فتیله بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در روده نافذ باشد و باد و براز ازین
راه برآید و درین وقت متصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد فصل ۴ در ورم مقعد و
اگر گرم بود یا در والتهاب باشد و علاجش فصد ست یا حجامت قطن و سپیده بیضه مرغ
بروغن گل آمیخته در باد قلعی یا اسرب صلایه کرده نهادن و اگر درد صعب باشد کی افیون بیفزایند
و بدانند که قی نفع تمام دارد و ملاک امر تعدیل ست باشربه و اغذیه مناسب و هرگاه ماده روئی
بجمع آرد زود نشگافند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نشگافند ماده غائر شود و ناصور گردد
و اگر مزاج سر و بلغمی بود رخاوت ورم و فقدان آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قیست و مرهم
محلل نهادن و اگر پخته باشد بشگافند و اگر صلب بود ملینات محلله چون پیه بط و مانند آن نهند
فصل ۵ در شقاق مقعد و علاجش همان ست که در شقاق لب گذشت و احتراز از آب
بسیار سرد و بسیار ترش لازم ست و کذالک شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین
علت هر صبح شربت بنفشه بروغن بادام بالعسل بهدانه آمیخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خورانید

فصل ۶ در استرخای شرج و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وے خروج ثقل و باد است بے ارادہ پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب گواہی دہد و ترہل پیدا بود و علاجش تنقیہ مادہ مرخیہ است و تبدیل بدآنچہ در فالج گذشت نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر قبض باشد عصبہ بود از ضربہ بسقط یا قطع بود اسیر وقوع آن دفعۃ و تقدم سبب گواہی دہد و لا علاج لہ فصل ۷ در خروج المقعد وے اگر از ورم بود تدبیر وے نمایند و این بعسر برآید و اندرون رود و حیلہ ادخال مقعد منورہ آنست کہ در طبیخ حنظلی و بنفشہ بنشانند و بموم روغن چرب سازند و اندر کنند و اگر استرخای عضلہ ممسکہ بود و این بسہولت برآید اندر شود و تدبیرش آنست کہ روغن گل خام بر مقعد بمالند و سپیدہ از زیرہ و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمہ و پوست انار باریک سازند چون غبار و بر آن پاشند و رفادہ گذاشتہ بعصابہ محکم بربندند فصل ۸ در قروح المقعد علاج ہر سہ سودا سائیدہ نہند و ہر چہ قوی التجفیف باشد ذرور سازند و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیر ہمان ست کہ در قروح مطلق ضبط یافتہ فصل ۹ در حکۃ المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت و علاجش گذشت و اگر خلطے بود و از اخلاط علاجش تنقیہ است حسب الخلط و حجامت عصعص و بجمیع مفید و سرکہ و روغن گل مالیدن بغایت نافع **باب ۱۸** در امراض کلیہ یعنی گردہ فصل ۱ در سوء مزاج کلیہ مکرر نوشتہ شدہ است و نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت و برودت سائج بود یا مادی ہمانست کہ در سوء مزاج جگر گذشت و کذالک علاجش و در حار کافور نفع تمام دارد اما افراط نشاید کہ قاطع باہ و مولد حصاۃ است فصل ۲ در ہزال الکلیہ و علامت آن سپیدی بول ست و درد آن

وسخافت بدن وقلت باه ووجع نرم در صلب و در مؤخر سر لازم بودن علاج قطع سبب
کنند پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر بیاید و دواء الترنجبین
نافع ست و ادویهٔ مبهیه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه و نشان او درد کمر ست خصوص
عند انحناء و انتصاب و انتقال از پهلو به پهلو و ایضاً ضعف باه و قلت تقاضای بول
و غسالی بودن آن بعد هضم کبدی و مائی بودن آن قبل وے دلیل آنست علاج اگر
سوء مزاج سبب بود در تبدیل کوشند حسب مزاج و اگر هزال کلیه باعث او بود معالجه او
نمایند و اگر سستی جرم گرده و اتساع مجاری وے موجب او بود کثرت مدرات یا افراط جماع
یا ضربه یا سقطه بر آن گواهی دهد علاجش منع سبب ست و تقویت کوشیدن و هر چه مقوی
کبد ست مقوی گرده ست و معجون لبوب نفع تمام دارد و کذالک اغذیهٔ مبهیه **فصل ۴** در
ریح الکلیه و نشان او وجع و تمدد حوالی کمر ست بی ثقل و بے آثار رنگ و حالت
جوع خفت یافتن علاج زیره و شبت و تخم سداب و بابونه بر گرده ضماد کنند و شربت بزور
نوشانیدن و آنچه باد شکن ست خوردن و مالیدن نفع دارد و تجوید هضم مفید **فصل ۵** در وجع
الکلیه سبب آن یا ریح باشد یا ضعف یا ورم یا حصاة یا قروح که در گرده افتد علاجش
ازاله سبب ست و جمله از طبیخ بابونه و شبت و خطمی و برگ کرنب آبزن ساختن نافع ترست
فصل ۶ در ورم الکلیه علامت و علاج وے حسب باده همانست که در ورم جگر گذشت
و وجع موضع کمرگاه لازم نیست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد انسکے بالاتر باشد و
اگر در ایسر بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلندتر ست و شدت
درد دلیل آن ست که گرده از انجا که نزدیک بغشا و علائق است ورم کرده بماده
گرم و اگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود و اگر در نواحی روده

بود و درد خاز بود و باشد که قولنج آرد و ورم گرده که مزمن شود فصد باباض نفع تمام دارد **فصل** در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور است در بول و وجود وجع در گرده و علاجش تعدیل خلط است و فصد از جانب عضو باوف کردن و درینجا مسهل قوی زنهار ندهند اما ملین سبک مجوز است و بعد از تعدیل و فصد مدرات دهند حسب حرارت و برودت و بعده مدملات نوشانند و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور سود مند **فصل** در جرب الکلیه و نشان وی وقوع خارش و دغدغه است در آن موضع و علاجش تنقیه است و قی در هفته دو بار لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانیدن شیاف ابیض بروغن بادام در حلیل چکانیدن بنادق البزور خورانیدن **فصل** در دنیا بطس این مرضی است که آب بحر و نوشیدن از راه بول بیرون آید و علاجش حسب حرارت و برودت پوشیده نیست در حار قرص کافور طباشیر و قرص دنیا بطس و در بارد شربت دیطوس و معجون ماسنگ البول باید داد **فصل** در حصاة و رمل که در گرده متولد شود و این مرض اکثر بنوبت اشتداد میکند بعد یک ماه و یک ماه و یک سال یا کم و بیش و علامت وی ثقل و تمدد قطن است و صفرت و حمرة بول و خروج سنگ در ان گاه گاه و غلبه درد و امتلای امعا و آنجا که سنگ بود اعراض بشدت باشد و ریگ بخفت علاج قی فرمایند و بعده بمدر و مسهل مناسب پردازند و منقیات خورانند و عند شدت وجع در ابزن که در وجع کلیه گذشت نشانند و معجون عفرن معجون حجر الیهود و تفتیت اثر تمام وارد و پرهیز از مغلظات و تجدید مضم لازم شناسند و کذالک در حصاة ضلوریاضت کردن و بحمام معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بهتر کردن خفتن و آب سرد در اثنای طعام و بر نهار و گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصاتست **باب ۱۹** در امراض مثانه **فصل** در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود مع النخس

والاستفراغ و تب گرم و عسر البول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق ست در ابتدا
و بعد سه روز رگ بابض زدن و ملین مبارک دادن باب عنب الثعلب در ابتدا از بهار مدرات
قویه ندهند و ادویات صرف قطعا ضماد نمایند خصوص در دموی و هرگاه ماده روی بجمع
آرد در نضج و انفجار و تنقیه مده و اندمال کوشند چنانچه قاعده اورام اعضای باطنیه است
و اگر بارد بود از صلابت و لین ورم و دیگر آثار که مخصوص بلغم و سوداست توان دانست و سوء
یا بلغمی علاج در بلغمی قی و حقنه حاد و نشستن در آبزن محلل و نوشیدن مدرات حار مع
ماء العسل و خیار شنبر نفع دارد و در سوداوی چیزهای ملین ضماد نمایند و نطول سازند و آب
کرنب و آب نخود نوشانند و از تخم خیارین و ملیون و انیسون و پرسیاوشان و فلوس خیار
شنبر جلاب سازند و روغن بادام آمیز نمایند و بدهند و قطعا در ادرار مبالغه نکنند که ضرر دارد
و بعد ظهور نزلی در ورم فصد صافن با باسلیق نافع است **فصل ۲** در قروح مثانه و نشان او
خروج قشور است در بول و تنقیه بول و عسر حرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه گذشت و
هرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند و آنجا که
چرک بسیار آید ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیه قرحه اثر تمام دارد و پوشیده نیست
که در امراض مثانه رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع النفع است و در مجری بول نمان بزرق
توان رسانید **فصل ۳** در جرب مثانه و نشان او ظهور وجع و حارش است و درین محل
حرقت و تنقیه بول باشد که بول الدم آید علاج در تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت تنقیه تعدیل
بیشتر کار فرمایند که درینجا التعدیل اسرع البرء است بخلاف جرب کلیه در وی تنقیه اولی است
نعناع بهلانه و شیر زنان در روغن بادام در قجر بول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقنه
کنند مثانه را انفع باشد و بهترین غذاش جو و پاچه و امرق جرب بی نمک و شیر و بنج باشکر

فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و ابن عقیب بول الدم یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و برودت اطراف ست و باکه لرزه افتد در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری خاکستر درخت انگور با منجه بنوشانند و پنیر پایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خورانیدن و بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن نافع ست و هرگاه بدین تدبیر نگذارد چیزیکه قوی الادرار بود و مفتت الحصاة باشد بدهند و طبیخ نخود سیاه و سداب نوشانیدن و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب آنرا در احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و آنجا که هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند و خون بستدن از سبیل حصاة بیرون آرند عنق مثانه را شق کرده غذا در غیر مرض آب مرغ یا نخود سیاه و دارچینی پخته سازند **فصل ۵** در وجع مثانه و وی یا از قرحه یا از جرب این هر سه گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شود یا از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت ماده را بدینجهت و این هر دو در بیان مذکور میشود بدو قسم **قسم اول** آنکه از سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای حار گواهی دهد و علاجش تبرید است اکلا و طلاء و بنادق البزور بارد سریع الاثر ست و اگر بارد بود سپیدی بول و تقدم مدرات قویه چون کافور و مانند آن گواهی دهد و از سطوبت ریاح بارد و تبرید پدید آید و علاجش تسخین غذا و دوا است و آب شیر گرم بر مثانه ریختن زود اثر میدهد **قسم دوم** در وجع مثانه که بسبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی وقوع آنست در روز بحران و بول بدرد بر آمدن و علاجش اعانت برادرار ست **فصل ۶** در خلع مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و حنجره خردش سوخته با آب

نیمگرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه عضو متمدد شود
احتباس بول پدید آید و اگر انتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید بالجمله
آنجا که تمدد عضله بود با فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر مثانه با خلع جمع
آیند اول ازالهٔ امراض دیگر باید کرد بعده تدبیر خلع متوجه باید شد **فصل** در تقاح مثانه
و این ریاح مثانه نیز گویند و نشان او ظهور تمدد است در مثانه پس اگر بی ثقل و با
انتقال باشد از ریح فقط است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع الرطوبت است
علاج چند روز ماء الاصول حار دهند فقط یا باندکی روغن بید انجیر و بعده دو مثقال روغن
بید انجیر بر سبیل ولم خورانند روغنهای بادشکن مالند و چکانند و روغن زعفران خوردن
و مالیدن فائده تمام دارد و هرگاه بول بعسر آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و بقید دهند و
بآبزن در آرند و آنجا که با رطوبت بود و متواتر تریاق مثرودیطوس و انجیر نفع کلی دارد **فصل**
در حصاة المثانه و نشان سنگ مثانه حکه بیخ قضیب و بعد بول باندک زمان باز تقاضای بول
شدن و غلبه بعوظ و تواتر قضیب بکبارگی پدید آمدن و همچنان فوراً ساکن شدن اما
احتباس با عسر بول و درد مثانه هیچ نمیباشد درینجا مگر وقتیکه درد مثانه که مخرج
بولست سنگ بند شود و عام است که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از گرده بمثانه فرود آید
و هرگاه درد در گرده و پهلو ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ از گرده بمثانه
فرود آید علاج آنچه در حصاة گذشت بکار برند و از ادویه هرچه قویتر بود بعمل آرند و روغن
عقربسور و روغن خشک و مانند آن بر عانه مالند و در طحیل چکانند و اگر ضرور افتد بدستکاری
بیرون آرند و بحبس هفده نوزده شق مجوز نیست و همانا امکان ارتکاب این نتوان کرد لان فیه خطرا عظیما
هرگاه سنگ مخرج بول بند شود و عسر بول درد آرد بیمار را بر غلطانند و هر دو پای او بردارند و الزم بر نه عاید

اسفل تا اعلی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ از انجا بر می آید و در جوف مثانه می افتد و
بول کشاده میگردد و حجر الیهود اصیل مجربست **فصل ۹** در حرقت بول و سبب سوزش
اگر جرب گرده یا مثانه یا الذع مده که از قرحه اینها آید باشد تدبیر جرب و قرحه کوشند
و اگر قرحه مجری قضیب باشد تدبیر وی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبه صفرا بود نشان حرارت
جگر و غلبه صفرا گواهی دهد و علاجش تبرید است بدانچه در سوء مزاج جگر گذشت و اگر
تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت حل کرده
و بروغن گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب در تعاطی مشغول بدارند و اگر خراشیده
شدن رطوبت که در مجری بول ملتصق است باشد بالتقدم شرب مدرات حار و کثرت جماع و مانند
آن از امور محلله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف ابیض بشیر زنان در احلیل
چکانیدن و دیگر العبه و مغریات استعمال نمودن شربا و قطورا **فصل ۱۰** در احتباس بول
و اگر بنوعی باشد که اصلا چیزی از بول بر نیاید اسر خوانند بالف و الاعسر نامند بعین و سین اگر
درم گرده یا مثانه یا حصاة اینها با همو و خون یا مده در مثانه باشد گفته شده اند اینهمه و اگر بر آمدن
گوشت زائد بود در مجری بول فقدا... آثار دیگر امراض گواهی دهد و علاج ندارد لیکن بهر
نفع تا آبزن میکنند طبیخ مرخیات و این مودی باسر نمیگردد و اگر استرخای عضله بود که عاصر
ست مرعق مثانه را نشانش آفست که چون بر مثانه عمر کنند بول آسانی بر آید باد در اروعلا
تسخین ست شربا و طلاء و در وعنه که در فالج ست مالیدن و اگر آسهال و خلط لزج بود در
مجری که میان مثانه و قضیب ست نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول مغلظات و معرات
از آثار دیگر آفات علاج مدرات قویه نوشانند و در آبزن نشانند و فورا بعد خروج
از آبزن روغن مغسک و عقرب احلیل چکانند و اگر افتاد رطوبت کمر مجری بول بود

از درد و خلط حاد نشانش وجود آثار حرارتست و این نیز با سرسامی انجامد و علاجش ترطیب
ست و تبرید و تغریه و اگر موت قوت دافعه بود نشان وی آنست که زمانی طویل شخصی به
تقاضای بول مصابرت کند به تکلیف سبحی و تشغل و بعده جلس شود و علاجش در آبزن
نشستن ست و همدران مثانه را بدست منعم ساختن تا بول بعصر برون آید و بهر
احیای دفعه روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین حیله نکشاید تقاطر بعمل آرند
و طریقش معروفست و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد و از آنکه مرد بول از بیت
میدهد طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی وجود آثار قروح و بثور است و علاجش
از مبحث قروح جویند و اگر ضربه بود که بشت و مثانه افتد باید دید که علت حبس حدث و ورم شده
یا وقوع تشنج و تهلیل در لیفهای مثانه اگر ورم ست تدبیر وی رجوع نمایند و اگر تشنج یا
تهلیل بود فصد باسلیق نمایند و روغن گل مالش نمایند و اگر قبض و یبوست بود که در
مجاری بول افتد از حرارت شدید نشان وی وجود آثار حرارتست و بمرطبات نفع یافتن و عدم
خروج بول اگر اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش ترطیب
تبرید ست و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها در باطنها
نشان وی وجود آثار تشنج ست و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید نه بادرار بخلاف
استرخا و علاجش ازالهٔ تشنج ست بدانچه گذشت و اگر از انتفاخ خصیه بود تدبیر وی که خواهد
آمد متوجه شوند و اگر ضعف حس مثانه بود از لذع بول خبر نیابد تا بدفع گرایا فقدان حس از
عدم احساس لذع بول گواهی دهد و علاجش روغن زعفران یا بلسان یا چکانیدن ست در احلیل و چیزها
خوشبو ضماد کردن و ما بالاصل بروغن بیابنجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن و اگر امتلا باقی مقدم
دارند و اگر جلع مثانه بود تدبیر جلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا آفت عضو مجاور بود

تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرها که محاذی مثانه است بود بر و فقار کوشند و
در سلس البول این را مشرح و صاحبگویم **فصل ۱۱** در تقطیر البول و استسقا وی از مبحث
احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد **فصل ۱۲** در سلس البول یعنی بی
آمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یا
ورم که در اعضای مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر و از مبحث احتباس جویند و اگر شرب مدرات
چون شراب خربوزه و مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود
بعد ضربه و سقط عارض شود پس زوال اگر بدانست جذب فقار نمایند بمص محاجم یا به تضمید
و اگر بخارج ست رد او نمایند یا بست و آنچه بانقطاع ارتباط مثانه انجامد علاج نپذیرد
فصل ۱۳ در بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر باطفال افتد و علاجش
تسخین ست و بازاله استرخاء عضله که شیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین
حیل آنست که از خواب مکرر برادارند و بول کنانند و شب آب و طعام ندهند و این
دوا باید داد زیره کندر رب آلاس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی بود
درم **فصل ۱۴** در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق رگ گرده بود نشان خروج
خون صاف است بی درد و بی امتزاج ریم پس آنچه اندک اندک آید از انفتاح رگهاست و
آنچه بسیار آید از انشقاق رگ ست و علاجش فصد باسلیق ست و صافی و قرص
کهربا و قرص بول الدم دادن و حجامت بر فقره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد سر بر مثانه
بزنند و مبردات ضماد سازند و خبردار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب
بتقطیع کشنیز خالص مطفی ست و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون جدا
نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است

مائل بسپیدی و غلظت باشد و اگر ضعف در جگر ست مائل بسرخی و رقت باشد و علاجش
تقویت جگر و گرده است و اگر تاکل رگهای اعضای بول بود نشان قروح پیدا باشد و
تدبیر وی گذشت و قرص کاکنج انفع است **باب ۲۰** در امراض که بمردان مخصوصست و
وی مشتمل بر چند فصل ست **فصل ۱** در نقصان باه و اشکال این عمل موقوف بر صحت
اعضای رئیسه ست و پوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت و آرزوی
جماع ضعیف بود دوم آنکه آلت مسترخی گردد **قسم اول** در ضعف شهوت و اسباب ضعف
انواع ست یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان سبب روح و ریح و خون که ماده
شهوت ست کم شود و نشان وی ضعف قوتست و تقدم جوع و علاجش تقویت ست
باغذیه لذیذه و ادویه مقویه و بلهو و لعب و اعتماد و دم منی کمتر تولد کند مع تناول اغذیه
بوفور و نشان وی قلت خروج منی و نزارت اوست و موجبش وقوع سوء مزاج ست
در آلات منی و تضرر از مماثل و انتفاع از ضد دلیلی قویست بر نوعیت سوء مزاج و
علاجش تبدیلست سوم آنکه منی متحرک نشود و لذع و وغدغه در ذات وی نماند اگرچه
متولد میشود و کثیر بود و ظاهر ست که تا منی در حرکت نیاید و انجره از وی بر آید شهوت پدید
نیاید و نشان وی آنکه منی کثیر بر آید و غلیظ بود و بدشواری خارج شود و ابتدای
نعوظ ضعیف باشد و بعد زمانی از دخول قوی گردد علاجش تسخین ست و استعمال زعفرانی و
بنود و معجون بزور و مانند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و موی
بضعف باه شود و علاجش بتکلف خود را مائل کردن ست بدنیکار و نظر در تساقد حیوانات
و استماع کلام جماع و تناول ادویه مبهیه و عاقر قرحا و عرق مغز پنبه دانه طلا کردن بر عانه و
انثیین و قضیب نافع پنجم آنکه امری از امور وهمیه در نفس تمکن گیرد چون احتشام مفعول یا

کراهیت او یا تخیل آنکه ویرا بسته اند و بدان سبب شهوت زائل گردد با وجود صحت
اعضا و کثرت منی زیرا که امور نفسیه از سائر موثرات قوی‌تر ست و علاجش دفع آن خیال و وهم ست
بهر وجه که ممکن شود ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفتی و ضعفی افتد و
علاجش اصلاح آن عضو ست قسم دوم در استرخای آلت و سببش اگر ضعف
بدن یا ترک جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول گذشت و تنطیل بآب گرم و بعده
تمریخ بشیر مشی و عقب آن تضمید بزفت در ترک جماعی لازم ست و اگر قلت تولد نفخ
و ریح بود در اسفل بدن بنگرند که از برودت ست یا حرارت و یبوست حسب آن تدارک نمایند
و این قسم از قوت بدن و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزهای نفاخ یافتن ظاهر ست و
اگر وقوع جنسی از فالج بود با عروض از انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد و برف
نشان و تقدم سبب ست و رقت منی و سهولت خروج او بی انتشار و علاجش آنچه در
فالج گذشت و حقنه و حمول و مسوح مسخنه را در اینجا اثر تمام ست و از اگر آلت او درین
علت برسیدن آب سرد متقلص و مجتمع نگردد علاج پذیر نباشد اکنون چند ادویه که
به تعظیم قضیب مخصوص اند ذکر کنم اگر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا سرخ شود پس روغن
مورد و مانند آن بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند که مجرب ست و
اگر بآب کرفس مکرر بشویند آلت را بزرگ سازد و اگر روغن گوسپند مکرر چرب نمایند قضیب
را و خراطین خشک یا علق یعنی زلوی خشک در روغن سوسن بسایند و طلا نمایند همین
عمل کند فصل ۲ در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود بسبب برودت و رطوبت
نشان آن کثرت بیاض و رقت منی ست و فقدان آثار حرارت و علاجش
تنقیه است بمسهلات گرم و قی نفع اتم دارد و معجون حبت الحدید

وشراب فنجنوش نافع واگر شهدانه را بجوشانند و بعسل آمیزند و بدهند بغایت سود دهد و
بهندی بهنگ گویند گرم و خشک است در سوم ۱۲
اگر کثرت منی و غلبهٔ خون بود نشان او اعتدال قوام و کثرت منی ست و قوت آلت و
علاجش فصد ست و جماع و تقلیل غذا و حموضات و هرچه مقلل منی و خون بود باید داد
واگر حدوث منی بود نشان او رقت و صفرت و حرقت منی ست و علاجش تبرید ست و
تخم کاهو بغایت سود مند و اگر ضعف اعضا بود خاصه رؤسا و نشان او آنست که با ضعف
باه بود و ضعف عضو گواهی دهد و علاجش تقویت آن عضو ست **فصل ۳** در کثرت شهوت
و سببش اگر کثرت خون و منی بود خوبی بدن بران گواهی دهد و این را علاج نشاید کرد که ضرر
دارد اما اگر ضرورت افتد بفصد و اسهال و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدوث منی بود تبرید
کافیست و غسل بآب سرد نافع تر و اگر کثرت مادهٔ منی بود فقط مع ضعف و قلت خون
نشان او کثرت منی و رقت و بیاض ست و کثرت نفخ و علاجش شونیز و تخم سداب و تخم فنجنگشت
و دنا پیوند مرزنجوش
دادنست و جوارش کمون نفع تمام دارد و اگر قوت اعضای منی بود مع ضعف اعضا
رئیس نشان وی ظهور ضعف ست و در عضو رئیس مع قوت اعضای منویه و علاجش
تحذیر اعضای منی ست و تقویت ضعف و اگر ظهور ثور یا قروح یا حکه بود در اوعیهٔ مجاری
منی نشان او غلبهٔ شهوتست از جماع و ازدال بلذت تمام و بسرعت شدن و آنجا که
بثور متقرح شود الم پیدا بود و آثار قروح نمایان و علاج قروح مثانه تدبیر آنست از
فصد و اسهال و غیر آن و اگر کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا میشود
نشان وی شدت نعوظ ست و تقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود
مبردات دهند و اگر رطوبت زیاده باشد مجففات و محللات باد دهند و اگر سوداء فزون
باسلیق زنند و مسهلات سوداء دهند **فصل ۴** در درد منی و بدی وی و سببش

اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخای اوعیهٔ منی بود تدبیرش در سرعت انزال گذشت
و اگر تشنج عضلهٔ اوعیهٔ منی بود نشان آن خروج منی ست بانعوظ و سرعت و تواتر قضیب
و تدبیرش تدهین عانه و خصیه است و بعلاج تشنج کوشیدن و اگر ضعف گرده
بود که تخم او بگداز دو بر آید و نشان وی آنست که بعد جماع چون بول کند چیزی سپید
غلیظ بر آید بی لذت و دقق و آثار ضعف گرده پیدا بود علاج ضعف گرده گذشت و
این قسم را بر سبیل مجاز در سیلان منی شمرده اند و الا فی الحقیقة سیلان تخم گرده است
منی و اگر استماع کلام جماع و فکر درین کار بود که نفس را خواهشمند ساخته سیلان منی آرد
علاجش قطع سبب است پس اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک
کنند **انتباه** سیلان منی بزنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد که از
استرخای فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن قابض نشستن ست و دوائیکه
همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم فنجنگشت و بیخ سوسن هر یک دو درم گلنار
و برگ گل هر یک یک نیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند دیگر کندی
و ودی را سود دهد شهدانج بریان کرده بعسل آمیزند و بدهند **فصل ۵** در منی الدم و سبب
او ضعف خصیه و گرده است و علاجش خصیتین در روغن مصطکی نهادن ست اگر بی حرارت
باشد و گرده را قوت دادن **فصل ۶** در کثرت احتلام و علامت و علاجش همانست که
در دور منی گذشت و قطع اسرب بر پشت بستن بیواسطه محاذی گرده نفع دارد **فصل ۷**
در فرسیموس و این مرضی ست که قضیب دائم قایم بود و تواتر کند علاج اگر غلبه خون
بود تنقیه وی کنند و تبرید نمایند و اگر از برودت و یبوست بودی فرمایند و چیزهای
بادشکن بکار برند اکلا و طلا و روغن سداب بمالند بر عانه و پشت **فصل ۸** در

غایطه و این مرضی ست که وقت انزال غایط بی اختیار برآید و سببش ضعف اعضای
رئیسه ست و کثرت رطوبت و علاجش تقویت ست و شافه از اقاقیا در آب گلنار و
صمغ و کندر ساخته برداشتن خاصه وقت جماع و بروغن ناردین مقعد چرب کردن و
عند مباشرت باید که شکم خالی باشد **فصل ۹** در انبه و آنرا علت المشایخ نیز گویند و
این مرضیست که در امعا مستقیم حکه پدید آید و جماع کشانیدن خواهد و علاجش اگر
ماده است تنقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج انوثیت ست بضرب و استهانت **فصل ۱۰** در اورام انثیین
سببش اگر خون بود عظم ورم و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاج بعد
فصد و حجامت بشت و ساق و ادعات طلا کنند در ابتدا و بعده و ضع و محلل و بعده
محلل صرف چنانچه در باب اورام مضبوط ست و اگر بلغم بود بر خاصه و بیاض بود علاجش تی
و تنضیج و مسهل بلغم دادن و آرد باقلا و نخود با عسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صلابت
و کمودت باشد علاج ادویه طینه ضماد نمایند و بعده تنضیج و مسهل سودا دهند و اگر ریح بود
عضو منتفخ باشد و آثار ماده دیگر معرا و علاجش تکمید ست و کمونی خوردن و اگر گشاده
نکند بقی و مسهل پرداز نماید و در امراض سفلی نافع تر ست و بحطر فا ماده ورم که در کیس
خصیه فقط بود اعراض بخفت بیاشد و محسوس می بود و آنچه در بیضه بیاشد شدت
اعراض و تب و عطش پیدا بود **فصل ۱۱** در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از
قبیل سن ست نه ورم علاج بنج و شوکران و تفاح و جلد خشخاش و حکاکه حجر المسن با
کشنیز ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بر پستان نهند
بزرگ شدن ندهد و تقلیل غذا شرط ست **فصل ۱۲** در عاقوتا و این مرضی ست که در
قضیب با فم رحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تلطیف نوشت و بعد تنقیه علم زاد بر قضیب

مردان و در فرج زنان چسپانیدن نافع تر بود اصلاح غذا مفید **فصل ۱۳** در وجع الانثیین و
سببش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل باشد و تکمید و تدهین ادهان
گرم کافی ست و اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این بارها گفته شد شربا و
طلاء و اگر ضربه یا سقطه یا صدمه بود فصد لازم ست و ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و
نیلوفر و کدو نافع **فصل ۱۴** در تصغیر الخصیه و سببش برودت ست که بیضه را افسرده سازد
تدبیرش استحمام و ارخاء و تسخین ست **فصل ۱۵** در ارتفاع الخصیه و این گاه باشد که
تمامه بسوی مراق رود و در ظاهر هیچ نماید و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور و حرکات
پدید آید اما در ارتفاع اندک بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه در دهم نمیباشد اما
چون دیر ماند آفت میآرد علاجش استحمام ست و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام
آبدن مجمره بزرگ بر خصیه گذارند و بتدریج بکنند فرود آرد **فائده** گاه باشد که قضیب مرتفع
شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همان است که گفته شد بهر نزول خصیه **فصل ۱۶**
درد والی الصفن و وی آنست که رگهای کیس خصیه بر آمد شوند چنانچه در پای مردم
می افتد و علاجش همانست که درد والی پا بیاید و صلابت اگر در کیس افتد بدانچه در
ورم صلب خصیه گذشت زائل شود **فصل ۱۷** در استرخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه
علاج مازو و آس و گل سرخ و گلنار و مانند آن قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل **فصل ۱۸**
در قروح قضیب و خصیه و حوالی آن و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا
و علاجش بمرداسنگ و توتیا کنند و در آب مرهم اگر خون غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه
دیر مانده باشد علاجش باین مرهم کنند دم الاخوین هر یک دو مثقال صبر مرداسنگ
انزروت هر یک دو درم روغن گل مرهم سازند **فائده** قرحه که در اصلیل افتد حرقت بول و در موضع
دوم سپید دو مثقال ۱۲

بران گواهی دهد و تدبیرش همانست که در قرحهٔ مثانه گذشت **فصل ۱۹** در ورم قضیب
تدبیرش از ورم خصیه جویند **فصل ۲۰** در حکهٔ خصیه و قضیب و علاجش فصد است و حجامت
زانو دران و اسهال صفرا و بعده تنطیل آب گرم و سرکه و روغن گل مالیدن و سپیده
بیضه طلا کردن **فصل ۲۱** در شقاق قضیب علاجش از شقاق مقعد **فصل ۲۲** در
ثالیل و ثور صلب که بر قضیب و نواحی آن پدید آید علاجش سیاه دانه و سرکه پاره مرغ
آمیزند و طلا نمایند و مبحث ثالیل مطلق رجوع نمایند **فصل ۲۳** در سده مجرای قضیب و
سیش اگر شبره بود بول بدشواری آید و حرقت کند علاجش فصد است و شیره خرفه
و تخم خربزه بشربت خشخاش دادن و اسبغول بروغن بنفشه و بادام و قضیب بیاوردن و بعد بر کند شیاف
بروغن گل و بشیر و خترات چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز
آمیزند و اگر خلط لزج باشد که بچسپد در احلیل بول بعسر آید بحرقت و در بول خلط طاری
شود و علاجش مدرات دادنست و بطبیخ مرخیات تنطیل کردن و درین طبیخ روغن
بابونه قدری آمیخته نزدیک نمودن در احلیل و اگر ثولول بود بول بعسر بر آید بی حرقت بی
خروج بلغم در بول علاج اگر ثولول بخارج قریب بود صبر سپیده ارزیز بروغن گل
بچکانند و اگر قوی الوجع باشد بفصد صافن و حجامت پردازند **فصل ۲۴** در اعوجاج
قضیب یعنی کج شدن و سبب یا تشنج عصب بود یا ورم عضله و علاجش بعد ازاله سبب
تلیین عضو است بمالیدن روغنها و جز آن پس بدرست راست کردن در حمام تا راست شود **باب ۲۱**
در امراض صفاق و ثرب و مراق بدانکه پوست شکم را مراق گویند و غشائی که زیر مراق است
صفاق خوانند و پردهٔ غلیظ چرب را که زیر صفاق و مماس احشاست ثرب خوانند **فصل ۱**
قیل و وی آنست که منفذ صفاق که در کش ران واقع است بجانب خصیه بگشاید یا پردهٔ مذکور از آنجا

بشگافد پس شرب یا معا یا باد یا آب در کیس خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق
وجمهور ادره و قیره نیز نامند و آنجا که نازل در خصیه باده غلیظ بود قرو اللحمی خوانند و این فصل
پنج قسم ذکر کنیم **قسم اول** در قیلة الامعاء و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید و
بمشقت بالا رود و وقت رجوع قراقر کند و در ینقسم گاه باشد که قولنج افتد علاج بتدریج ملین
درد دوده را برگردانند و اگر بزود نگردد آب گرم بریزند و در آبزن بنشانند پس از روین صاد
برین خصیه دکش ران و عانه نهند مصطکی و انزروت و کندر و جوز سرو و برگ سرو و اقاقیا و گلنار
و مرو دم الاخوین شب و یمانی و حضض و اهلیله و صبر جمله را برابر کوفته بیخته بسرشت ماهی شرقی در آب
عنب الثعلب گداخته و برانه کشیده بگذارند و برفاده هموار بر بندند تا محکم شود تا سه روز بسته
دارند و مریض بر پشت باید که خفته باشد و بعد سه روز برخیزد و برق دبگرد دارد هر چه مضر بود
اکلا و شربا و عملا پرهیزند و پیوسته جوارش کمونی بخورد و ملجا میکه پایین کار مخصوصیت بسته
دارد **قسم دوم** در قیلة الشرب و نشان وی نیز عسر جوع ست اما بی قراقر و همین
فرق میکنند در معانی و علاجش همانست که گذشت **قسم سوم** در قیلة الریح و نشان وی
آنست که بآسانی بالا رود قراقر شدید کند و علاجش چیزهای باد شکن دادنست و از باد
انگیز پرهیز انیدن و منفذ را بسته داشتن **قسم چهارم** در قیلة الماء و نشان او آنست که
کیس خصیه سنگین و آبناک نماید و هیچ حیله بالا نرود و علاجش تنشف آب آنست بدانچه در استسقای زقی
گذشت و اگر سود ندهد بزل کنند بطریقیکه معروفست **قسم پنجم** در قیل که قرو اللحمی گویند و نشان
او غلظت و صلابت و تمدد دست که در کیس خصیه محسوس شود نه جرم کیس و همین فرق میکنند
درین و در ورم صلب خصیه علاجش تنقیه سودا است و هم بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت بردا
فصل ۲ در فتق مراق البطن و فتق الاربیه باید دانست که گاه باشد صفاق از جای نا بالا شرف

یا فوق از آن پاریده شود و مراق سالم باشد پس آنچه تحت صفاق ست از صفاق
بالاتر آید و مراق را از آنجا بلند نماید و همچنان گاه باشد که در محل اُربیه یعنی کش آن
شق در صفاق افتد و در آنجا نتوء پدید آید و فتق البطن و الاربیه بیشتر زنان را شود علاجش
ربط آن محل ست بر فائد ثقیل و عضا محکم و ادویه و پرهیز همان ست که در قیل گفتیم و بدانند که این مرض
به نمیشود و تدبیر زیاده برین نیست که زیاده شدن ندهد **فائده** در ابتدای اقیل و فتق
داغ دادن بسیخ گرم انگشتان هر دو پا را نافع گفته اند و همچنان رگ سبطر که در بیخ ناخن انگشت
است از دست مخالف علت داغ دادن **فصل ۳** در نتو السره و اگر یوم ولادت شده باشد
بسبب روایت قطع ناف یا آسیبی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بربط رفائد و جراحان
اما چون مستحکم شود به نمیگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق آنجا باشد یا از
اختناع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقاء زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی می
شود یا از روئیدن گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست و گرد آمدن
خون آنجا نشان فتق برگشتن فرد نیست عند الغربا و اقتریا فی قراقر و نشان رطوبت
ثقالت و نشان باد لین لمس از دیاد و نقصان نتواز باد انگیزد و کاسر باد و نشان
گوشت شدت صلابت و بودن بر یک حالت و نشان جمع خون رنگ تغیر یا سیاه نمود نست
علاج آنچه از فتق باشد گذشت تدبیرش و آنچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقاء زقی
و طبلی گیرند و آنچه از روئیدن گوشت باشد تعرض نکنند و آنچه از اجتماع خون باشد
زلو بران چسپانند و ادویه قابض که دهن رگها به بندد و در رعاف کریافته ضماد سازند تا
باز برنیاید **باب ۲۲** در امراض که بزنان مخصوص است **فصل ۱** در عقر یعنی حمل نگرفتن و
سببش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب ساذج یا مادی علاجش حسب

سه زیرا که دهان به قطع می افتد و دران خطر ست ۱۲

سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد و خونست و دلیل برودت
رقت و دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی فرجست و قلت حیض
و دلیل رطوبت سیلان رطوبت است از رحم و همچنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه
حمل نمایند و آنچه مادی بود از لون رطوبت مسائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط
فربهی بود و علاجش تهزیل ست و اگر افراط لاغری بود و علاجش تسمین است و اگر حبس حیض
بود و علاجش ادرار او و اگر ورم رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت وی بود و علاجش قرع سبب
و هر یک ازین و محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی
انتفاخ عانه ست و ظهور باد از فرج وقت جماع با آواز و علاجش کسر باد ست و محجمه عانه
نهادن و روغن بید انجیر بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و بگوشت چلو غذا
کردن و اگر وقوع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلب یا تلق یا ثولول و مانند آن هر چه
مسد فم او شود و علاجش ازاله سبب ست چنانچه بیاید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند
اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی درد رحم ست
وقت جماع و تدبیر میلان رحم می آید و اگر مو خارجیه بود چون بسرعت برخاستن زن بعد از
و حرکت عنیف و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود و علاجش منع سبب فائده
گاه باشد که عقر از جانب مرد بود و در صورت علاج مرد باید کرد و فساد مزاج منی
دریافته و بر حقیقت عضو مطلع شده گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود
با نخاصیه مشابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند عقر حقیقی باین ست که این را علاج نیست بجمله
امتحان غیر حقیقی که از مرد ست یا از زن آنست یعنی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که در
آب ایستد و ته نشین نشود عقر از صاحبش باشد بیان ادویه که با نخاصیه یاری بسیار دهند

احتبال پیراده دندان فیل یک مثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل از ان
نوشانند دیگر پنیر مایا خصوص که پنیر مایه خرگوش فرزجه نمایند متصل بپاک شدن حیض
وعنقریب مجامعت نمایند **فصل ۲** در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سببش یا از امور
خارجیه بود یا نفسیه یا بدنیه و علاجش منع سبب کافیست و تفصیل اسبابش و عقر چونیکه این
هر دو متحد الاسباب اند در اکثر **فصل ۳** در عسر ولادت تدبیر وی حسب تقاضای هوا و حال پوشیده
نیست و طریق صواب و حق جبلی خاصه آنانکه ولادت آنها العسر باشد آنست که نه ماه هشتم
نوشیدن شیر شروع کنند بقدر هضم و قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب
گرم بروی ریزند و در آبزن نشانند و تدهین نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع
بحضور قابله و پیش آزین باید که از بول و غائط خود را خالی کند و از آب سرد و سرد بهائی دیگر و
ترشیها احتراز کند و بر درد صبر نماید و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر پائی زور کند و قابله روغن بادام
یا روغن کتان و لعاب تخم کتان نیمگرم بر فرج رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید و ذکر ادویه که
بالخاصیه عسر ولادت را میسر سازد سنگ مقناطیس قطعه کلان در دست چپ بندد دیگر بسد
بر زانوی راست بندند دیگر دارچینی خورانند اگر حلتیت با چند بید مشک آمیزند و بدهند
زود اثر کند اما اگر حرارت نباشد توان داد دیگر پوست خیار شنبر چهار مثقال نرم بکوبند
و بپزند و بشربت بنفشه یا بخود آب آمیزند و بخورانند مجربست و حوامل را عطر یابند بسیار نباید
شمایند خصوص وقت وضع که قطعاً مجوز نیست **فصل ۴** در احتباس مشیمه و موت جنین نشان
موت جنین آنست که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند و علاجش مبادرت
در اخراج ست باید که مشکطرا مشیع و پرسیاوشان و هیل هر یک سه درم ترس لوبینه هر
یک دو درم بکوبند و باوه مثقال نبات نوشانند و عطسه آورند بشمایند کندش و شوینیز و جزآن

چون عطسه آمدن گیرد بهن و بینی آن بگیرند تا قوت عطسه درون افتد و مدد دهد و اگر پوست
مار و سرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند و دود آن برحم رسانند زود برآرد و دیگر هیچ حیله
برنیاید قطع جنین باید کرد و قوابل که باین کار مخصوص اند میدانند طریق آنرا **فصل ۵**
در اجتباس نفاس و تدبیر وی از اجتباس حمث جویند بیان ادویه که در رحم را که بعضی زنان
را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و برحم رسانند دیگر شیر خر نیم گرم کنند و آب دست
نمایند دیگر سم استر و خرد و کنند دیگر آب صعتر نوشانند دیگر طبیخ خبازی نوشانند و به رحم
رسانند دیگر اگر هیچ دوا سود ندهد تواند داد پوست خشخاش یعنی کوکنار در آب تر نمایند قدری
ازان بنوشانند **انتباه** گاه باشد که باسقاط حاجت می افتد و ناضرورت نبود از ارتکاب این نشاید
خصوص بعد ظهور حیات و تدبیر اسقاط اینست فتیله از کاغذ بافته بدهن رحم گذارند و اگر این
را بقطران یا آب حنظل یا بطبیخ اویا بزهره گاو آلوده باشد قوی تر باشد دیگر انگزه نیم درم
سداب خشک سه درم مر یک درم بکوبند و بطبیخ اهل دهند صبح و شام این یک شربت و غذا نخود
آب باشد دیگر تریاق اربعه مجربست و هر چه در اخراج میشمه جنین میست نافع و هنگام اسقاط نخست
استحمام و تدهین شکم بروغن بید انجیر و شراب امراق چرب لازمست بعد مسقطات بکار بستن پس از
اسقاط منقل و خرون تبخیر کند برحم تا خون سایل شود و غلیظ گردد **فائده** هرگاه خواهند زن
باز گیرد تدبیرش این ست که بعد از جماع زنرا جهیدن فرمایند هفت بار پانه بار و فور ابر خیزانند بعد
ازان عطسه آورند و سر قضیب بروغن کنجد آلوده جماع کردن منی بلغزاند دیگر فلفل بعد
جماع بر داشتن دیگر سرگین موش باشهد فرزجه ساختن دیگر که تمام عمر مانع آید سیر گین فیل خشک
کنند و باشهد بخورانند زن را **فصل ۶** در رجا و این مرضیست مشابه بحمل و
فرق درین دور حمل از تجاوز هنگام حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست

بزنان و بچگان فرق در رجاء و اسقاط بر ماهر آن بالجمله صلابتی که دریں جا مے باشد
از همه فارق ست و بیش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش می آید و اگر انصباب خلط یا تولد
ریح بود در عقر گذشت اگر تولد صوتے ناقص بود در رحم جهت تنقیه آن زن فقط و تدبیرش
اسقاط آنست بمسقطات حین فصل در کثرت طمث یعنی از اوخون حیض و آنچه در غیر ایام معتاد
مسمی ست باستحاضه و بیش اگر بسبب خون بود آثار امتلا پیدا بود و علاجش تقلیل آنست و اماله
بربط تنقیه و منع حجامت زیر آن و بعد فصد جهت تخفیف قرص کهربا دهند و بشافه ممسک بروند
و اگر رقت و حدت خون بود آثار صفرا پیدا بود و علاجش تنقیه آنست و تغلیظ خون
و قرص شافه که در موی گذشت بکار بستن و صندل برعاء طلا کردن و اگر کثرت مائیت
بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیه و تجفیف ست و اگر حدت و کثرت
سودا بود و سیاهی خون یا کمودت یا خضرت آن گواهی دهد علاجش تنقیه سودا است
بفصد و اسهال و اگر بواسیر الرحم یا قروح آن بود تدبیر آن توان کرد و اگر انخراق
رگهائے رحم بود از عسر ولادت تدبیرش از قروح و شقاق رحم جویند و اگر زوال
بکارت بود علاجش در شراب قابض نشانیدن ست بطبیخ قابضات قبل شستن و بروغن
گل چرب ساختن و خاکستر درخت انگور بر حرقه نهادن و رفاده مانند بزوج بستن و فاد زهر با
دوغ سائیده دادن و شقاق رحم را مرهم تدارک کردن فصل در قروح و جروح رحم و نشانهائے
آن از دم و وجع ست خروج دم فقط یا خون فقط یا بزر و بهم آمیخته بالجمله قرحه بے ریم
نباشد علاج آنکه جراحت ریم کرده باشد و نفعی نبود فصد کنند و اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا
دهند و حقنه فربه جهت بکار برند و اگر جراحت ریم کند یا ورم سرد بود قرحه این باشد تدبیرش
حقنه بر رحم کردن است بروغن گل و روغن بنفشه و آب شکر بهم آمیخته تا چرک پاک شود و بعده

مرهم باسلیقون بروغن گل حقنه نمایند تا نغز کند و اگر قرحه در عنق رحم بود فرزجه دویه
مذکوره کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر جوشیده به صوف یا پنبه
حمول کردن و تنقیه رحم نفع تمام دارد و عند شدت وجع افیون و زعفران بشیر
زنان حمول سازند **فصل ۹** در شقاق رحم نشان او از دیاد وجعست وقت جماع و
برآمدن ذکر خون آلوده خاصه اگر در عنق بود علاجش بمراهم که در شقاق مقعد بکار آید کنند
و مرهم باسلیقون یا پیه بط و روغن بنفشه نفع تمام دارد **فائده** گاه باشد که بسبب ولادت
یا ازاله بکارت جائیکه در میان دو بر و قبل و افتست بشگافد علاجش مرهم از مغز
ساق گاو و موم سپید و پیه گرده بر کنند و سنگ جراحت کثیر المقدار سایند بر فاده
نهاده بربندند تا بعضو ملتشق لاصق شود و از هر چه منصر باشد پرهیزند **فصل ۱۰** در حکه رحم و
علاجش بعد تنقیه برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و بمثلث یا شراب
یا سرکه آمیخته حمول ساختن ست بصوف و روغن گل و بنفشه مالیدن و حکه البقل را
نیز تدبیر همان ست **فصل ۱۱** در بواسیر الرحم و وی همچون بواسیر مقعد بود و
علاجش همانست که در بواسیر مقعد گذشت **فصل ۱۲** در ثور الرحم و وی بمس معلوم شود و
باشد که خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل ست و مرهم بیضداج مالیدن اگر ثور در عنق بود
و در رحم حقنه کردن اگر ثور غائر باشد **فصل ۱۳** در ناسیل رحم و این نیز بمس معلوم شود
علاجش فصد و اسهال سوداست و بطبیخ بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان آبزن ساختن و مدام
قبل شستن **فصل ۱۴** در ناصور رحم و وی قرحه مزمن ست و تدبیرش گذشت
فصل ۱۵ در سیلان رحم یعنی برآمدن رطوبت از رحم و علاجش تنقیه و تجفیف ست
بمراعات حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۶** در سیلان منی زنان و فرق

در رطوبت و منی آنست که رطوبت با عفونت باشد و منی سپید تر و با قوام تر از نسبت رطوبت بود و علاج وی همان است که در سیلان منی مردان گذشت **فصل ۱۷** در احتباس طمث یعنی بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود نشان وی سخافت بدنست و مبرز آن از لوازم وی علاجش افزودن خونست با غذیه مقویه اگر غلظت خون بود بسبب برودت یا مخالطت خلط غلیظ تقدم اسباب وجود آثار بر دیده باشد علاجش تنقیه اخلاط غلیظ است و استعمال ملطفات شربا و بخورا و اگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن حرارت ست یا برودت یا یبوست و حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد و اگر موجب انسداد اندمال قروح رحم باشد علاج نپذیرد لیکن جهت امن از آفات کثرت فصد ریاضت و تقلیل غذا لازمست و اگر رتق بود ذکر رتق می آید و اگر فربهی مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تهزیل است و اگر انحراف رحم بود تدبیر میلان وی نمایند **فصل ۱۸** در رتق (بفتح را و سکون تا) وی آنست که چیزی زائد در فم فرج یا مابین فرج و فم رحم یا بر فم رحم پدید آید اول مانعی دخول قضیب است و ثانی مانع دخول تمام و ثالث مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را (بضم حا) و علاجش استکاریست **فصل ۱۹** در نتوء رحم یعنی بروز رحم و نشان خروجش آنست که در عانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید و گرانی و رعشه افتد و در فرج جسمی نرم محسوس شود و علاجش آنست که اول تنقیه امعا کنند بحقنه و تنقیه مثانه بمدرات بعد روغن زنبق یا گل بگیرند قدری روغن حلوق و قدری غالیه در آن آمیزند و نیم گرم در رحم چکانند و بر آن پنبه بالند پس بر پشت خوابانند و رانها بر وارند بنوعیکه کشاده باشد و بهم نه پیوندند دایه را فرمایند تا از مرغزی کرده ساخته و بطبیخ قابضات که در شراب مطبوخ باشد تر کرده و در سحق اقاقیا در سک

در انک آلایند بوساطت آن رحم را بردارند پس آن کردبه همانجا بدارد و بر فائده دیگر
فرج را محشو سازد و بعصابه بر بندد بنوعیکه الیق بود پس بر عانه و نواحی فرج
قابضات ضماد نمایند و بر کمرگاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و بکند و تا سه
روز باید که بر همین هیئات بماند و از هر چه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و بپوست عطریات
بویند و روز سوم برخیزد و آن کردبه دور کرده تجدید نمایند و مربوط العصابه مشی کنند برفق تا
خاطر جمع شود **فصل ۲۰** و میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی دوی بمس اصابع معلوم میشود
قوابل را و ایضاً وجع در وقت جماع لازم آنست و باشد که زحیر آرد و بول و غایط حبس کند
علاج اگر بسببش امتلا و امتداد رگها بود از خون فصد صافن کنند از محاذی شق مائل و
اگر بقبض بود از اصابت برد در آبزن مرطب نشانند و روغن بابونه و پیه بط مالند و
اگر انصباب رطوبات بود بر رحم حقنه نمایند با پارچات و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود
قابله را فرمایند که بانگشت راست کند بعد تمریخ قیروطی یا شحوم بر انگشت تا اذیت نهد **فصل ۲۱**
ورم رحم سببش اگر ماده حار بود نشان وی تپ حاد است و تواتر نبض و نفس و فساد معده و دماغ
و ظهور وجع در عانه یا قطن جب و قوع ورم در مقدم رحم یا موخرش و حاصل تیس اگر هر دو جانب بود
علاجش همان است که در ورم مثانه گذشت چون ریم کند و بشگافد تدبیر قرحه رحم کنند و اگر بلغم بود
وجع نواحی عانه مع الثقل پیدا بود علاجش قی است و آنچه در ورم مثانه گذشت و اگر سودا
بود نشان وی ظهور صلابت و میلان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سودا
است بفصد و اسهال و استعمال مراهم و شحوم ادهان زرقا و حمولا و طلاء و تطبیخ قنبت و خطمی
آبزن ساختن شبا روزی دو بار **فصل ۲۲** ورم بیله رحم و ورم چون پخته شود و سر نکند
دبیله نامند علاج اگر ورم بود بشگافد تا ریم بر آید و اگر ورم قعر بود مدرات

ـــــ ۵ سماء انجبین و طبیخ افتیمون و کلقند و جز آن برفق و بهر فعلت ۱۲ طب اکبر ۱۲

نوشانند و او و بیه مرخیه ضماد نمایند و همین تدبیر ملازم باشند و اگر دیر کشد انجیر و خرول
جوشانند و بطبیخ او حقنه رحم فرمایند و جرم اینها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و
بعد انفجار به تنقیه ریم و اندمال کوشند چنانچه گذشت **فصل ۲۳** در سرطان رحم و این اکثر
عقب ورم گرم رحم افتد و نشان او صلابت و حرارت و ضربانست و درد تا حجاب سینه برآید
و پشت پائے متورم شدن و هرچند ورم مذکور دوا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد
باصلاح همی کوشند باستعمال مرهم در و نشان و فرزجه و جز آن و مرهم سهل خاصیتے عجیب دارد
و جهت تنقیه دوا گاه گاه فصد اسهال لازم است و اعانت بتدبیر طبیب واجب **فصل ۲۴** در خناق
رحم و این مرض مشابه است بصرع و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب نمی افتد اما
بیهوشی مفرط میباشد که هرگز چیزے نمی شنود علاج در حالت مرض تدبیر همانست که در غشی
و صرع گذشت الا آنکه چیزهائے خوشبو قطعاً بنویانند بلکه گرد و مقل بیش نمی بسوزند
و عطریات در رحم مالند و دغدغه کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصه اگر عدم جماع و ترک
منی باعث بوده باشد نفع تمام بدهد و آنجا که حبس طمث موجب بود فرفیون و فلفل حمول سازند
و در حال افاقت حسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد **فصل ۲۵** در اجتماع آب در رحم و نشان او
احتباس حیض است و ظهور شبیه باستسقاء زقی و باشد که گاهے رطوبت از رحم بالا آید علاجش
تنقیه است و مدرات و اول آنچه از بهر استسقاء و سیلان رحم گفته شد کار بستن و جوع و ریاضت
نفع تمام دارد و گویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر دارد **فصل ۲۶** در نفخ رحم و نشان او
انتفاخ عانه است مع الوجع و از زدن و ست چون آن و از طبل بر آمدن لهذا بعضے در تعریفش گفته
اند حالتیست شبیه باستسقاء طبلی علاج تنقیه بدن و کسر باد نمایند بمقیئات حقناً و فرزجه و ضماداً
و تکمیداً و آبزناً و هرچه در طبلی ست و بنجا بکار آید **فائده** عذلیطه و ابهر و عاقرقرحا

بزنان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همان سب که در مردان گفته شد **باب ۲۳** در امراض
ظهر و اطراف یعنی آنچه به پشت و دست و پاے تعلق دارد **فصل ۱** در حدبه و آن زوال
فقارست بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که بقدام بود حدبة المقدم به تقصع
نامند و آنرا که یمین یا یسار باشد التواء خوانند اما حدبة المؤخر نامی علیحده ندارد
و حدبه حقیقی همین ست و اسباب حدبه مطلقا پنج ست یکی ورم عضله نواحی فقار دوم
ریح غلیظ که زیر فقار بند شود سوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار نافذ شده اضار نماید
چهارم تشنج رباطات مذکور پنجم سقط و ضربه اما آنچه سببش باد غلیظ باشد مسمی ست بریاح
الافرسه بالجمله علامت ورمے تقدم وجع صلب ست مع حمی حاده و علامت باد شدت وجع
ست بی تپ و علامت رطوبت سپید بی نبض ست و تقدم تدابیر مرطب و علامت سقطه و ضربه
ظاهر ست علاج درد پشت فصد قیفال کنند و حسب حاجت ضماده استعمال نمایند و همه آنچه تدبیر ورم ست
بعمل آرند و در ریحی آنچه بریح الکلیه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که بریحی
و در تشنجی آنچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطے مهره را بجا آرند و اگر فرو رفته
باشد بجذب فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع زفت و مقل با قدرے عاقرقرحا سرشته و اگر
بیرون سو باشد بر دو آن بپیدو و بهر چونکه بود بعد رد او دو به قابضه ضماد نمایند جهت محافظت **فصل ۲**
در وجع ظهر یعنی درد پشت و سببش اگر وقوع سوء مزاج ساذج بود در پشت نشان او
احساس سردیست و در دبی ثقل و انتفاع از سخونت علاجش تسخین است اکثار و
ضماداً و اگر تولد بلغم بود دران یا انصباب دی بران نشان او وجع مع الثقل ست
پس تقدم تناول چیزهاے بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد حدوث آن عقب
غضب و تعب و جز آنکه تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشند و علاجش تنقیه است و استعمال

النفع اما در آنجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات در اکثر کفایت کند بی تنقیه
واگر تداخل ریح بود در ظهر نشانش همان ست که در انصبابی رفت الا ثقل که درین
نباشد یا کمتر باشد اما در اکثر درد مثل بود و علاجش نیز همان ست زیرا که اصل این باد بلغم
ست و اکثر ثقل جماع بود علاجش ترک جماع ست و تدهین پشت بروغن گل و سورنجان و
اگر کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را و اگر ضعف کلیه بود علامت و علاج او گذشت و اگر امتلای
رگ پشت باشد از خون نشان وی آنست که از ابتدای فقره پشت تا قطن درد
کند و ضربان و علاجش فصد باسلیق و نابض ست و تبرید شربا و طلا و اگر بمشارکت
رحم بود چنانچه بعضی زنان را وقت آمدن حیض میشود جهت فراغت نیامدن حیض
علاجش ادرار حیض ست و تدهین پشت بروغن گل **فصل ۳** در وجع خاصره و اسباب و علامت
علاجش از وجع ظهر جویند **فصل ۴** در وجع المفاصل یعنی در بندگاه و عام ست که این
درد با ورم باشد یا بی ورم بالجمله آنچه در مفصل سرین افتد وجع الورک نامند و آنچه
از درک چیزی و در پای فرود آید عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل کعب یا در انگشتان پای
افتد نقرس گویند و این بیشتر در ابهام پا شود اما آنچه در مفصل اطراف افتد نامی علیحده
ندارد و باسم مطلق که وجع المفاصل ست مسمی ست و چونکه سائر اقسامش در اسباب و
علاج متحد اند تدبیر کلی نوشته می آید و بعضی امور که مخصوص اند اشاره بدان کرده خواهد شد
بدانکه سبب وی اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی آنست که بتدریج
حادث شود و ثقل و ورم هیچ نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن
گواهی دهد علاجش تعدیل ست شربا و طلا را اما سوء مزاج رطب سبب
وجع نمی شود و اگر کثرت خون بود نشان او حمرت عضو ست و تمدد و ضربان و علاجش

فصد ست از طرف مخالف اگر علت درد از یکطرف بود و الا از هر دو طرف و ایضاً
اگر علت درد باشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد باسلیق و هر چونکه باشد خون
وافر گیرند بعده حسب حاجت تلیین شکم کنند و اشربه معدله دهند و در ابتدا و ترا بدست روا دعا
طلا نمایند اما بعد فصد و عند شدت درد مخدرات نیز بیفزایند و قرب نهار خبات
ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل و بابونه
بکار برند ضماداً و نطولاً اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در و آثار صفرا نیز پیدا بود
چون شدت وجع و حرقت و جز آن علاجش نیز فصد ست و تلیین اما درینجا باخراج خون
کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات اصلا درینجا
نشاید و سکنجبین درین هر دو انفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر صفرا بود آثار صفرا
پیدا بود و علاجش تلیین و تعدیلست و قی نفع تمام دارد و بفصد حاجت نیست و میدانند که از صفرا
صرف وجع المفاصل نادرست که پدید آید و اگر بلغم بود نشان و کثرت ثقل ست و دیگر آثار
برودت و علاجش قی ست و اگر کفایت نکند بمنضج و مسهل پردازند بکار بردن و بعد تنقیه تام
مدرات حار دهند و درینجا هیچگاه رداع صرف و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سوداوی بودن نشان
او کمودت اونست و قلت وجع و تمدد و کثرت صلابت ورم و علاجش فصد ست و تنقیه
سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید مراهم ملینه **فائده** چون فصد کنند رگ سیع زنند پس
اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر بگیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً بند کنند و بتلطیف ماده
کوشند بعده بفصد پردازند و اگر ریح بود نشان او انتقال درد و شدت تمدد ست و
علاجش گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوراد نست و روغن گل مالیدن و بتنقیه بلغم و
تجوید هضم متوجه بودن و نوعی ست از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آزادی شکند و فاسد سازد

مسمی ست بریح الشوکه و تدبیرش اخراج خون و تنقیه صفراست تنبیه وجع المفاصل
که از مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع اقسام نافع
ست اکلا و طلا خصوص در بلغمی لیکن باید که چون بخورند زیره و زنجبیل آمیزند تا معده را ضرر
نرسد و در اثنای اکل او مفاصل را بموم روغن چرب دارند تا عضلات مفاصل را
آسیب نرسد ذکر ادویه مسکن وجع سورنجان سپید و نبات مسکی گوفته بیخته ریزه رسم آب
سرد بدهند دیگر کشنیز خشک سه درم با همچند شکر بدهند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم
با همچند شکر دهند دیگر اسبغول در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه
با سرکه طلا سازند فائده اگر از استعمال روادع و مخدر در نقرس و جز آن اختلال دماغ پدید
آید باید که آن دوا را از دوا از عضو بردارند و بطبیخ بابونه و خطمی تطییل نمایند بران عضو تا ماده
از دماغ بمحل خود باز گردد و بر گاه در وجع الورک و عرق النسا دوا سودند بدماغ دهند
ورک درد جهش در شتالنگ در عرق النسا ورگ عرق النسا کشودن در عرق النسا نیز
نافعست و نشان این رگ آنست که گره دار باشد و احوط در رواع آنکه تسخ آهنی گرم
کنند و بالاتر از شتالنگ بهشت انگشت داغ دهند در عرق دیگ داغ بر بیخ خنصر و بنصر
پشت پا دهند خط مانند و استعمال چوب چینی بشرایط محافظت اثر تمام دارد در ازاله همه امراض
مفاصل و غیر آن **فصل ۵** در دوالی قسمی آنست که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود
علاجش تنقیه سوداء و بلغم ست و بعد فصد اسهال و قی رگهای مذکور را فصد کردن تا از ذات
آن ماده بر آید و پس از ظهور خفت سپید مضیه بر ساق طلا کنند یا بر بندند باعتدال تا ماده
دیگر نیزد **فصل ۶** در درد ارافیل و آنست که پای مریض چون پای پیل نماید علاجش نیز همان که
بدوای گذشت و اگر شدید بود متعرض نباید شد **فصل ۷** در وجع العقب یعنی درد پاشنه و سبب

اگر زخم بود مرهم نهند و اگر ضربه یا سقط بود مایشا و گل ارمنی با آب یا گلاب نهند و آب
سرد ریزند و باشد که حجامت کنند و اگر فشار دون موزه بوده بند بیرش نیز همین ست و اگر
از ضباب مواد بود اگر باده خونست فصد و اگر دیگر ست قی و اسهال باید فرمود و در حار روغن
گل و در بارد روغن بابونه و فرفیون و قسط مالند **فصل ۶** در وجع کف الرجل و این
مرضی ست که کف پای درد کند و پا نهادن متعسر بود و علاجش عدس در سرکه پخته مضماد کردنست
و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند **باب ۲۴** در حمیات یعنی تبها و این سه گونه باشد
حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی **فصل ۱** در حمی یوم و این تبی ست که بروح تعلق دارد
اصالة و در اکثر بیک روز زائل میشود لهذا بدین نام مسمی ست و وی حسب باسمی
مخصوص ست چنانچه غمی و همی و فزعی و فکری و غضبی و فرحی و سهری و قشعی و تعبی
و استفراغی و وجعی و غشی و جوعی و عطشی و سدی و استحصافی و تخمی و ورمی و شمسی
و ماری و غذائی و دوائی و نکاحی و نزلی و شرابی و زجری و مغنی هر یک معلومست
و هر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تب می آرد پس اگر
تعلق حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبعی تب را نیز بهمان روح منتسب
سازند چون حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبعی و از ظهور ضربین در روح
ازین ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته و علامت حمی یوم علی
اطلاق آنست که حرارت او یکسان بود غیر سوزان بمثابه حرارتی که از ریاضت
میشود و از آثار عضی و دقی معرا بود و در اکثر بیک شبانروز منقضی شود بشرطیکه
متعلق بحمی دیگر نشود و علاجش ازاله سبب است هر چه در خوردی بود و بدانند که درین
تب از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضا استفراغ نفرمایند مگر در سدیکه سبب امتلا

بود و در استحصافی که مع ذلک بلین و تملی باشد و در تحمی که هنوز ثقل موجود باشد و در
ترلی که از حار بود و پوشیده نماند که دلک و ریاضت معتدل و استحمام در استحصافی نفع
است و در سدی نافع استحصافی آنست که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد و سدی
آنست که در عروق ضیقه ده بند شود اما تشقی آنست که از ترک ریاضت یا ترک استحمام و
مانند آن هرچه محلل فضول باشد واقع شود خواه بسبب انجا مدیانه و زحیری اگرچه همچون دیگر
امراض نیز خالی از آن نیست که احداث اتپ مذکور بوجع میکند یا باستفراغ اما تخصیص او
بذکر تحلل بنا بر کثرت وقوع آن باشد یا بنا بر اتفاق فصل ۲ در حمی خلطی و چون خلط چهار است
بچهار قسم این قسم منقسم شده قسم اول دردموی یعنی خونی و این دو گونه است یکی آنکه خون
گرم شود فقط و افزون گردد و تپ آرد بی آنکه متعفن شود دوم آنکه متعفن شود و این
تپ را علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی ست سوناخس نامند و نشان این
تپ از آثار غلبه خون یا عفونت آن و ایضا از ناگسیاریدن تپ و نیامدن عرق پوشیدن
نیست و در عفنی تعفن و بول و براز لازم ست و کذلک همه اعراض در توران بود نسبت
سوناخس و علاج این تپ اخراج خونست بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حسب حاجت
تبطیه و تصفیه کوشیدن بالجمله افراط بتر بلید درین تپ منع ست تا به بشر غیر منجا مادو
در سوناخس خون هرچند بیشتر گیرند بهتر ست و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در
خون باشد تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و هرچه
ملین طبیعت ست باید داد و هرگاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز
بقدر بیست درم بستانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین آمیزند و
بدهند و آنجا که سرفه باشد دادن حموضات ضرر دانند لعاب بهدانه و اسبغول باید

آمیخته و شربت بنفشه لعق باید کرد و اگر عوض حموضت چیزی دیگر دهند که هم تپ را
نفع دهد و سرفه را نیز مضر نبود بهتر باشد و درین تپ عناب خیسانیده یا جوشانیده آب
وی بحرارت نوشانیدن و مداومت بر آن نمودن اثر تمام دارد خاصه آنجا که تغلیظ
مطلوب باشد و آب خل فقط در تصفیه خون کفایت دارد و آب او نیز نافع تر است و
سرفه را هم بسیار مضر است قسم دوم در صفراوی مفرد و مرکب و نشان صفراوی و غیره در مقدمه کتاب
گذشت و درینجا باید دانست که اگر ماده صفراوی داخل رگها عفن شود تپ لازم میباشد و یک روز
درمیان اشتداد میکند و این را غب لازم میگویند پس اگر ماده مذکور در رگها حوالی دل و
معده باشد عوارض مشتد باشد و این تپ را محرقه خوانند و اگر خارج رگها عفن شود غب
دائره نامند پس آنجا که ماده صفراء خالص بود غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود و ترکیب او
شدید باشد امتیاز بینهما نتوان کرد غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب بشدت نبود شطر الغب
خوانند بالجمله خالصه دائره است که یکروز آید و یکروز نه مگر آنکه دو غب جمع آیند و خاصه
غیر خالصه دائره است که یکروز بشدت آید و دوم روز بتخفیف اندکی تغیر پدید آید اما شطر الغب
که هر دو ماده اش خارج عروق عفن باشد خاصه ویست که روز اول تپ بلغم پدید آید و
روز دوم هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی زیرا که بلغمی هر روز نوبت کند و صفراوی یکروز درمیان
و اگر هر دو داخل عروق باشد آثار هر دو لازم بود و مع ذلک یکروز درمیان تغیری اندک
پدید آید و اگر صفراء داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز
آید و درینجا نیز یکروز درمیان اشتداد آثار لازم است کما لا یخفی و این هر سه نوع بشطر الغب
غیر خالصه مسمی است و اگر صفراء خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی
یک روز درمیان آید و روز نوبت صفراء عوارض اشتداد تمام نماید و این

نوع بنظر العب خالصه موصوفست فائده عنب خالص لازم زیاده از یک هفته
وعنب خالص دائر زیاده بر هفت نوبت که دو هفته باشد نمیماند بشرطیکه سوء
تدبیر نشود علاج ظاهرست که ماده صفرا محتاج تبرید و ترطیب و مقتضر تنقیه اگر
طبع قبض باشد لیکن باشد که در آنجا ماده داخل رگها بود افراط در تبرید نشاید کرد
و نضج ماده بیشتر مراعات باید نمود مگر در محرقه صفراوی که تبرید کثیر مطلوب ست
تا باق بآنجا مد الا در محرقه که ماده دران نسبت بحرارت غالب تر باشد که درینجا
نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و درین تپ
اگر خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوزست خاصه و قتیکه ماده
داخل رگها بود اما جرائی که درد موکند بفصد درینجا نتوان کرد و خون باید گرفت
اما کمتر اول از نضج صفرا و منع از فصد در صفرا که گفته اند بر تقدیریست که صفرا خالص
بود و خون غالب نباشد و باشد که حمیات دائره اگر ممکن شد بار و نوبت غذا نباید داد و هر گاه ریا
دلزه آغاز کند سکنجبین در آب گرم باید خورانید تا باشد که صفرا القی برآید و اگرچه نه برآید
بقوت تهوع البته تحلیل بیابد و لرزه ساکن میشود و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند و
پایها بمالند تا بقیه حرارت از سر فرو کشند و سکنجبین درینوقت نیز موافق ست و استفراغ حسب
میل ماده درینوقت باید کرد مثلا اگر با غثیان بوده ماء العسل بنوشد و قی فرمایند و اگر با قرا فرا معا
بود مسهل دهند و اگر با تقاضای بول بود و فراغت نیابد ملدات انوشانند و اگر با ندا و یوست بود و
عرق خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا که میل ماده بهیچ جانب نبود مسهل اوفق ست و تبهای گرم اولی تر
که ترنجبین ندهند مگر همراه آب انوره یا تمر هندی تا که کار از آب فواکه کشاید چیز دیگر دادن نشاید بجز
بلین مبارک و آنجا که صفرای خالص بود پیش از نضج مسهل نه هند بلکه بلین هم ندهند مگر آنکه ماده پخته بود هر

چونکه بلغم بیشتر بینند تبرید کمتر کنند مگر آنکه بلغم با که در آنجا بحر بتبرید نیاید کرد و بالجمله علاج تپ
تا جنس و فصل و قوع و ترکیب کما حقه مفهوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب
بسیار نافع ست و سکنجبین همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط عرق
ست و رعاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطش متواتر و غشی و مانند آن و تدبیر هر یک از
محلش جویند با رعایت تپ و محافظت قوانین و نوعیست از صفراوی که درون گرم بود و بیرون سرد
این نیز مسمی ست به بیفوریا و نشان وی لزوم تپ ست و نوبت غب مشتد شدن و دیگر آثار
صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی دادن علاجش علاج غیر خالصه و سکنجبین با
گلقند نافع و نوعیست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از حمی
غشی گیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند بخورانند قسم سوم در حمی بلغمی و
مادهٔ وی اگر داخل رگها عفن باشد لثقه خوانند و این ماده اگر بلغم شور بود در عروق و
نواحی دل و معده باشد ایضا مسمی ست بمحرقه اما در محرقه صفراوی و محرقه بلغمی از ظهور آثاریکه
بهر ماده مخصوص شده فرق بین ست و اگر خارج رگها عفن شود نایبه نامند و مواطبه خوانند
اما لثقه لازم باشد و بی لرزه اگرچه فاتر شود لیکن محسوس نباشد فتور او نایبه هر روز یکبار و دیگر
فرو انگیزد و دیگر آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت دروی پدید
آید و هر چونکه باشد این حرارت بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آنست که ابتدا
بقشعریره کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض
آنکه برد شدید بود و نشان حلو آنکه برد دروی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از قشعریره
و برد و نا قص هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که دروی
زوفا پخته باشد و کشکاب که دروی قدری بادیان و نخود مطبوخ بود همچنین و کذلک

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته قی فرمایند و سکنجبین و آب گرم خصوص وقت
آغاز نوبت و سکنجبین و آب کثیر المقدار دهند و بعد چه بآسانی برآید بهتر ست مبالغه بتا
کرد و گاه گاه اینسو همراه گلقند خوردن دیو دینه و مصطکی خائیدن لازم دانند و بعد
نضج تام مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دو ابهر بلقند خائیدن و صحی پنجدرم
گلقند خوراندن و عقب ده درم سکنجبین عسلی نوشانیدن نافع ست بشرطیکه رفع قبض
مطلوب بود و اگر بول غلیظ و رنگین باشد فصد مجوز ست و آنجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین
نباید داد و بعد استفراغ قرص گل از تمام دارد و اگر نا نخواه کوفته بیخته با شهد آمیزند و
سه درم بدهند تپ بلغمی کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود و فرح گردد و غاریقون یک درم
با عسل یا مثقال عمل کنند و در لثقه بدادن منضجات و ملطفات چندان دیری که دزبا کنند
نتوان کرد و خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته نوعیست از حمی بلغمی که درون
سرد باشد و بیرون گرم و این را حمی القیالوس گویند و نوعیست از آنکه درون گرم
بود و بیرون سرد و این را حمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نائبه افتد و طریق علاجش
همان ست که گذشت فائده گاه باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد و صفراوی
و نوعی دیگر ست از بلغمیکه در وی حرارت و برودت معا محسوس شود و بظاهر و باطن و نوعی دیگر
ست که بر ظاهر و در باطن باشد و ظاهر بحال اصلی بود و لرزه باد و آرا قبلی حرارت و این هر دو نام
دارد و نوعی دیگر ست که در روز آید و در شب فرود آید و این را نهاری گویند و نوعی دیگر آن
ست و این را لیلی نامند علاج اینهمه تلطیف خلط ست و چنانکه گذشت قسم چهارم در حمیات
سوداوی و این نیز اگر ماده وی داخل عروق باشد ربع لازم گویند و نشان وی ورم
تپ ست و مع ذلک دو روز در میان داده مشتد شدن و اگر خارج عروق

بکسر را و سکون یای موحده و بیمین جهله ۱۲

بکسر لام و سکون یای تحتانیه و ضم قاف و واو و رای مهمله و یای والف حد آخر ۱۲

بود ربع دائر خوانند و بعد دو روز نوبت میکند و از آنکه روز اخذ وے بحساب روز
ترک چهارم روز ست ربع می نامند و برهمین قیاس نمایند اسامی این حمی را که تسمیه وے
باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر همه مسمی بالاول
و زیاده برین نیز مشهور شده است اما ربع کثیر الوقوع ست نسبت با خواتش و ربع از دو وجه
بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سوداے طبعی بود و تقدم تناول چیزهاے سودا افزاو
صفرا نبض برآن گواهی دهد دوم آنکه از سوداے غیر طبعی افتد و چون متحقق ست هر خلط
که بسوزد سوداے غیر طبعی میشود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی
و ظهور آثار هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوے با حرارت میباشد و
زود میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که
در پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست
که روز نوبت خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد و هر چه از حبس
میوه تر باشد و آنچه بادانگیز و هر چه گرم و خشک و آنچه ربع التعفن بود منع نمایند و همانا که در
نضج کوشند بچیزهاے مرطب غذا دهند و دوا دهند و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات و موسم فصد
فرمایند اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز ست اما پس از نضج مگر در صفراوی آنجا
که خون سرخ و صاف برآید نشاید گرفت البته و از آنکه این تپ دیر میکشد بمراعات قوت باید
کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سه ماه فصد اسهال کردن و خون اندکی گرفتن و رفد نوبت سه
گهڑی پیش از آمدن تپ مجمه بر سر زنهادن بسیار میکند ظاهر النفع ست **فائده** حمیات که ترکیب اقسام
کثیر اند و باهمی علیحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و از تپها آنرا بالاظام اند
مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ هنوز در بدن موجود

باشد که تپی دیگر گیرد و این ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تپ بگسارد و دیگر
تپ سر برآرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تپ معاً گیرند خواه ترک آنها معاً
باشد یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه نامند و علاجش تامل نمایند تحقیق
نموده و هرچه غالب باشد ازاله آن بیشتر مرعی دارند **فصل ۳** در حمی دق و وی آن ست
که حرارت غریبه با عضای اصلی خصوص بدل آویزد و رطوبت طبعی بدن را ثروع در فنا نماید و این
تپ تا که در ابتدا ست بحرق و یرانی خوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد و گدازش در اعضا افتد
ذبول نامند و چون ازین هم تجاوز کند و موی ریختن گیرد مفت و مخشف گوید و در نوبت
تدارک مشکل ست و علامت دق مفرد آن ست که تپ نرم لازم باشد و بعد خوردن غذا
برافروزد و نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و تناول طعام میل بقوت و عظم نماید و
چیزی در بول پدید آید علاج بترطیب و تبرید کوشند حسب حاجت باصلاح غذا
و ماء و هوا و دوا و شیر خر و دوغ درین تپ نافعست اگر با تپ دیگر یار نبود و طریق
شرب اینها از مطولات بجویند و در مرض بهما امکن بتقویت اعضای رئیسه کوشند مع مراعات
ترطیب تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هرگاه ضعف پدید آید ما اللحم بکو
چیزیست و بدانکه مرضی ست مشابه بدق که اطبا آنرا دق الشیخوخه نامند و دق الهرم خوانند
و وی آن ست که حال جوان مشابه پیران شود و حال پیران خراب تر از آنکه بود گردد
بی حرارت وی بیشتر پیران را افتد و بجوانان کم و هرکودکان کمتر و سبب وی سرد شدن دل
ست از افراط تبرید و حمیات یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا بمرجبی دیگر و علاجش
تعدیل مزاج ست باستعمال آنچه گرم تر بود نه بافراط و گاه گاه غسل لیل نافع ست و اگر مستحکم
شود متعذر البرست اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل نیجاند و دق زر سود مند ست

خصوص همراه عسل یا جلاب و ماء اللحم نیز و زردهٔ بیضه بدستور **فصل ۴** در حمی جدری
و حصبه و نشان اینها تاسه عظیم ست و درد پشت و خاریدن بینی و آمدن اشک و ترسیدن
بیدار شدن اما تپ حصبه تاسه ناک تر باشد و درد کمر درین کمتر بود نسبت بحمی جدری
علاج این تپ قبل از بروز جدری و حصبه خون کم کردن ست و تلیین نمودن و شربت
عناب مداومت کردن اما بعد بروز اصلا تنقیه نشاید کرد و همدران کوشند که بتمامه برآید
و این چنان باشد که بدن بجامه پوشند و آب سرد جرعه جرعه همیشه هند و خاکشی در فرش
باشند و در آب جوشانیده زیر جامه بدارند **فصل ۵** در حمی وبائی و این تپی ست
مهلک که در هنگام وبا افتد و علاج تا که طاعون بر نیامده به تنقیه و تلطیف کوشند و
دل و دماغ را قوت دهند و بعد ظهور طاعون بمعالجه وبی که گفته آید رجوع نمایند **باب ۲۵**
در اورام و بثور ظاهر بدن و آنچه بظاهرترین تعلق دارد **فصل ۱** در اورام و مانند آن در خرد
مسمی ست به بثور و اورام را اقسام ست و هر قسمی نامی دارد چنانچه بیاید بدانکه فلغمونی ورم
غلیظ کثیر العظم دمویست که با وجع و ضربان شدید باشد علاجش فصد ست و در ابتدا تضمید
رواوعات چون صندل و فوفل و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و مانند آن کردن
و در تزائد قدر مرخیات چون آرد جو و بلغم و خطمی و خبازی و مانند آن نیز ضم ساختن
بارد و داغ و در انتها مرخیات و محلل فقط چون باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و تخم مرو
جز آن بکار بستن و در انحطاط محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند
آن استعمال نمودن و آنجا که مادهٔ تحلیل نیابد و روی بجمع آرد و چیزهای پزنده چون تخم
کنوچه و تخم کتان و انجیر و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشگافد فبها و الا
چیزی منضجه یعنی شگافنده چون سرگین کبوتر و اشق بر نهند یا با هن سر نهند و بعد فصد اگر تلیین حاجت

آید بمطبوخ فواکه یا ملین مبارک توان و او فائده آنچه گفته شد در سائر اورام
همین قاعده را مرعی دارند مگر در اورام مغابن که از دفع اعضای رئیسه باشد استعمال
روا و عاجز نیست **سقاقلوس** ورم جبیت عظیم است که عضو امی میرانند و سیاه فاسد
میگرداند و علاجش قبل از آنکه عضو سیاه شود شرط عمیق زدنست و از نفس عضو خون
کشیدن و بعد گرفتن خون آرد کرسنه سکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد ظهور سیاهی و عضو
بلا تمهل قطع کنند عضو تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند لهذا فصد درین مجوز نیست
و اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند و تا که سقاقلوس مستحکم نشده غافر انیز
نامند **حمره** ورم صفراویست که بیاری سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص است حمره
خالصه نامند و وی سوزان و درخشان و ساعی باشد و زرد رنگ و اگر مرکب با خون است سریع السعی
نبود و سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیه صفرا نمایند و ادویه سرد و تر طلا
فرمایند همه وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند بعده تنقیه صفرا نمایند و در تضمید قاعده
طلغموتی مرعی دارند باعتبارات و قاجم یا بیاری آتشک گویند و این جنبانی است
که نهایت شبا و سرخ و باد در قوی میبود گویا آتش نهاده اند و علاجش تنقیه صفرا است
و اگر خون غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی برانند که خون آنقدر گیرند که غشی افتد
و این دوا طلا نمایند که بحمره مخصوص است دروی سرکه بر زمین گرم انداز تا که بجوشد پس بگیرند
و کافور آمیزند و طلا نمایند و اگر گل ارمنی یا گل سرشوی نیز آمیزند بهتر باشد محله وی بشره باشد که
با حرقت شدید و خارش بود و از جای خود تجاوز نمیکند پس اگر باده صفرا خالص است نمله ساذج گویند
و اگر با خون مختلط باشد متاکله خوانند و ساذج آن ظاهر پوست باشد و متاکله در پوست و گوشت
بهر دو سرایت کند و علاجش حسب سبب نمایند و طلیه حمره نافع است و دوا الزرحوالی این ضمها نمایند

"تاثیر"

وتداک جراحت بهم اسفیداج فرمایند جاورسیه بثور صغار کاورس مانند ست که سرش
سپید ست و بیخش سرخ باشد و متفرق برآید علاجش تنقیه صفرا و بلغم ست و پوست انار
بگلاب قدرے سرکه طلا کردن و فصد اگر حاجت آید مجوز ست نار فارسی بثره پر آب
رقیق شدید الحرقه و کثیر الحکه است که چون برآید زود خشک شده گردد و پیش از بروز او خطوط
سرخ طاوسی دران محل پدید می آید و این را هم آتشک گویند و بعضی حمره نامند و
علاجش فصد و تنقیه صفرا و تضمید سر و سنگ بگلاب یا ماز و یکسر سائیده نغاطا بثور کبار
مشابه بآبله است که از سوختن می افتد در و اکثر آب رقیق میباشد و گاه خون رقیق و گاه بجز
ریح غلیظ هیچ نباشد و در نحالت مسمی ست به نغاخانیر و علاجش فصد و تعلیظ خون ست و بعد از آنکه نقاط
بعظم خود برسد باید که بسوزن از نشتگاه فند و بمرهم اطلا نمایند شری بثور مسطح بسرخی مائل ست
که بعضی از وی خرد بود و بعضی بزرگ اکثر دفعه در وقت باد فارش و آب اگر رطوبت از وی
بتراید دلم خوانند و اکثر دموی بود و گاه بلغمی آثار هر یک بین در دموی فصد ست و تلیین
و تضمید سر و گلاب و روغن و در بلغمی تنقیه و تقطیع بلغم و شری بلغمی را بعضی نبات الهیل
ماشر ادرمی ست که از صفرا و خون پدید آید در رو و نشان وی اینست که روی بتمامی سرخ باشد
و درد کند و طپان و سر و گوش و بینی و رخساره و جبهه متنفخ شود و علاجش خون کثیر گرفتن ست و
بعد آن طبع را نرم کردن و وقت تلیین بر حلق و سینه مرهم ضماد نمایند تا ماده از روی
بسینه ریزد و طبیخ سی دانه عناب بسکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد طاعون و وبا
ست که اکثر در ایام وبا پدید آید و حرفت شدید لازم آن ست و رنگش سرخ بیاض یا زرد یا
کمدی یا سبز یا سیاه و هر بترتیب بدتر ست علاج در تبرید و تقویت دل و دماغ مبالغه نمایند
و نواحی ورم چیزهای سرد طلا نمایند نه بر نفس ورم و بر نفس ورم شرط اند عمیق و باب گرم

بشویند تا خون بسیار برآید و هرگاه امتلاے خون باشد فصد مجوز ست خاصه
اول شرط بورم زده باشد اورام مغابن ورم غیر سمی ست که در بغل یا پس گوش یا بن
ران پدید آید و وے اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه پاے
پدید می آید و مانند آن جدوار طلا کردن کافیست و محتاج تنقیه نیست و اگر بدون
آن بود از دفع اعضاے رئیس ماده را ادویه مرخیه ضماد نمایند و قطعا رواد عادت
بی سمیت که در ابتدا استعمال رواد عادت دران لازم ست و چون ماده روے بجمع آرد بتنضیج تفجیر
کوشند آکله یا ساسی خوره گویند و خاصیه ویست که بگوشت نواحی تعدے میکند بسرعت مثلا اگر
صبح در عضوے پدید آید تا شام بقدر فلوس خیار شنبر سخت میگیرد و علاج کردن آن داغ
دادن ست و معه ذلک گل ارمنی با سرکه حوالی آن طلا ساختن و تنقیه بدن بمبالغه نمودن و سرکه و آب
شراب جراحت را شستن و اگر سوزند بدیر نفس آکله داغ دهند بروغن کنجد بدین وجه که روغن کنجد
سخت گرم کنند و حوالی آن از خمیر گیرند و در میانش روغن جوشان بیندازند دمل ورم مخروط
ست علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط ست و سکنجبین خورانیدن و از ابتدا تا سه روز رواد عادت
نهادن و در روز چهارم اسفیداج پسیده تخم مرغ سرشته ضماد نمایند و چون روے جمع نهند
بپزند و بشکافند و بعد پاک شدن ریم باندمال کوشند ادویه منضجه انجیر و علک کوفته ضماد نمایند
دیگر خمیر گندم باندک نمک و روغن کنجد و عسل آمیزند و بر نهند ادویه منضجه خمیر ترش و تخم
مرو گرگین کبوتر و آبک آب نارسیده بزرده تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و بدانند که شکافتن
باهن بهتر از شکافتن بدواست **فائده** اگر یمازوز که دمل ظاهر شود آبک بروغن کنجد یا
سپیده مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود و پیله دمی و ریست بزرگتر از دمل که درد نمیکند و
عام ست که ظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن و باید دانست که ماده آن مختلف الالوان و متنوع الطعوم

می برآید همچون گل سیاه و زیره سفال و زیره ناخن و مانند آن علاجش بعد تنقیه و تلطیف
تدبیر مرهم و اخلیون ضماد کردن ست و بعد نضج شگافتن و باید که ماده را بدفعات برآرند
زیرا که یکبارگی برآوردنش اکثر غشی می آرد و بعد پاک کردن از ریم پنبه کهنه در آن بر سانند
تا ریم را بچیند پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که در اعضای باطن افتد هر یک در
محلش گذشت **خراج** و آن نیز ورم بزرگ ست که میل بجمع کند و تدبیرش همان ست که در دبیله گذشت **فایده** اماش تا پخته نشود نشگافند و بهترین محل شگاف آنجاست
که بلند شده باشد و نرم گشته باشد و باید که شق پائین تر بود تا ماده خوب برآید و اوذیما ورم
نرم سپید رنگست که بی حرارت و بی درد باشد و بتازی ورم رخو نامند علاجش اصلاح مزاج
و تنقیه بلغم ست و نطرون با آب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب
نیز کافیست **نفخه** ورم ریحی را گویند و نشان وی سبکی ست و بعد عنز همچنان گالت
خود برآمدن بمشابه مشک پر باد علاجش از چیزهای باد انگیز پرهیز بدن ست و شکنده باد
خوردن و بکادرین تکمید کردن و طلای اوذیما بکار بستن **سلعه** ورم غلیظ غیر صلب ست
که زیر پوست از حرکت دادن حرکت میکند در مخلص وی اقسام ست شحمیه و عسلیه و اردهالیه و شیرازیه و
علاجش تنقیه بلغم ست و داخلیون دایم نهادن پس اگر تحلیل نیابد ادویه متعفنه گذارند
تا بپوساند یا شق نمایند پوست را و سلعه را برآرند با حتیاطیکه میدانند **غدد و عقد**
فرق نهای صلب ست که بر ظاهر بدن افتد و فرق درین و سلعه آن که اینها سخت میباشد و کلان
نمیشود و اگر کثیر المادة باشد در جنب او دیگر غدد پدید می آیند بخلاف سلعه که کلان میشود و بهیچ
حال خالی از نرمی نمیباشد و علاجش داخلیون نهادن ست و قطعه تقیل اسرب بستن **فوجشا** ورمیکه
در اعضای غددی پدید آید و از جنس طاعون باشد علاجش همان ست که در اورام متعاکن گذشت **خنازیر** همچون

سلعه بود در نتو و قبول عمر مگر آنکه خنازیر نسبت به سلعه میل بسختی دارد و بیشتر در گوشت
پیلبلی آید خاصه در گردن و بغل و علاجش تنقیه بلغم ست و داخلیون نهادن و بهر تنقیه
بهترین چیزها حب خیزران و حب الصلی ست و اطریفل غدوی سقیروس ورم صلب
گویند و علاجش تنقیه سودا ست و مرهم داخلیون نهادن باشد که از بلغم یا از ترکب سودا و بلغم افتد
و صلابت درین نسبت بسودا وی کمتر باشد و علاجش تنقیه است حسب الخلط و بعضی ازین
عدیم الحس باشد و بعضی ذی حس باشد و الم کند مسمی ست به سقیروس غیر خالص این را
تدارک توان کرد بخلاف عدیم الحس که لابد گفته اند سرطان ورم سودا ویست که
شدید الصلابة و کمد اللون و مستدیر الشکل باشد و سطش افتده و در عضو فرو رفته بود
و در نواحی آن رگهای سرخ و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیه سودا ست
بتدریج و در اصلاح مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا روا دعا ضماد کردن تا متقرح شود بعد
تقرح آنچه مدمل و مسکن و مانع از دیاد بود بکار برند چون سپیده از زیر دلو تیا مغسول
و جز آن بروغن گل آمیخته عرق مدنی بیاری رشته گویند و علاجش در ابتدای
ظهور فصد ست و بعده بر نفس ورم زلو نهادن و تنقیه سودا ست و ترطیب دمن و صبر
بآب کشنیز تر و آب کاسنی بسرطلا کردن و صبر در دفع این مرض مخصوص ست اول روز
نیم درم صبر در آب کاسنی بشب تر نمایند و صبح آن بنوشانند فقط یا بقند و روز دوم
یک درم صبر کنند و روز سوم یکنیم درم سه روز کافیست و چون رشته سر بر آرد بر قطعه
اسرب پیچند تا از ثقالت رشته بیرون آید و نواحی ورم روغن مالند و آب گرم بمشاهده زیا
گاو نهاده تکمید نمایند و احتیاط ورزند تا گشته نشود و اگر بگشاید بشکافند و طول تا
که ماده فاسد جمله بر آید پس باندمال کوشند و معجون قنبیل بخاصیت مانع این علت ست ام

علتی ست که بیات اعضا را فاسد میسازد بغایت و پهن شدن بینی و گرفتن آواز و
مشابه شدن وجه بشیر خاصه ویست و این را داء الاسد نیز گویند و علاجش تنقیه
بدنست بفصد او مسهلهای منضده و دوام استحمام و ترطیب و دوام غذا و سعوطا و مرخا و
بهترین غذا بشیر گوسپند ست اگر فقط بر همان اقتصار کنند بهتر و الا بانان نیز شاید
خورد و هر چه سودا افزاست ترک نمایند و از معالجه این ملول نشوند که بعد دیر
علاج می پذیرد سعفه قروحیه که بیشتر در سر در وی پدید می آید و وی اگر تر باشد زرد آب
ازان برآید سعفه رطب نامند و شیر تجه گویند و اگر خشک باشد و قشرهای سپید ازان
جدا شوند سعفه یابس نامند علاج در رطب فصد نمایند و بعده بطبیخ بلیله و شاهترنجه
فرمایند و در اصلاح خون کوشند و زرد چوبه و پوست انار و مرداسنگ و حنا یا ریک سلخته
بکهر و روغن گل طلا سازند و یابس تنقیه سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلاد طلا و
سعوطا و نوعی ست از رطب آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا روس الابل نامند و نوعیست
که آنرا اعجر گویند وی مشابه بذیل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که
آنرا تینی نامند و نوعیست که آنرا سعفه حمرا گویند و نشانش آنست که چون سر آنرا شند
پوست سرخ شود و تدبیر همه تنقیه و اصلاح ست جرب بپارسی کجر نامند و وی خارش
مع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد زرد آب ازوی
برآید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس ترطیب کوشند ظاهرا و باطنا و بعد
حصول ترطیب تنقیه نمایند بدفعات و آب گرم غسل کردن و روغن گل بسرکه
مالیدن مجربست و در جرب رطب نخست فصد کنند و بعده بحسب غلبه خلط مسهل دهند
و زنهار ادویه حار طلا نسازند حکه خارش بی بثور ست و علاجش همان ست که در جرب یابس گذشت حکه که در اعضای مخصوص

در محلش گذشت و برای حکه قبل و در برجلبه تخم کتان بعسل جوشانیده و جرقه بدان
آنود و بر داشتن سودمند ست **فائده** جرب حکه و شری که اطفال را افتد اخراج جن
بمحاجم یا علق بطبیخ گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته بدن بشویند و روغن
بر بدن طفل بمالند و تلبیر دایه حصف بثور خرد سرخ ست که با نطش شاید و خلش
باشد و آنرا شوکی نیز گویند و علاجش بعد فصد و اسهال صفرا نمک و حنا بکر مالیدن ست
قوبا بپارسی کریون و بهندی دادنا مند و وی خشونتی ست ذی دور که بخارش پدید
آید علاج اگر نو پیدا است و در گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا بلیله بسرکه بسایند مالیدن
کفایت کند و اگر اندک تاثیری در گوشت کرده زلو بر آن جا بنهند و اشق بسرکه و مر بسرکه سائیده
بمالند و اگر تاثیر تمام در گوشت کرده باشد و نیز غلظت بود و نخست بفصد و مسهل سوا برداشتند
و بحمام روند بعده از نفس عضو خون گیرند و ادویه قوبه طلا نمایند چون زرنیخ و اشق و
خردل و مقل و زاج بروغن گندم و سرکه آمیخته چون قوبا زائل شود ادویه رادع طلا نمایند
چند گاه تا عود نکند و قوبای اطفال را آب دهن صایم بمالند و قوبا که بدوا نشود شق نمایند
اگر ممکن بود پس دوای حاد گذارند تا گوشت فاسد بخورد پس جراحت را مندمل سازند
بثور لبنی بثره سپید ست که بر بینی و پیشانی بر آید و چنان نماید که گویا نقطه شیر ست و
علاجش بعد تنقیه بدن از بلغم خاکستر چوب انگور بسرکه طلا ساختن ست **نبات الیل** بثور صغار ست
که وقت شب و هنگام سرما پدید آید و خارش کند و علاجش بعد تنقیه بتنقیح مسام کوشیدن ست
بدانچه در جرب و حکه گذشت و مالیدن آب کرفس و وی سرکه نفع دارد **ثالیل** بثور صلب شدید الصلابة
است که بهندی مدگویند و وی اگر بدو الراس دقیق بود و مسمار گویند و اگر دراز و کج بود قرن ناخوانند
و اگر با چرک و ریم بود طرسیس نامند و آنچه پرشانی و وی پدید آید و پهن بود دعایه خوانند و اگر دراز مائل بسرخی

بود حنطه نامند و علاجش بعد تنقیه نمک بسرکه مالیدنست و بروغن گل و چربی مرغ
پیوسته چرب داشتن بلخیه قروح مع التشوردی خشک ریشه است که زرد آب از آن برآید و
اکثر با خفقان و غشی میباشد و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسرکه طلا کردن است بر سبیل
دوام تا که قرحه خشک شود و گوشت صحیح برآید لطم شره سیاه است که بر ساق پدید آید و
منقرح شود و زرد آب سیاه برآید و علاجش بعد فصد و قی بدفعات از نفس عضو خون کشیدنست
یزلو و حجامت و بعده حنا سوخته و مامیران کوفته بیخته بسرکه و روغن زیت مرهم سازند و
بکار برند توتیه بالتامین الفوقانیین شره منقرحه است که در عمق رخساره یا در مقعد و
فرج ظاهر شود و علاجش آنکه بعد تنقیه مرهم زنگار بهند و بعد افنای فاسد بمراهم حمر مندل
سازند داء الثعلب ورم گرم ست که در اصل ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و
باشد که تب آرد و علاجش بعد فصد و سهل تبدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا اسفغل بسرکه طلا کردن بر
سرد کرده و عند شدت و جع بیخ و افیون بسرکه طلا کردن پس اگر بدین تدابیر وجع نشیند روغن
زیت گرم کنند و انگشت در نهند تا ماده تحلیل رود و اگر کفایت نکند تخم کتان و تخم مرو ضماد
سازند تا ورم نیز و پس بمصطکی سرد بهند و مندیل سازند البورسما ام الدم نیز گویند و دمی است
که شریان زیر پوست بشگافد بضربه یا سقط و خون و ریح هوائی که در شریان است برون آید
و زیر پوست جمع شود و خاصه دیست که وقت انبساط شریان ورم پست شود و وقت
انقباض بلند گردد و بر آگشتن و برآمدن خون و لون ورم نفسجی و باد نجانی باشد علاجش
تضمید قوابض ست چون شاه بلوط و مازو و مانند آن و اجتناب از محرکات خون
بثور عربیه دو قسم ست یکی آنکه خرد و سپید و سخت بیخ بود و عسر النضج بود و از سر بثور
اندک اندک ریم برآید و این را ذات الاصل گویند دوم آنکه صلب بود و در وجه

پدید آید و حوالی او بقدر درمی سرخ نماید و این را شیلم گویند سوم آنکه ثور بزرگ شبیه
بدل خرد بود و بر بناگوش بر آید و این را ثور الاصداغ گویند و از آن چون بشگافند بجز
غلیظ بر نیاید چهارم آنکه شبیه ثور الاصداغ در پس سر و گردن پدید آید و آنرا ثور القفا گویند
و باوجع شدید میباشد و کثیر العدد میشود پنجم آنکه خرد سخت و سرخ و بی درد باشد و چون بر
آید زمانی طویل بایستد پس از آنجا غائب شود و جای دیگر بر آید علاجش تنقیه حسب المادة اضمده
بکار بستن ست و در ثور القفا روغن بنفشه شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند
آبله فرنگ نوعیست از ثور غریبه و علاجش تنقیه است حسب الخلط حصبه ثور سرخ که
بمقدار کاورس بود با تپ باشد و وی مشهور ست جدری ثور بزرگست که بمقدار عدس
باشد و با تپ بود و این را آبله تغزکان گویند حمیقا حبات بزرگ سپید متفرقه است که
بی تپ باشد و عقل و نفس بر قرار بود و این اشلم ست و مسمی ست بخارک و خشخاش و ماء آبله علاج
تدبیر تپ از مبحث حمیات جویند و تدبیر پزانیدن آبله و خشک کردن و خشک ریشه جدا
کردن و نشان وی زائل ساختن گوشند بطریقیکه در طب الاکبر ست فصل ۲ در آنچه
بلون و جلد تعلق دارد برص ابیض و وی سپیدی رقیق ست که بر ظاهر جلد شود و اگر عام بود بر
بدن برص منتشر گویند بهق ابیض و وی سپیدی غلیظ ست که بر جلد ظاهر میشود و فرق میانهما
آنست که برص رقیق بود و هر چون دیر ماند در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر بعد استحکام وی
سوزن بخلانند خون بر نیاید اما بهق اکثر مدور باشد و دفعة پدید آید و هر چند مزمن
شود اما خون از سوزن خلانیدن بر آید بهق اسود برص اسود را قوبا مقشر نیز گویند و هر
چند پوست درین هر دو جدا میشود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون
فلوس ماهی علاج در هر دو تنقیه بلغم باید کرد و در اسود تنقیه سودا و ترتیب بعد تنقیه ترمس با نخم

ترب بسرکه طلا ساختن و بهق سپید و خریق سیاه بسرکه و بهق سیاه و برص سیاه نافع
ست و خون مار سیاه و برص سپید بالخاصیه نفع میدهد **کلف** مشهور ست و بوجه مخصص و
قرق در کلف و بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه ذی
خشونت **ممش** نقطه بسرخی مائل ست که در بدن پدید آید و اکثر بروجه افتد برش نقطه
مائل بسیاهی ست و این نیز بیشتر بروی افتد و آنچه گفته شد مطابق قول جمهور ست
علاج ریوند صینی بعسل ضماد نمایند و دیگر زرنیخ زرد آب کشنیز تر طلا نمایند و اگر نفع
ندهد به تنقیه کوشند بعده تطلیه و عند طلا دوا نخست باید که بآب گرم تکمید موضع علت
کنند و دوا نیز گرم کرده بر نهند **خیلان** جمع خال ست و آن نقطه خرد سیاه مشهور ست
سیاه یا کمد که از بدن افراشته باشد و علاجش همانست که در کلف بکار آید **خصف** آنست
که خون زیر پوست بیفشرد از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه ببرگ کرنب یا پودینه ضماد
نمایند و **شم** آنست که عضو را بعمل نیلگون سازند چنانچه در زبان دهقانیان مروج
ست و تدبیر زوال وی آنست باید که بزطرون و آب گرم آنجا را بمالند و بعده علک
البطم با عسل نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همین سان بکنند تا بتمامه زوال گیرد و اگر
ازین دور نشود منقرح سازند بلادر باد شام سرخی مائل بکدورت ست که بروجه
اطراف ظاهر شود خاصه هنگام سرد و علاجش فصد ست و اسهال بمطبوخ هلیله و اگر با جراحت
بود مرهم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون کشیدن و صابون طلا کردن و بعد خشک شدن
بآب گرم شستن و باز طلا کردن و شستن مکرر نفع دارد **فساد لون** یعنی متغیر شدن رنگ
بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب نقاهت یا بسبب خوردن زهره و نانخواه یا
بسبب غلبه اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند و حسب

حاجت باصلاح پردازند و تبقیت کوشند و روشستن بآرد باقلا سود دارد حرز از
سبوسست و آنرا ابریه نیز گویند و علاجش تدهین ست و در آب چقندر نمک انداخته سر شستن
اگر کفایت نکند بتنقیه بلغم و دم و سودا توجه فرمایند شقوق اطراف و وجه و شفت
علاج اگر از امور خارجی بود چون گرمی و سردی و قیروطی بکار برند و اگر از امور باطنی بود
بترطیب و تنقیه کوشند حسب سبب تقشف و تقشر جلد تقشف درشتی ست و تقشر معروف
علاجش تنقیه بدنست و تدهین بادهان مرطبه سجوج جلد یعنی خراشیده شدن پوست
علاج مرد ارسنگ با گلاب سائیده بمالند و اگر قوی باشد و خوف ورم بود رگ زنند و خرقه
تر کرده بر نهند بشرطیکه در اطراف عضله نبود و الا وضع خرقه تر نشاید فصل ۳ در آنچه
بموی تعلق دارد و او الشعلب آنست که موی بریزد بی پوست و او الحبه آنکه موی بریزد
و پوست نیز جدا گردد و درین هر دو فساد در جلد لازم علاج آثار هر خلط که پدید آید
تنقیه وی باید کرد انتشار و نساقط شعر یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در جلد و
علاجش نیز حسب توان کرد و انتشار شعر سر که بآن پوست سر بغایت نرم نماید
ست بعلت نعامه و نعامه را بپارسی شتر مرغ گویند و این مرض باد بیشتر افتد و
تدبیرش حلق سر ست زود زود و تدهین سر بروغن آمله و روغن آمله دائم صلع آنست که
موی وسط سر رود و فقط علاج آنچه در انتشار گذشت همانست اما اگر در سن پیری افتد
تدارک نتوان کرد تشقق شعر علاجش ترطیب و تدهین ست نموسه آنست که سر چرب
نماید و علاجش تنقیه ست باطریفلات شیب یعنی سپیدی موی که قبل از وقت
آید و وقت او کهولت ست و تدبیرش آنست که یکعدد و ملیله مر با سرکه صبح بخورند و در هر ماهی یک
هفته اطریفل صغیر بکار برند و بعد دو ماه مسهل بلغم تعمل آرند و از خمومت و کثرت

فصد و جماع بپرهیزند **فائده** برای محافظت شعر روغن لادن و روغن مورد مالند و
برای تطویل شعر آب آمله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بیخته با آب آمله در سر اندازند
و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر قیصوم و زبد البحر
مالیدن نافع ست و آنچه در دار الحیه و دار الثعلب گفته شد بکار بندد و برای حلق شعر
ابک و زرنیخ مشهور ست اما حلق عانه با سترهٔ بهتر ست و بنوره خالی از مضرت نیست و
منع انبات موی بیخ و افیون و شوکران بکرم بمالند و مازو و خون سنگ پشت و بیضهٔ مور
نافع ست و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر و مازو و حلبه در آب انداخته بآب
بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن مو خاکستر چوب زرد در نوره آمیزند و غلوا ساخته
بر موی بگردانند روزی چند بار دیگر بجا دارند تا حلق نکند و برای انبساط شعر یعنی راست شدن
موی تا درهم نشوند روغن بآب درهم کرده نیم گرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن
موی مردار سنگ و ابک سر دکرده و گل ملتانی هر سه برابر بسایند بآب و بر سر نهند و بعد شستن
موی بآب گرم و برگ بید الحجر بر آن بندند و بعد یکماه دو سه بار بشویند و بروغن
لادن یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقیر شعر حنا و درد سرب و ارتنج بهم سرشته
و شب و زرنیخ آمیخته بمالند و شقرت رنگیست میان سرخی و زردی و برای تبییض شعر بطبیخ سعد و
کندش و برای تبییض شعر نوباشی باریک سلخته و بسرکه آمیخته ضماد سازند **فصل ۴**
در امراض اظافیر یعنی بیماریهای ناخن **برص الاظفار** یعنی سپید شدن ناخنها و
علاجش حلبه و تخم کتان کوفته بعسل ضماد کردن است و اگر فایده نکند تنقیه باید کرد **صفرة الاظفار**
یعنی زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جرجیر و سرکه طلا کردنست و تقلیل صفرا نمودن
وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد

کردن ست تعقف الاظفار یعنی غلظت که بیشتر در اصل ناخنان پدید آید و این را
جذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیه سوداست و مرهم داخلیون و دیگر قروحیات
نهاده داشتن تا از تعقف محفوظ ماند تشقق الاظفار اگر در طول ناخن بود مسمی ست
باسنان الاظفار علاجش ترطیب ست و تنقیه سوداء و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه نهادن لقلع
الاظفار یعنی گنده شدن ناخنان و سببش اگر استرخای بودی درد باشد علاجش تنقیه بلغم
ست و اگر حدت خون بود و باد باشد علاجش فصد صافن ست و حجامت ساق و اگر در ناخن باد
بود فصد باسلیق و اگر در ناخن پای باشد شربت عناب تسکین خون کردن انتفاخ و حکه
الاظفار علاجش تاب دریا شستن ست و آنچه کوفته ضماد کردن رض الاظفار
یعنی کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردن ست و بعد
سکون درد آرد گندم و زیت نهادن طلقیه آنست که ناخن همچون ابرک سپید و
براق و سهل الانکسار شود علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین دادن ست بروغن بادام و
نضج مطبوخ افتیمون خورانیدن و زرورد طبرزد و بادام شیرین و پیه بز ضماد ساختن موت
الدم تحت الظفر یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زرفت طلا کردن ست و بیشتر
اکثر شستن و گاه گاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن و روزی چند بار در دهن انداخته مکیدن نافع
تمام دارد فائده چون خواهند که ناخن را برکنند بسببی باید که زرنیخ و جاوشیر و روغن
بادام تلخ ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم داخلیون ضماد کرده باشند زود اثر کند
فصل در امراض متفرقه کثرت قمل و صئبان قمل سپیش ست و صئبان بیضه
ویست علاجش تنقیه بدنست و غسل آب شور و تجدید لباس زود زود و نوعیست
از قمل که آنرا قمقام گویند و مساحیق باشد گویا این معلیست و چون گرمی بجنبش آید و این دوار

همه مقید ست بعرق النصب نوشادر در سرکه حل کرده بمالند کثرت عرق و سبب
امتلای باده بود از اخلاط تنقیه وی نمایند و اگر امتلای بدن باشد از طعام تقلیل غذا
فرمایند و گرسنه دارند و اگر ضعف قوت بود تقویت دهند و مازو باریک ساخته بمالند و بر
مورد بنشوند و بخور آن بدن رسانند و اغذیه غلیظ حبس عرق میکند و بسیار تا پوشیدن و
هوای معتدل نشستن و عرق را نشف نکردن حابس ست و این روغن با وجود حبس مقوی و مانع عفن
ست آب سیب و آب گلاب و روغن گل با کنجد بر آتش نرم بجوشانند تا روغن ماند فائده کثرت عرق
که بسبیل دفع طبیعت افتد و در روز بحران باشد حبس آن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید
عرق الدم آنست که خون در عرق آید علاجش فصد ست و اسهال و تطفیه خون و بعده
آنست که بدید مسام باستعمال قابضان بدن بهتر او سمن بمفرطین لاغری و فربهی که با فراط باشد
مضیست و تدبیر فربه کردن آنست که نخست ازاله سبب کنند بعده اغذیه و ادویه مسمنه دهند
و این عجیب صفت آن تودری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام حب الصنوبر
حب السمنه بنادق حبة الخضرا جمله برابر نرم بکوبند و بروغن گاو آمیخته و لشکر مقوم بشنند
و صبح و شام بقدر قوت بخورند و هر چند مرطب و مغلظ و جید الکیموس باشد اغذیه تا بقدر
لاغر ساختن آنست که با سهال و ادرار و تقلیل غذا پردازند و روغن شبت و قسط
بمالند و اطریفلات و معجون کمونی بخورانند و تشنه دارند و بر زمین خوابانند و این نافع ست
لک مغسول یکدرم با سرکه ناشتا بدهند یکهفته بلکه زیاده بشد لاغر کند تشنج سر و جلد و جمیع
آنچه عارضی بود بتدبیر دفع شود باشد که بقیه حاجت افتد تعظیم الراس علاجش آنست
که کلاهی سازند از چرم چنانچه چیت توان پوشیده و آنرا بپوشانند و اکثر قدمین و
ساقین بمالند و تقلیل غذا نمایند اسفل خ و حکاه اصابع هنگام سر علاجش آب شور شستن

یا بطبیخ چقندر یا شلغم تقرح القطاة و حمرتها یعنی ریش نشستگاه و سرخی آن
علاجش در اول امر و ظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و روادعا طلا فرمایند
و بعد خراش مرهم اسفیداج نهند و حکمان بوی بد که از بدن آید علاجش بعد تنقیه
مرداسنگ بگلاب سائیده طلا کردن و الوشدار و مطیب ع ق ست فساد الاطراف
بالبر یعنی سیاه و گنده شدن دستها و پاها از رسیدن سردی مفرط علاجش وقت ظهور کبودی
پیش از تورم روغن زیت یا لیدن یا بر روغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از
سیاه شدن در طبیخ اکلیل و شبت و حلبه کتان و مانند آن اطراف گذاشتن و آب
گرم تنها نیز کافیست و چون اطراف از تنها برآرند روغن گل یا کنده و عدس نرم کوفته و بشراب
جوشانیده بگذارند و بعد بروز سیاهی شرط عمیق بر آن زدنست و بعده در آب گرم داشتن
تا خون برآید بند نکنند تا که خود ایستد و بعد برآوردن از آب گل ارمنی با آب و سرکه طلا
نمایند و بعد زمانی بشراب یا گرم یا آب و سرکه روزی چند بار بشویند حرق النار یعنی
سوختن از آتش و علاجش قبل از آبله کردن آنست که خرقه بر برف سرد کرده نهند و هر ساعتی
تازه کنند و گل ارمنی با آب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سیاهی دوده و صمغ نفع
دارد و سپیدی بیضه بدستور و جغرات با شیر مالیدن کذلک و بعد ظهور آبله فصد کنند اگر
بدن ممتلی بود و مرهم اسفیداج نهند یا مرهم نوره حرق الدهن الحار یعنی سوختن
از روغن گرم و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت و این مخصوص است سپیدی بیضه
بالمل کی زیت و اسفیداج آمیزند و بمالند حرق الماء الحار یعنی سوختن با آب گرم علاجش
خاکستر جو بزرده بیضه الیدست الاحتراق من الصواعق سوختن از صاعقه و تدبیرش همان
ست که در حرق النار گذشت الاحتراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب و علاجش مرهم کافوری و مرهم حل

احتراق الجلد من غسل البلادر یعنی سوختن از بلادر و علاجش شرط زدن و صحابت
کردنست و بعد مرهم خل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان
از آهک و این پان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسبغول و مانند آن تمضمض ست و
روغن بادام و جوز هندی مالند فصل ۱۹ فی الجراحات بدانکه جراحت تفرق اتصال را
گویند که در گوشت افتد و چون زخم کند قرحه خوانند و قسام جرح بسیار ست صغیر کبیر بسیط
مستوی الشفاه غائر منفصل العضو مرکب نافذ غیر نافذ و از آنکه این فن بجراحی تعلق
دارد و ذکر آن بیش از ایراد نیست اینقدر بدانند که دل چون جرح یابد زود بهلاکت تمام و موت
لازم آنست و دماغ نیز قلیل الاحتمال ست و نشان اختلال عقل بود و گرده و مثانه و امعا
حکم دماغ دارند در باب جراحت ادرار آمدن بول بجراحت مثانه و برآمدن براز بجراحت روده
گواهی دهد و جراحت جگر اگرچه مخوفست لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عضله
طرف عضله مخوف ست و از تغیر لون و غشی و تشنج توان دانست و جراحت زانو که از پیش بود
خلاصی از دو کمتر ست و جراحت شکم در جوف نافذ بود مخوفست تهوع یا فواق لازم آنست
و جراحت سینه که نافذ بود مخوف ست و خروج هوا لیل و نیست و جراحت حجاب مخوف ست و ضیق
نفس لازم آن و جراحت معده مخوفست و برآمدن طعام شاید آن آنچه در غیر این اعضا ست امید
سلامت اکثر باشد بالجمله آنچه راست ست باید دوخت و آنچه استخوان در و باشد باید برآورد و
درینباب بجراح و انار جوع نمایند که عالم باشد که علم مجرد درینجا سود ندارد فصل ۲۰ فی الشوک
النصل و الشوکه و غیرها یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن و علاجش بعد اخراج او مرهم کندر
بادیک ساخته پاشیدنست فصل ۲۱ فی القروح و این انواعست بسیط مرکب عسر الاندمال
ناصور قرحه ساعیه قرحه متاکله بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد و مرکب ضد آن و عسر الاندمال
چون قرحه و سیلان فضول و سوء ترکیب ۱۲

آنکه در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تفتیح چهل روز بران بگذرد و این قسمی ست از
عسر اندمال و دساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر برسد آنرا نیز فاسد سازد و تپ لازم ویست
متاکله آنکه نواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهرست که آنچه خفیف
است زود دفع میشود و آنچه قویست بمراهم قویه که در قرابادینات مسطورست تدارک توان کرد و
برگ نیم که درخت مشهورست در هند کوفته و بعسل آمیخته انفع ترین معالجات قروحست و
پرهیز سود مند تر و تنقیه اسرع الاثر و این تدبیر در ناصور ابلغ ست نخست قرصه را بگلاب بکسر
خاکستر درخت انگور در آن آمیخته باشد بشویند و اگر قوی تر خواهند بآب دیگ یا شوربا یا آب صابون
که در وی قدری از زنجبیل و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبه کهنه بشراب پر
سازند و ذرور از زروت و صبر و لمردوم الاخوین و کندر و افیون و زعفران آلایند و در بهند
و همین سان میکنند تا که به شود اگر سود ندهد گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود بعده مندمل
سازند **فصل ۸** در سقط و ضربه دوی اگر بی ورم و تپ ست گل ارمنی و سفیدی بیضه
و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم و تپ ست بفصد و حجامت پردازند پس رواد عات
گذارند و بر هر عضوی که افتد تقویت آن لازم ست مع مراعات ازاله ماده
و جز آنکه ضرور باشد و در ضربه عضلی تسکین درد واجب دانند **فصل ۹**
در تدبیر مسوط یعنی کسیکه او را بطیا یعنی تازیانه زده باشند و بدان سبب گوشت
زیر پوست متفرق شده باشد و زدن بچوب نیز همین حکم دارد علاجش بخش کردن تا
گوشت متفرق مجتمع شود و بعده گوسپند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم در بچند بزور
تا که بخشکی شان آید که ازین در یکشبانه نظر میشود و اگر خون زیر پوست جمع آید مغز نان
و تربه ضماد نمایند **فصل ۱۰** فی الکسر و الخلع و الوثی و الوهن و الوهی کسر شکستن استخوان

خلع از جای برآمدن وی بتمامه و وثی برآمدن وی از جایش بتمامه و بدن آن که باستخوان
و باعضاء محیط آن کوفت لاحق شود بی آنکه از جای بلغزد و علاج کسر و خلع مفوض بکمال
ماهر دارند و دیگر تدبیر کشیدن عضو و جنبش دادن و جز آن باشد معروف است اما در وثی و دهن
وهی روغن بابونه و برگ مورد و زم کوفته یا شیاف و خطمی و مغاث بزرده بیضه طلا کردن و محکم
بستن نافعست **فصل ۱۱** در تاثیر مسموم هرگاه کسی زهر خورده باشد علاجش همانوقت قی آوردن
بآب بیگرم روغن کنجد یا مسکه بسیار نوشانیدن و اگر قی خوب نیاید در طبیخ شبت نمک آمیخته قدری
بنوشانند روغن کشیر آمیخته بالجمله هرچه برای قی دهند کشنده و چون قی حسب عادت شود شیر تازه
خاصه که از گاو باشد بنوشانند هر قدر که تواند خورد و اگر ازین هم قی آید بهتر و مسکه در روغن گداخته
حکم شیر دارد در دفع زهر و تریاق کبیر نافع ست و قطعاً خفتن ندهند و اگر طعام خواهد طعامی
لایق شکم سیر خورانند و هرگاه بر نوعیت سم اطلاع شود آنچه در اختیارات تدارک
مرقوم شده خاصه بعمل آرند **اشتباه** چون غشی افتد و صدقه بگردد و سیاهی چشم برود و یا چشم سرخ
بود و نبض ساقط شود و زبان برون آید و عرق سرد جاری شود امید نجات نباشد و بدانند که
سم معدنی باشد یا نباتی یا حیوانی چنانچه مخفی نیست **فصل ۱۲** در معالجه گزیدن جانوران زهردار
بدانند که طریق دفعش از رشش و جذب بیرون نیست آنچه حسب حال باشد بکار برند یکی آنکه جبر دهند
که حرارت غریزی را برافروزد و حشا را قوت دهد و زهر دفع نماید چون تریاق کبیر و لعبت بربر و مانند
آن دوم آنکه تن را برزود و از رطوبتها پاک کنند بقی یا باسهال یا فصد تا بدید کرد دیگر در عقرب جراره
یا بعضی حیات سوم آنکه فادزهر آزموده و تریاقیکه بالخاصیه مخصوص بآن زهر بود دهند چون گوشت
تمساح جهت گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که ضد مزاج
آن حیوان بود چون اگر زهر کضد مزاج گرم و سرد ست و مانند آن پنجم آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط را

سه بلکه از شیر اولی تر و لعاب تخم کتان و پیه بط گداخته و شراب شیرین سود مند است ۱۲ طب اکبر

بحرکت آرد و طبیعت زهر را بر سبیل تموج بیرون افگند دفع نماید همچون تعریق بادویه معرقه
باید دانیدن و جز آن و این تدبیر خوف هم دارد ششم آنکه تدبیری کنند که منع انتشار کند در
این چنان باشد که بجرح وسیع عضو ملسوع را قطع نمایند اگر ممکن نه پس داغ دهند یا بالاتر از محل لسع
عضو را سخت بندند و ادویه مخدره بران نهند تا زهر تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و
مس عضو بدهن نافع است و مکنده را باید که شکم سیر بود و دهن گل چرب سازند تا مضر نگردد و آنکه دفع
زهر است لاغیه شیر او گویند دفع آن نفع تمام دارد و تخم ترنج و مثقال همه زهرهای حیوانات را سود دهد و با دیگر چیزها که
تازه برآمده باشد یا عجیب است بطول و معده این عرس پاک کرده و بکشتیز بریان ساخته و خشک کرده نفع تمام
دارد و بگین پخته خوردن سود و ضماد کردن از گل دارد پودینه کوهی خوردن و ضماد کردن سود مند است
شیر پخته و خام و روغن گاو بزهند سود دهد و کشنیز سرکه خوردانیدن لدغ زنبور و مورچه و مگس عسل را سود دهد و
چون ادویه جامعه کافی در مطلب است بعلاج هر موذی علیحده نپرداخت و زخم سگ دیوانه
تا چهل روز به شستن ندهند و اگر فراهم آید متقرح سازند تا خوب آید و در اسهال سع دامنها نمایند و زهر
این بعد سالها غلبه میکند احتراز از سگ دیوانه و از کسیکه سگ دیوانه دیده باشد لازم است بیماری که از گزیدن
سگ دیوانه افتد از معضوض و نیز افتد از آنکه معضوض را تنفر از آب لازم دی است از ناخوردن آب
بهلاکت می افتد تدبیر آنرا نشانیدن است که نیزه دراز بگیرند و یک سر او در مشربه بگذارند و سر دیگر در
حلقش چنانچه دی آب نه بیند و بعضی اهل تجربه گویند که بمانوکه سگ دیوانه گزد خون آن سگ قدری
گرفته و با آب آمیخته آن کس را بنوشانند زهر را شکند و گفته اند که تا شش ماه مشک نوشانیدن زهر سگ
را زخم را به شدن ندهند و گفته اند که جگر همان سگ بریان کرده خورانیدن نفع دارد بعونه تعالی

یعنی صحیح شدن ندهند ۱۲ ۔ حکما و اهل تجربه ۱۲ ۔ در آتش زنم ۱۲ ۔ بمدد خدا و تعالی ۱۲

تمت

رسالهٔ بسم الله الرحمن الرحیم دلائل النبض

الحمد لله النافع الحکیم والصلوٰة علی زبدة الانبیاء واولاده الکرام واصحابه العظام

بعده پوشیده نباشد که این سطری چند است از صناعت طب در ادله نبض بر حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده و بدلائل النبض موسوم گشته **مثنوی**

دارد امید یوسفی که مدام ؛ فیض گیرند ازین چه خاص و چه عام ؛ خلق عالم شوند ازین محظوظ ؛ مانند از آفت زمان محفوظ

نبض حرکت ایه است از ادعیه روح مرکب انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بتسهیل اخراج فضلات او و اجناس ادله نبض یعنی جزء که نبض بتوسط آنها دلالت میکند بر حال بدن ده است **جنس** اول آن خود است از مقدار انبساط و انقباض و اقسامش نه است ابرای آنکه اوطار است طول و عرض و عمق نبض در هر یک از ینها یا زائد است یا ناقص یا معتدل و از ضرب در سه حاصل میشود و آن نه است طویل قصیر معتدل بینهما عریض ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض معتدل بینهما

طویل آنست که احساس کرده شود اجزاء او در طول اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت است **قصیر** آنکه احساس کرده شود اجزاء او در طول اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است **معتدل** آنکه احساس کرده شود اجزاء او در طول مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهماست **عریض** آنست که احساس کرده شود اجزاء او در عرض اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت است **ضیق** آنکه احساس کرده شود اجزاء او در عرض اقل از مقیس علیه و سببش قلت رطوبت **معتدل** آنکه احساس کرده شود اجزاء او در عرض مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهماست **مشرف** آنست که احساس کرده شود اجزاء او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت است

منخفض آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اقل از مقیس علیه و سبش قلت حرارتست **معتدل** آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سبش توسط حال بینهاست **اقسام تسعه** مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض بسایطست هرگاه که ترکیب کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست و هفت قسم میگردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت آنکه رباعی و مافوق آنست از برای آنکه چهارم قسم از اقسام تسعه جمع نمیشود مگر اینکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محال ست چه اجتماع هر دو متضاد ست هر قسم مع زیادت و نقصان و همچنین زیادت و نقصان در هر قسم ممتنع الاجتماع ست **ضابطه** در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی که در قطر طولست و ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر عرض ست پس حاصل شود نه قسم بعد از آن ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم بعد از آن گرفته شود سه قسمیکه در قطر عرض شده ترکیب داده شود با سه قسمیکه در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم و بگر مجموعه بیست و هفت قسم باشد چنانکه

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مفرط	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مفرط	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مفرط	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مفرط	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مفرط	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مفرط	معتدل منخفض	معتدل معتدل

حین جدول تصور کرده شود و ضابطه در ثلاثی آنست که دایم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث بیکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود

طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود و ثلث از برای آنکه طویل عریض یا مفرط باشد یا منخفض یا معتدل قس علیه الباقی پس حاصل کرده شود هیئت هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل عریض مفرط	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مفرط	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مفرط	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مفرط	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مفرط	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مفرط	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل
معتدل عریض مفرط	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض معتدل	معتدل ضیق مفرط	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق معتدل	معتدل معتدل مفرط	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل معتدل

جنس دوم ماخوذست از کیفیت قرع نبض منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل

قوی آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و بیش شدت قوت حیوانی ست

ضعیف آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و بیش ضعف قوت حیوانیه است

معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و بیش توسط حال بینهما است

جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل

سریع آنست که تمام کند حرکت را در زمان قصر از مقیس علیه و بیش کثرت حاجت روح بتقسیم

بطی آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و بیش قلت حاجت ست

معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و بیش توسط حال بینهما است

جنس چهارم ماخوذست از زمان سکون منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل

متواتر آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف
قوت حیوانیه است **متفاوت** آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه
و سببش شدت قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش
توسط حال بینهماست **جنس پنجم** ماخوذ از قوام و عرق و منقسم میشود
بصلب و لین و معتدل **صلب** آنست که صلابتش اکثر از صلابت
مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست ست **لین** آنکه صلابتش
اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است **معتدل**
آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بینهماست **جنس ششم**
ماخوذست از کیفیت جسم عرق و منقسم میشود بحار و بارد و معتدل **حار** آنست که
جسم عرق احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست **بارد** آنکه برد باشد از
مقیس علیه و سببش قلت حرارت است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه بود
و سببش توسط حال بینهماست **جنس هفتم** ماخوذست از رطوبت ما فی العرق و
منقسم میشود بممتلی و خالی و معتدل **ممتلی** آنست که احساس کرده شود در رطوبت
فوق مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت ست **خالی** آنکه احساس کرده شود در رطوبت
دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت ست **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه
بود و سببش توسط حال بینهماست **جنس هشتم** ماخوذست از استواء و اختلاف در
احوال نبض و مراد باحوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطو و تواتر
و تفاوت و صلابت و لین ست و عرق نابض موصوف باستواء و اختلاف در
احوال مذکوره یکی از سه چیزست اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلا

یا متشابه است در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضے و متخالف در بعضی
دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکوره مستوے الاطلاق گویند و اگر متخالف
باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در بعضے و متخالف در
بعضے دیگر مستوے گویند در چیزے که حاصل شده تشابه در و و مختلف
در چیزے که حاصل نشده و دوم اجزاے نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود
از و در تحت اصابع اربعه یا متشابه بود احوال مذکور یا متخالف یا متشابه در
بعضے و متخالف در بعضے دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره مستوے
علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه
باشد در بعضے و متخالف در بعضی دیگر مستوے گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه
در و مختلف در چیزیکه حاصل نشده سوم اجزاے جزو واحد است از نبضه واحد یعنی
اول چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحد و اوسط چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحد
و آخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا متشابه در بعضے و متخالف در بعضے دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره مستوے
علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی
و متخالف در بعضی دیگر مستوے گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در و و مختلف در چیزیکه
حاصل نشده و سبب مستوے حسن حال بدن است و سبب مختلف شدت ضعف تا ثقل ما و جفس نهم
ماخوذ است از انتظام و اختلاف عدم انتظام در و منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر
منتظم مختلف منتظم آنست که حفظ کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر نگردد مثال
چیزیکه حفظ کند دور واحد را آنست که سرعت مثلا در یک نبضه مقداری معین باشد و در

لعه قوله اصبع بالهمزة و سکون الصاد بمعنی انگشت ۱۲ م

نبضه دیگر مثل و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزیکه حفظ کند دور را آنست که سرعت
در نبضه اول مقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل و ثلث مقدار اولی برین
استمرار یابد تا عدد معین و من بعد میشود سرعت در هر نبضه مثل آن نبضه که در مجاور
اوست و نصف آن و استمرار کند برین تا عدد معین پس باز رجوع کند. بدور اول
تا اینکه تمام کند عدد معین را پس باز رجوع کند طرف دور ثانی همچنان و سبب این
قسم ضعف سبب اختلاف ست از برای آنکه اگر جیب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر
کردی و باقی نماندی بر حالت واحده و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند دور را
و سببش قوت بسبب اختلاف ست و این جنس داخلست در تحت مختلف و این جهت
واجبست که اجناس نه باشد نه جنس دهم ماخوذست از وزن که عیارست ایمقادیر
احد الشیئین بدیگری جهت شناختن نسبتیکه بینهاست بدانکه هر فرد از افراد انسان
در حالت صحت نبضی ست که آنرا وزنی معین ست پس اگر وزن حاصل باشد جید الوزن گویند و
سببش جرای اسباب نبض بر مجرای طبعی ست پس اگر حاصل نباشد رداء الوزن و رداء الوزن
منقسم میشود بقسم مجاوز الوزن و مباین الوزن و خارج الوزن مجاوز الوزن آنست که متشابه
باشد وزن سنی که یلی اوست چون صبی که او را وزن صبیان و مباین الوزن آنکه متشابه
بود سنی را که یلی آن نباشد چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن آنکه متشابه
نباشد وزن سنی را چون صبی که او را وزن سنی نباشد. و این قسم در غایت
رداءت ست از برای آنکه دلالت کننده است بر تغیر عظیم در مزاج باید
دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از برای ترویح روح
غریزیست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق نابض

مطاوعت و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود با زیادتی حاجت و مساعدت قوت
سریع گردد و اگر حاجت با فراط کشد بر وجهیکه مندفع نشود بهوای منجذب به نبض عظیم و
سریع نبض یا عظیم و سرعت متواتر گردد اما اگر عرق نابض مطاوع نباشد با زیادتی حاجت و
مساعدت قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت با زیادتی حاجت و مطاوعت آلت ضعیف
باشد پس اگر حاجت بی تواتر مندفع شود سریع تنها گردد و اگر زیادت حاجت سریع با تواتر و
اگر ضعیفه گردد بمشابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر میشود نبض
لذکی از جهت انضغاط قوت در تحت مادهٔ غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای تپ
هر چند که قوت در اصل قوی باشد و لین نبض از جهت رطوبت ست و صلابت از جهت
یبوست و اندکی صلب میگردد در بحرانها بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا
چون راس و معده و امعا و غیرهم در اختلاف نبض از جهت ثقل ماده یا شدت ضعف بود و سبب
اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض احسن وزن والله اعلم و چند نوعیست از
مرکبات نبض که مخصوص اند باسمار قم و ثبت یعنی با عظیم صغیر نشاری موجی دودی نملی
ذنب الفار مطرقی ذو الفترة الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند که زائد باشد در اقطار
ثلثه و سببش کثرت حرارت و رطوبت و مطاوعت آلتست صغیر نبضی را گویند که ناقص باشد در
اقطار ثلثه و سببش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلتست نشاری نبضی را
گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت و
لین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد اما معنی اختلاف در شهوق و
غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه
حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و در صلابت و لین آنکه بعضی اجزاء

له یعنی طول و عرض و عمق و دلالت

بیلند نشاری بر دم گرم بزرگی که در اعضاء عصبانی باشد و مفرح

عرق صلب بود و بعضی لین گردد و سبب اختلاف دو چیز ست اول اختلاف مصبوب در جرم عرق
از اختلاف چون دم و صفرا و بلغم و سودا در عفونت فجاجت و نضج چه عفونت موجب
لین و کمال انبساط ست و عدم عفونت موجب اضداد اینها و نضج نیز موجب این امور ست
فجاجت موجب اضداد اینها و دوم ورم اعضای عصبانیه است که موجب انسداد بعضی اعضای
عرق دون بعضی ست و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف در شهوق و غور ست ایضاً
و این همچنانست که اصحاب ذات الجنب بود از برای آنکه محیط ست بشرایین و غشا یکی
از خارج و دیگری از داخل او اغشیه متسجه از لیف عصبی و لیف رباطی پس ازین منجذب
میشود چیزیکه متصل ست با عصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو و چیزیکه
متصل نیست بآن اعصاب منجذب نمیشود پس متمدد نمیگردد و بعضی از اعضا ملی شریان
دون بعضی پس چیزیکه متمدد میشود صلب میگردد و چیزیکه متمدد نمیگردد لین میشود موجی نبضی را
گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر باشد و سببش شدت
ضعف ست تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق نابض را دفعةً واحدةً بلکه بسط
دهد شیئاً بعد شیئٍ و گاه باشد که سببش لین عرق بود و قوی نبضی را گویند که مشابه موجی بود الا آنکه
صغیر بود بخلاف موجی و سببش ضعف زائد بر موجیست ملی نبضی را گویند که مشابه باشد ملی را لیکن اصغر
و اشد از روی تواتر و ضعف و سببش ضعف زیادتی بود بر چیزیکه در دو ذنب الفار نبضی را گویند که اخذ کند
تدریجاً از مقداری بسوی اعظم یا اصغر از و پس رجعت کند بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع
شود قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردیست وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای
آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه اخذ کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه
جیدست از برای آنکه دلالت میکند بر قوت طبیعت و قسم اول که اخذ ست از نقصان بسوی زیادت مشابه

ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبدا طرف دقیق بدین صورت سوم قسم ثانی که آخر است
از زیادت بسوی نقصان مشابه ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبدا طرف
غلیظ بدین هیات مثال تدرج در اختلاف آنست که تحت اصبع اولی مثلا بر صدی باشد
از عظم و تحت ثانیه اقص از و و تحت ثالثه اقص از تحت ثانیه و تحت رابعه اقص از تحت ثالثه باشد
و بر عکس این چنانچه مثلا تحت اصبع اولی بر جلدی باشد از صغر و تحت ثانیه اعظم از و و تحت
ثالثه اعظم از تحت ثانیه و تحت رابعه اعظم از تحت ثالثه و قیاس کن وقتی که اختلاف در سرعت یا غیر
آن بود قسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند و قسمی را که رجوع نمی کند
پس اگر منتهی شود بحیثیتی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند و الا ذنب
ثابت مطرقی نبضی را گویند که قرع کند که اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز و قبل
از وصول بغایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده شده بضرب مطرقه که
باز میگردد از مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع در ید صابی پس عود میکند
مرة ثانیه جالینوس گفته یافته در نبض مطرقی عود را مرتین و اطبا اختلاف کرده اند که مطرقی
نبض واحد است یا دو نبضه و اختیار کرد شیخ اول را و امام گفته که خلاف لفظی است از برای آنکه اگر
شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض ما بین مطرقی نبضه واحده باشد و الا نبضتین سبب مطرقی
قوت قویه و حاجت شدیده و آله صلبه است پس مطاوعت نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه
منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت میخواند قوت را باتمام فعل او پس ملحق
میشود ضربه دیگر و گاهی بیش ضعف قوت میباشد از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از بسط شریان
عاجز شود او را توقف میان نقطه مرکزیه و محیطیه از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که دارد طبیعت
را از کمال انبساط میباشد همچنانکه عارض شود در فرع مفرط پس نزدیک زوال و تمام کند حرکت ذو الفترة

بنبضی را گویند که واقع شود در سکون وقتیکه متوقع باشد حرکت چون مابین مسافت مثلا یا در
مرکز بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا
در محیط بعد از سکون خارجی بمثل فک سبش اعیاء قوت یا استراحت یا عارض مخافض که
متصرف شود بسوی او طبیعت دفعه چون غم مفرط واقع فی الوسط نبضی را الوسط نبضی را گویند که
واقع شود در حرکت وقتیکه متوقع بود سکون کما بین الحرکتین فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی
آنست که قرعه ثانیه در واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض است و در
مطرقی جزئیت از انبساطی که قرعه اولی اول اوست و سبب واقع فی الوسط شدت حاجت است
بسوی ترویح که محتاج گردانید طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت دلائل تنفس در
بریحت و بطو و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزد یکیست بدلائل نبض حال الله اعلم
خاتمه زود رقم خامه ام دلائل نبض ؛ نظری کن تا بلی فرماه تا شود نبض سال تاریخش ؛ نبض کثیر نود بر و افزای

رسالهٔ دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول بحق صلی الله علیه و آله و اصحابه محقق
نماند که چون رساله دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم داعزه چنان رسید
که در اول بول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلائل
البول موسوم ست در جبر عبارت و قید کتابت آمده و التوفیق من الملک الاحد بدانکه اول اختلاط
آب بطعام در معده ست تا ترقیق آن کند و کیلوس گرداند و پس جاری گردد با کیلوس از ما
ساریقا که در جهت مقعر کبد ست و از عرق شعریه که در محدب او ست پس جاری شود اکثر آن از کبد
بسوی کلیتین و از کلیتین بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم و عروق پس
رجعت کند قهقری بسوی مثانه و از ینجهت منصبغ شود بول کسیکه خضاب کرده شود بحناو

کم گردد بول کسیکه عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسیکه عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع
آب در مثانه نقل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم میشود
از چیزهائیکه مذکور شد دو امر اول آنکه در بول دو چیز ست مایت منفصله که اکثرش
از کبد ست و فضله هضم ثانیه است و ثفل که مصاحب اوست در عروق بلا اقل مایت که
فضله هضم ثالث است و این ثفل جوهریست مسمی برسوب امر دوم آنکه دلالت بول بر
احوال کبد و مثانه او صحیح ست از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او کبد و
کثرت مکث او در مثانه و اجناس ادله بول یعنی چیزهائیکه بول بتوسط آنها دلالت میکند بر
حال بدن بهفت جنس اول لون ست و اصول این جنس پنج و اصل اول از اصول لون صفرا
است و محتویست بر پنج طبقه طبقه اول تنبی ست که صفرتش چون آب تین رقیق ست و بل
است به بیاض و دلالت کننده است بر برد از برای آنکه لون تنبی یا از جهت کثرت مایت
ست یا از جهت قلت صفرا و هر یک ازین هر دو دلیل برد ست و این حکم اکثریست از برای
آنکه امکان دارد که لون تنبی از جهت میل صفرا بجانبی دیگر باشد طبقه دوم اترجی ست که
صفرت او شبیه است بصفرت قشور اترج و حادث میشود از مخالطت صفرا زائد بر چیزیکه
در تنبی ست و دلیل اعتدالست طبقه سوم اشقرست که صفرتش مائلست بحمرت و دلالت
کننده است بر حرارت طبقه چهارم ناری ست که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت
کننده بر حرارت زائده بر چیزیکه در اشقرست طبقه پنجم احمر ناصع ست که مسمی ست بزعفرانی چه
لونش مشابه بشعر زعفرانست بخلاف ناری که مشابه صبغ زعفرانست و دلالت کننده
است بر حرارت زائده بر چیزیکه در ناریست اصل دوم از اصول لون احمرست منطویست بر سه
طبقه طبقه اول اصهبست که در اندک حمرتیست و نزدیک ست به بیاض و وجه آن

و آن صفرت مائل بحمرت باشد

لابدست از آنکه رقیق باشد طبقهٔ دوم وردی ست که او را حمرت زائدست بر حمرت
اصهب وردی که موجب آنست لابدست از آنکه غلیظ باشد طبقهٔ سوم قانی دانستم ست که
او را حمرتیست مائل به تیرگی وردی که موجب آنست لابدست از آنکه اغلظ باشد و سبب
جمیع این طبقات ثلثه غلبهٔ دم و حرارتست علی مراتبها و گاهی بول باوجود بدهم
میباشد چنانکه در فالج و سوء القنیه بسبب ضعف کبد و قلت تمییز باریست از دم و لون نارے
از طبقات صفرت اولست بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفرت از جهت اختلاط
صفراست و حمرت از اختلاط دم و حرارت صفرا اشدست از حرارت دم و ایضا غالبست
بر صفرا جز ناری و بر دم جز هوائی و حرارت نار اشدست از حرارت هوا اصل سوم از
اصول لون اخضرست و مشتمل ست بر چهار طبقه طبقهٔ اول فستقی ست که از اخضرت ست
با اندک ردی و دلالت میکند بر برد محمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا
بصفرا و غالب آنست که سودا از برد محمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون
فستقی نزدیک بمن دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائیکه از برد حاصل میشود با
کمونت میباشد نه با صفرت طبقهٔ دوم نیلوفری ست و الوفی ست که اخضرت او فوق اخضرت
فستقیست و مشابه رنگ نیلی بود که در آب حل کرده باشند و این بول نیز دلالت میکند
بر برد محمد اما برد درین اقوی ست و فستقی و نیلوفری متدرانند و صبیان بفالج و یا تشنج از برای
آن که در بدنهای ایشان رطوبت غالبست طبقهٔ سوم زنجاری ست طبقهٔ چهارم
کراثی و این هر دو لون دلالت میکند بر افراط حرارت محرقه و فرق فیما آنست که زنجاری
مائلست به بیاض از جهت شدت حرارت در و بخلاف کراثی اصل چهارم از اصول لون
اسودست و آنرا اسباب بود سبب اول احتراق ست باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده

پس احتراق کند چیزی را مخالط مایت بول ست از اختلاط و سبب اسود او محترق
بحرارت آن ست که چیزیکه باقی ماند در ربعد از احتراق از رطوبت مانعه از نشست متوجه
سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند ضوء در و پس او را سوداء عارض گردد از برای آنکه کیفیت سبب
ست چنانچه در انگشت محسوس شود و علامت سوادی که حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو
چیز ست اول آنست که با صفرتی باشد که بزعفرانی زند دوم آنکه متقدم باشد او را بول قوی
الرایحه یا احمر سبب دوم جمهور ست باین نوع که یافته شود در بدن ماده بارده که تجمید کند چیزیکه
مخالط مایت بول ست از اختلاط و جمهور مسعود ست از برای آنکه انجره متراکم شود در سطح
او پس تکثیف کند جسم را پس عارض میشود اسود او از جهت حادث گردد سوداء مره را لعوا
بر در سد و علامت سوداء که حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امر ست امر اول آنست
با کمودت باشد امر دوم آنکه متقدم باشد او را بول اخضر عدیم الرایحه یا ذو رایحه که دلالت کند
بر برد و چون حموضت سبب سوم حرکت ماده سوداویه ست که تحریک کند طبیعت آنرا بسبیل تنقیه و
بحران و اخراج کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سوداویه علامتش آنست که در روز بحران
باشد و از عقبش خفت حاصل شود و متقدم باشد او را علاماتیکه دلالت کند بر نضج ماده سبب
چهارم تناول شی صالح ست چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند در و پس آید
بحالت خود مع بول و عدم تصرف طبیعت در و یا از جهت سقوط قوت کبد ست و این در غایت ردیست
یا از جهت بودن ست او زائد بر قدر کفایت و درین خطری نیست اصل پنجم از اصول لون ابصر
ست و منقسم میشود بدو قسم قسم اول لونی ست که مفرق بصر ست چون لون لبن و غیر
مشف ست و نفوذ نمیکند در و بصر یعنی باز میدارد ماورای خود را از ابصار و یافته نمیشود
در بول مگر با غلظ و اطلاق بیاض به و حقیقی است و دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و بر ویا بر ذوبان

شحم با عضای اصلیه علامت ذوبان شحم آنست که بول ابیاض سمی باشد و سببش حرارت
قویه است که اذابه و سومات بدن کند و این ذائب منجمد میشود در قاروره و علامت ذوبان اعضای
اصلیه چون عصب و عظام آن ست که بول شدید البیاض بود و این در آخر دق میباشد
و علامتش ذبول و ضمور قوی ست قسم دوم لونی ست که مشقت ست و آن
بر دو نوعست **نوع** اول از مشف چیزیست که آنرا مطلق لون نیست چون هوا و
اجرام فلکیه و بازمیدارد ماوراء خود را اصلا از ابصار **نوع** دوم از مشف چیزیست
که آنرا لونی ست چون صافی و این نیز باز میدارد ماوراء خود را از ابصار مگر اندکی
و نوع اول را ابیض نمیگویند از برای آنکه عدیم اللونست از جهت ممکن نیست رویت او و
نوع ثانی را ابیض میگویند و اطلاق ابیض بر و مجازست از برای آنکه او را غیر بیاض فی
نفسه لونی ست و از جهت ممکن ست رویت او بخلاف هوا مثلا و منعکس میشود شعاع از و
و منعکس نمیشود از هوا و وجه مجاز آنست که چون مثل این مشف را عارض شود تکاثف یا
تفرق اجزای صغار بسیار شود بسبب این اجزای مذکور سطوحی که مرئی شود ابیض اما
تکاثف چون چیزیکه عارض شود آب را وقتیکه منجمد گردد و اما تفرق چون چیزیکه حادث گردد آب را
وقتیکه کف کند و مردم گمان برند که بیاض موجوده ست در آب و مظهر اوست تکاثف و تفرق
و این غلط ست و این تقسیم از بیاض در بول یا دلالت کند بر عام تصرف طبیعت در آب جهت
بطلان هضم کبد از استیلای برد یا بر سده که منع کند نفوذ صابغ را پس بیرون آید
بول برنگ آب **جنس دوم** قوام بول ست و بول بحسب قوام یا رقیق ست یا غلیظ یا
معتدل بینهما از برای آنکه خالی از آن نیست که او را قوامی محسوس ست زاید بر قوام مائیت یا نیست اگر
نیست رقیق ست و اگر هست میرسد بعبر سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد معتدل بینهما

وسبب دقیق عدم نضج ست یا کثرت شرب آب یا سده وشناخته میشود موضع سده
بثقل وتمدد وسبب غلیظ عدم نضج ست یا نضج خلط مفرط الغلظ وعلامتش تقدم
افراط غلظ ست وسبب معتدل بینهما نضج ست جنس سوم صفا وکدورت بول ست
وصافی آنرا گویند که تشابه الاجزا باشد ومنع بصر نکند از نفوذ وکدر آن را گویند که تشابه
الاجزا نباشد وبعضی از اجزای او منع بصر کند از نفوذ وصفا از علامت نضج وسکون
مواد ست وکدورت از امارات عدم نضج وثوران اخلاط وکدرانده گی از جهت سقوط قوت
واز جهت ورم باطن میباشد وغلیظ مفارق کدرست یا ستوارے قوام جنس چهارم رائحه
بول ست بحسب رائحه یا منتن ست یا عدیم الرائحه یا معتدل اما منتن دلالت کند بر
یکے از دو امر امر اول افراط عفونت اخلاط امر دوم قروح یا جرب در آلات بول واین اکثر
در مثانه باشد از برای آنکه احتباس بول بیشتر در وبود پس تاثیر قروح مثانه در افساد رائحه
اکثر باشد وفرق میان امرین مذکورین بوجوه است اول آنکه کائن از قروح آلات بول
میباشد با وجع در عضو متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح با قیح وقشور
میباشد بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مریض وضعف او بیش وکم میشود بخلاف کائن از
قروح واما عدیم الرائحه دلالت کند بر جمود اخلاط وفجاجت او واز جهت سقوط قوت
میباشد واین وقتی ست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع خلط ما تعفن البول پس اگر باشد
این در عقب بول شدید النتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد
از انتظار موت واما معتدل دلالت کند بر نضج ماده جنس پنجم زبد بول ست وزبد در بول
حاصل میشود از رطوبت لزجه که مخالطه اوست ریح خارج مع البول وشوار ست بر وانیکه خرق
کند آن رطوبات را وبیرون آید پس متعلق شود بوی زبد وعجب که امتداد رطوبت لزجه ریح

غلیظ است و هر چه این رطوبات بالرجه او فرد ریاح مجمده در اکثر باشد بول را زبد بیشتر بود و کثرت
زبد و کبر و بطو انعقاد و زوال را دلالت کند بر کثرت ماده غلیظ رجه و غلبه ریاح جنس ششم
رسوب است و رسوب عبارت از اجزای غلیظ در اسفل مائیات است و در
اصطلاح اطبا هر جوهر اغلظ از مائیت و متمیز از آن و برابر بود این که از اسفل
باشد یا در اوسط یا در فوق و اول را رسوب راسب گویند دوم متعلق سوم اغمام و
اطلاق میکنند رسوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزیکه از شان اوست رسوب
متعلی میشود و در وسط میباشد وقتیکه منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این صفت
که بالقوه در وست گفته میشود او را رسوب یا دال ست بر نضج ماده و آنرا رسوب محمود خوانند یا
غیر دال بر و آنرا رسوب ردی خوانند و رسوب محمود را اوصاف است اول بیاض از برای آنکه نضج ملهمه
است و فعل هاضمه تشبیه باعضا است و اعضا بیض اند پس مشابهت در لون تابع با نضج را فضلات
هضم کبدی احمر بود لیکن مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر نمیشود در رسوب دوم
ملاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب قبول کرده است نضج را سوم استوا که
مشابه الاجزا باشد یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای آنکه تشتت
آنها از ریاح مانعه از اتصال بعضی ببعضی باشد و مخالطت ریاح ببول از فجاجت بود و رسوب محمود
قسم است فضل اول رسوب راسب است پس متعلق پس عوام بدون بول آنکه غالب اعضا اجزای ارضیه است تا
صلب و قوی بود و فضول مندفع ببول وقتیکه نضیج بود شبیه باعضا و غالب باشد بر آن جهت
پیشانش آن بود که متسفل بود پس چیزیکه از و متسفل شود نزدیکتر بود بنضج وجه دوم آنکه اکثر
بسبب تعلی ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلی بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت کند بر عجز قوت
از دفع ماده در رسوب مذموم آن ست که یافته نشود در او اوصاف مذکوره آن نیز سه قسم است

افضل او غمام پس متعلق پس راسب و این وقتی ست که طفو از جهت حرارت مصعده باشد
از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعد ست لطف نیز هست اما وقتیکه طفو از مخالطت
ریح قاهره اجزای ارضیه را که از نشان اوست تسفل باشد از جهت میل ریح بسوی
فوق پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه درین
هنگام ریح در تسفل کمتر باشد و فضول مندفعه در رسوب رئوی یا از اعضا باشد یا از رطوبات
چه نیست در بدن جسمیکه باشد از و رسوب غیر این هر دو و کائن از اعضا باشد یا از اعضای
اصلیه و آنرا خراطی گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد و در دهینت باشد
آنرا مخاطی خوانند یا نباشد دهینت در دو آنرا لحمی گویند و خراطی یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن
عضو پس اگر از ظاهر عضو باشد آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای
کبار عراض بیاض احمر باشد آنرا صفایحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر
نباشد اجزای کبار عراض پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی خوانند و اگر نباشد نخاعی گویند و
کائن از رطوبات بعضی مائل بحمرت دلالت کند بر احراق دم و بعضی کمدست دلالت کند بر احراق
بلغم و بعضی مصفر ست دلالت کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود ست و دلالت کند بر احراق
سودا و تمامی اینها که مذکور شد در بولیست که آنرا رسوب بود اما عدم رسوب را اسباب است
اول عدم نضج دوم سده سوم قلت ماده و رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق آنها
از خلط واجب الاندفاع بول و اگر باشد رسوب عدیم الهضم بود و باشد از فضل غذا و بهزول را
نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها خصوصا وقتیکه مرتاض باشد از جهت کثرت
تحلیل بسبب ریاضت و در مرضی و فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود و از انواع
رسوب ست رسوب مدی که ثقل در و ماده بود و مخاطی که ثقل در و خلط خام غلیظ باشد و بسیار باشد که

یافته شود در عرق النسا و وجع مفاصل و فرق بینهما بعد از مشاکلات هر دو در بول و هیات
آنست که مدی متن بود و متقدم باشد او را ورم و آسان بود اجتماع ثقل و تفرق درد
بخلاف مخاطی درین احکام جنس هفتم مقدار بول ست بول یا اقل است از طبعی
یا اکثر از و یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار ست و از انجمله هست بسیار
خوردن آب تنها یا ممزوج بمشروب و حکم خوردن ممزوج بمشروب دارد خوردن
میوهای تر و از انجمله است ذوبان اعضا و خروج ذائب بطریق بول چنانکه در
حمیات محرقه و از انجمله است استفراغ ماده متحقنه در بدن چنانکه در بحران ادرار
و فرق میان بحرانی و ذوبانی آن بود که بیمار در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت
یابد بخلاف ذوبانی و ایضا در ذوبانی حرارت قویه بود و بول را رائحه حاده باشد و در روز
بحران نباشد و اسلم بول بودی چون اسود و غلیظ چیزی بود که اعز باشد یعنی استفراغ
کرده شود دفعة کثیر الا منقطعا قلیلا از برای آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت ثانی
بر ضعف طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار ست و از انجمله ست فرط تحلیل رطوبات
از جهت شدت تخلخل بدن و اتساع مسام او بحرکت مفرط و از انجمله ست فنای رطوبات بدن
از جهت فرط حرارت و این سبب او لیست از برای آنکه اول زوال رطوبت ست بعد
از وجود او و ثانی انتفای اوست ابتدا و از انجمله است سده که در مجاری بول منفضه
بسوی مثانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است
اسهال چه اسهال موجب انصراف مائیت بجانب معده و امعا است و افراط قلت
بول با قلت تحلل منذر است باستسقا و دلائل برازد صفرت و سواد و بیاض
و غیرها نزدیک بدلائل بول فتامل ؛ **خاتمه** ؛

احکام بول را چو زده فکر یوسفی | بهر تو جمع کرد جمیع برادران
تاریخ سال تا که شود در دشمنت بدان | قارورهٔ گیر چار صد و سی فزا بران

رسالهٔ بسم الله الرحمن الرحیم بحران

الحمد لله الحکیم الوهاب و نصلی علی رسوله محمد صاحب الحکمة و فصل الخطاب و علی آله الاطیاب و اصحابه الانجاب اما بعد میگوید بنده مسکین محمد بدر الدین بن خواجه جمال الدین غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه که این فوائد چند است مسمی به مختصر البیان فی ضروریات بحران ملتقط از رساله مستغنی عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع رموز این فن حاوی فوائد نو و کهن جان حکمت یونان مسمی بغایة البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرامد اطبای جهان محسود اماثل و اقران یکتای زمانه بو علی روزگار یگانه عصر جالینوس وقار حضرت استاذی حکیم علی حسین عم فیضه الی تعاقب الملوین که دست شفایش هدست اعجاز است و تدبیر صایبش امراض لا دوا را خانه برانداز روح علی عباس مجوسی را بجذاقتش ایمان کامل و در جنب مسیحای او دعوی ابی سهیل مسیحی باطل حسب اصرار دوستان و مروم دیده آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضائل کونین حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین عزه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال بر ناضمیم کردن رسائل مطبوعه طبیه سر از قالب آورده بودند در قالب تحریر ریخته شد و ما توفیقی الا بالله التماس بخدمت اصدقا اینکه اگر رسهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند و بذیل عفو پوشند بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی و معنی آن شدت تموز است و یا فصل خطاب

ودر اصطلاح اطبا عبارتست از کوشیدن طبیعت باعلت و بدان سبب در بدن بیمار تغیر عظیم
ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی و طبیعت را بپادشاه حامی و
بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال لیکن هنگام کارزار لامحاله سلطان را
دفعتهٔ یا تدریجا غلبه باشد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین اقسام تغیر هشتگانه بهویدا میشوند و همچنانکه
در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشد و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای
وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آید همچنان درین روز بمقدم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و
شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش افعال بمریض لاحق میشوند پس هر یکه بحران واقع
شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب استفراغ
مفرط گردد و دوران فخافت ضعف بل سلب قوت و هلاکت است و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش
و افعال طبیعت واقع و طبیعت از فعل تام خود که بدون عائق و مانع بود باز میماند و بحران
جید و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکمل نمیشود ازین وجوه در روز بحران از مسهلات و مستفرغات
بل از محرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از غذا باز دارند و الا بقدر ضرورت
و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند فائده بدانکه بحرانیکه بدفع ماده بود
بر پنج نوعست بقی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحران که بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه
بود رقیق مندفع میگردد و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد فائده
بحران را تقدم اعراض لازم ست مثلا اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم
شوند و اگر بشب واقع شود در روز ظاهر گردند و هر یک از استفراغات خمسه علامات جداگانه
مقدم شوند مثلا علامت قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و در فم معده و اختلاج
آن و تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامت اسهال درد امعا و ثقل بدن و تمدد شکم

اسفل و نفخ بطن و درد پشت و انصباغ براز و قراقر امعا و عدم علامات قی و رعاف و غیره و نبض
صغیر و قوی و صلب بودن و علامت رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتغال سر و شک و
تاریق روبروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی
خصوصا وقتیکه بیمار جوان باشد و علامت اورام ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال ماده
بطرف دیگر و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول
بروز چهارم و غلظت آن بروز هفتم و موجب نبض تنبیه بر علامات استفراغات همیشه متوجه
باشند اگر طبیعت بقوت دفع ماده نماید عین مقصود و مراد است و الا آگاهی طبیب حاذق را احتیاج با
عانت طبع شود و صوتی که طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود استیصال
آن نتواند کرد فائده بدانند که هر مرض را که آخر بسلامت بود چهار مرتبه میباشد ابتدا تزیید انتها انحطاط
بحران در انحطاط نمیشوند و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک
ست و آنچه در زمان تزاید آید ناقص و دردی بود بدان در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد
که آن را ایام الباحوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهند که بحران کی خواهد شد و آن را ایام انذار
گویند و بعضی روزها نه از باحوری باشند و نه از انذار اما بحسب انحراف در آن روز واقع میشود و
آن را ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه در آن بحران افتد تام و نیک باشد یازده روزند
چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم
و سی چهارم و سی و هفتم و چهلم و بنا بر تسهیل حفظ بندیان درین دو بیت یاد کرده شد نظم

دال زا و یا و دال و کاف و کا ‌ ‌ کاف دال کاف زا میدان یقین
لام الف یا لام دال و لام زا ‌ ‌ میبهم ایام بحورین را گزین

و ایام واقع فی الوسط شش روزند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و ایامیکه

دران بحران ناقص افتد و بار نیج و خطر باشد بست زورست ششم و هشتم و دهم
و یازدهم و دوازدهم و شانزدهم و هیزدهم و نوزدهم و ایامیکه دران بحران نباشد سیزده
روزست بست و دوم بست و سوم بست و پنجم بست و ششم بست و هشتم بست و نهم سیم
سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم وجهت تسهیل حفظ
متعلمان جدولی جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبائے نامدار مرقوم میشود

جدول ایام بحران مسهل واقع فی الوسط و خلافی

برائے تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبا نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسهل بالاختلاف	۲۲	مسهل بلا خلاف	۳۲	مسهل بلا خلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسهل بلا خلاف	۳۳	مسهل بلا خلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بلا خوف	۳۵	مسهل
۶	بحران ردے	۱۶	مسهل بالاختلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بلا خلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	روز مسهل بالاختلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسهل بلا خلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسهل بالاختلاف	۲۹	مسهل بلا خلاف	۳۹	مسهل بلا خلاف
۱۰	یوم مسهل بلا خلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

فائده بسیار باشد که امراض حاده تا سه یوم علامات بحران میماند پس درین سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همانروز را یوم البحران باید شمرد خصوصا که یوم الانذار نیز بران گواهی دهد داده باشد و آن روز روز بحران هم بود فائده این همه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع میشود واما در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبه بحران باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت سال یا پس از چارده سال یا پس بیست و یکسال و بقراط بعد از چهل روز بحران هشتم و هشتادم و صد و بستم از روزهای بحران نشمرده و بدانند که در حمی غب یوم النوبه روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت پری شکم واقع نشود فائده معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد انقضای نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهر اسببش اینست که یوم بلیله نزد ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگر است باقی بر این اکثر امور مذکوره خصوصا علت وقوع بحران و حساب و اخذ و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طریق در غایة البیان فی ما یتعلق بالبحران مذکور است اینقدر برای تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد والحمد لله اولا و آخرا ظاهرا و باطنا

کتبه حبیب احمد از قلعه دیدار سنگه حال گوجرانواله سنه ۱۹۲۵ ۲۶ فروری

قطعهٔ تاریخ طبع کتاب از طبع جناب مولانا مولوی

محمد عبد الرشید صاحب محبوب قم ساکن عادلگڑھ

حمد حکیمے کہ بتائید وے
طبع شد این نسخهٔ میزان طب

بود ازیں پیش ہزاران غلط
یعنے کہ بوشتہ ملہو و لعب

ہر کہ بخواندش نشدی مستفید
مطلب گم کردہ شدے مضطرب

جای بجا سہو ز کاتب شدہ
کردہ معرب ز قلم شبت شب

شکر کہ ہر عیب زدی پاک شد
آمدہ خوشخط و صحیح ای محب

مائدهٔ بہر اطباست این
بلکہ مفیدست باجناس رب

از پئے تاریخ جو عبد الرشید
کردہ تفکر شدہ در شطر عنب

گفتہ شدہ از سر و پائے قزاز
۱۳۳۲ھ

طبع شدہ نسخهٔ میزان طب

المشتہر از صاحب الصدق والیقین شیخ الٰہی بخش

محمد جلال الدین تاجر کتب لاہور بازار کشمیری

فهرست میزان الطب فارسی

صفحه	
۲	مقالهٔ اول در علامات کیفیات چهارگانه
۳	مقالهٔ دوم در بیان ادویه مفرده مرکبه و اغذیه مشتمل بر نه فصل

صفحه		صفحه		صفحه	
۳	فصل ۱ در ادویه مفرده و مرکبه خلاط و غیره	۱۲	فصل ۲ در فصد	۱۵	فصل ۳ در حجامت و ارسال علق
۱۵	فصل ۴ در منضجات	۱۸	فصل ۵ در مسهلات و ملینات مفرد و بالجمله مسهل مرکب	۲۴	فصل ۶ در مقویات
۲۶	فصل ۷ در مدرات	۲۸	فصل ۸ در مقویات دماغ و جگر و دل و معده	۲۹	فصل ۹ در اغذیه

صفحه	
۲۹	مقالهٔ سوم در بیان امراض و علاج آن بر چند ابواب
۲۹	باب ۱ در امراض سر مشتمل بر بست و شش فصل

۲۹	فصل ۱ در صداع	۳۱	فصل ۲ در سرسام	۳۱	فصل ۳ در جمود
۳۱	فصل ۴ در سکته	۳۲	فصل ۵ در سبات	۳۳	فصل ۶ در بیخوابی
۳۳	فصل ۷ در سباتهای سهر و سهر سباتی	۳۴	فصل ۸ در کابوس	۳۴	فصل ۹ در صرع
۳۴	فصل ۱۰ در صرع اطفال	۳۴	فصل ۱۱ در مالیخولیا	۳۵	فصل ۱۲ در جنون
۳۵	فصل ۱۳ در سدر و دوار	۳۶	فصل ۱۴ در نسیان	۳۶	فصل ۱۵ در فالج
۳۷	فصل ۱۶ در خدر	۳۷	فصل ۱۷ در لقوه	۳۷	فصل ۱۸ در تشنج
۳۸	فصل ۱۹ در تمدد	۳۸	فصل ۲۰ در کزاز	۳۸	فصل ۲۱ در رعشه
۳۸	فصل ۲۲ در اختلاج	۳۸	فصل ۲۳ در لوای	۳۹	فصل ۲۴ در خارش دماغ
۳۹	فصل ۲۵ در عصابه				فصل ۲۶ در زکام

۴۰	باب ۲ در امراض عین مشتمل بر سی و پنج فصل

۴۰	فصل ۱ در رمد	۴۱	فصل ۲ در طرفه	۴۱	فصل ۳ در ناخنه
۴۱	فصل ۴ در بیاض	۴۱	فصل ۵ در سبل	۴۲	فصل ۶ در انتفاخ ملتحمه
۴۲	فصل ۷ در عکر ملتحمه	۴۲	فصل ۸ در ثولولهٔ ملتحمه	۴۲	فصل ۹ در دودقهٔ ملتحمه
۴۳	فصل ۱۰ در سیلان اشک	۴۳	فصل ۱۱ در حرقت عین	۴۳	فصل ۱۲ در تقذی
۴۴	فصل ۱۳ در ضربهٔ چشم	۴۴	فصل ۱۴ در حرقهٔ عین	۴۴	فصل ۱۵ اکمه
۴۵	فصل ۱۶ در شب کوری	۴۵	فصل ۱۷ در روز کوری	۴۵	فصل ۱۸ در صداع حدقه و شقیقه عین

۴۵	فصل ۱۹ در بیرون آمدن چشم	۴۵	فصل ۲۰ در بلند شدن قرنیه	۴۶	فصل ۲۱ در بثور القرنیه
۴۶	فصل ۲۲ در مورسرج	۴۶	فصل ۲۳ در حول	۴۷	فصل ۲۴ در اتساع و انتشار
۴۷	فصل ۲۵ در ضیق	۴۷	فصل ۲۶ در تخیلات	۴۸	فصل ۲۷ در نزول الماء
۴۹	فصل ۲۸ در سدهٔ عصبیه مجوفه	۴۹	فصل ۲۹ در گربه چشمی	۴۹	فصل ۳۰ در ضعف بصر
۵۰	فصل ۳۱ در ذهاب بصر	۵۰	فصل ۳۲ در خفش	۵۰	فصل ۳۳ در نور
۵۰	فصل ۳۴ در لاغری چشم			۵۰	فصل ۳۵ در بغض العین

۵۱ باب ۳ در امراض جفن و هدب مشتمل بر بست و هشت فصل

۵۱	فصل ۱ در کمنه پلک	۵۱	فصل ۲ در استرخاء الجفن	۵۱	فصل ۳ در التصاق الجفن
۵۱	فصل ۴ در کوتاه شدن پلک	۵۱	فصل ۵ در شرناق	۵۱	فصل ۶ در عقده
۵۲	فصل ۷ در شعر منقلب	۵۲	فصل ۸ در انتشار الاهداب	۵۲	فصل ۹ در بیاض الاهداب
۵۲	فصل ۱۰ در جرب الاجفان	۵۲	فصل ۱۱ در برد	۵۲	فصل ۱۲ در صلابت جفن
۵۲	فصل ۱۳ در سلاق	۵۳	فصل ۱۴ در قمل الاجفان	۵۳	فصل ۱۵ در شعیره
۵۳	فصل ۱۶ در توتة الاجفان	۵۳	فصل ۱۷ در تحجر الاجفان	۵۳	فصل ۱۸ در قروح الجفن
۵۳	فصل ۱۹ در تهیج الاجفان	۵۳	فصل ۲۰ در تولول	۵۴	فصل ۲۱ در شری
۵۴	فصل ۲۲ در نملهٔ پلک	۵۴	فصل ۲۳ در سعفهٔ پلک	۵۴	فصل ۱۴ در سلعهٔ پلک
۵۴	فصل ۲۵ در زرقت و خضرت جفن	۵۴	فصل ۲۶ در ناسور گوشهٔ چشم	۵۴	فصل ۲۷ در حکهٔ آماق و اجفان
		۵۵	فصل ۲۸ در مزید شدن لحم گوشهٔ چشم		

۵۵ باب ۴ در امراض اذن مشتمل بر دوازده فصل

۵۵	فصل ۱ در وجع الاذن	۵۵	فصل ۲ در ورم گوش	۵۶	فصل ۳ در قرحهٔ گوش
۵۶	فصل ۴ در طرش و قر وغیره	۵۶	فصل ۵ در دخول الحصاة	۵۷	فصل ۶ در طنین و دوی
۵۷	فصل ۷ در انفجار الاذن	۵۷	فصل ۸ در انکسار الاذن	۵۷	فصل ۹ در انقلاع الاذن
۵۷	فصل ۱۰ در شقاق گوش	۵۷	فصل ۱۱ در حکهٔ الاذن	۵۷	فصل ۱۲ در جرب الاذن

۵۸ باب ۵ در امراض انف مشتمل بر یازده فصل

۵۸	فصل ۱ در بطلان شامه	۵۸	فصل ۲ فساد شم	۵۸	فصل ۳ در بواسیر الانف

۵۸	فصل ۴ در بثور الانف	۵۹	فصل ۵ در قروح الانف	۵۹	فصل ۶ در رعاف
۵۹	فصل ۷ در حجر الانف	۶۰	فصل ۸ در رض الانف	۶۰	فصل ۹ در عطسه
۶۰	فصل ۱۰ در جفاف الانف			۶۰	فصل ۱۱ در حکة الانف

۶۰ باب ۶ در امراض لسان و دهان مشتمل بر هیجده فصل

۶۰	فصل ۱ در ورم لسان	۶۱	فصل ۲ در ثقل اللسان	۶۱	فصل ۳ در عظم اللسان
۶۱	فصل ۴ در استرخاء اللسان	۶۱	فصل ۵ در شقاق اللسان	۶۲	فصل ۶ در جفاف اللسان
۶۲	فصل ۷ در خرقة اللسان	۶۲	فصل ۸ در حکة اللسان	۶۲	فصل ۹ در ضفدع اللسان
۶۲	فصل ۱۰ در فساد ذوق	۶۳	فصل ۱۱ در بطلان ذوق	۶۳	فصل ۱۲ در تقشر لسان
۶۳	فصل ۱۳ در بثور الفم	۶۳	فصل ۱۴ در ریش دهن	۶۳	فصل ۱۵ در آکلة الفم
۶۴	فصل ۱۶ در کثرت لعاب دهن	۶۴	فصل ۱۷ در بحر الفم	۶۴	فصل ۱۸ در ورم انجنک

۶۴ باب ۷ در امراض شفت مشتمل بر نهم یعنی نه فصل

۶۴	فصل ۱ در بیان سپیدی لب	۶۴	فصل ۲ در تشقق و تقشر لب	۶۵	فصل ۳ در اختلاج الشفة
۶۵	فصل ۴ در خوره و تندی کشیدن لب	۶۵	فصل ۵ در بواسیر الشفة	۶۵	فصل ۶ در ورم الشفة
۶۵	فصل ۷ در بثور لب	۶۵	فصل ۸ در قروح لب	۶۵	فصل ۹ در آکلة لب

۶۵ باب ۸ در امراض الاسنان مشتمل بر شانزده فصل

۶۵	فصل ۱ در درد دندان	۶۶	فصل ۲ در کند شدن دندان	۶۶	فصل ۳ در ذهاب ماء الاسنان
۶۷	فصل ۴ در خوره و سوراخ دار شدن دندان	۶۷	فصل ۵ در حفر	۶۷	فصل ۶ در تغیر رنگ دندان
۶۷	فصل ۷ در جنبش دندان	۶۸	فصل ۸ در دراز شدن دندان	۶۸	فصل ۹ در خارش دندان
۶۸	فصل ۱۰ در برهم سودن دندان در خواب	۶۸	فصل ۱۱ در بگشائی آبله دندان کودک	۶۸	فصل ۱۲ در ورم لثه
۶۸	فصل ۱۳ در برآمدن خون از لثه	۶۸	فصل ۱۴ در قرحه و ناسور لثه	۶۸	فصل ۱۵ در نقصان و استرخای لثه
		۶۸	فصل ۱۶ در زائد گوشت بر لثه		

۶۹ باب ۹ در امراض حلق و لهات و مری مشتمل بر هفده فصل

۶۹	فصل ۱ در ورم لهات	۶۹	فصل ۲ در استرخای لهات	۶۹	فصل ۳ در خناق
۷۱	فصل ۴ در بثور حار محرق	۷۱	فصل ۵ در تعلق علق بحلق	۷۲	فصل ۶ در بلع الابره
۷۲	فصل ۷ در تعلق خارهای	۷۲	فصل ۸ در انطباق المری	۷۲	فصل ۹ در استرخای حنجره
۷۳	فصل ۱۰ در خاریدن مری	۷۳	فصل ۱۱ در اختلاج ادتعاش قصبه ریه	۷۳	فصل ۱۲ در تدبیر غریق
۷۳	فصل ۱۳ در تدبیر مخنوق	۷۳	فصل ۱۴ در عسر البلع	۷۳	فصل ۵ در ورم المری

۷۳	فصل ۱۶ در قروح المری				۷۳	فصل ۱۷ در بحة الصوت	
۷۴	باب ۱۰ در امراض ریه و صدر مشتمل بر نه فصل						
۷۴	فصل ۱ در ضیق النفس	۷۵	فصل ۲ در سرفه		۷۶	فصل ۳ در نفث الدم	
۷۷	فصل ۴ در نفث المده	۷۸	فصل ۵ در ذات الریه		۷۹	فصل ۶ در سل	
۸۰	فصل ۷ در اورام صحب	۸۲	فصل ۸ در احتقان مدد صدر		۸۲	فصل ۹ در جمود الصدر	
۸۳	باب ۱۱ در امراض قلب مشتمل بر ده فصل						
۸۴	فصل ۱ در سوء مزاج قلب	۸۳	فصل ۲ در خفقان		۸۳	فصل ۳ در غشی	
۸۵	فصل ۴ در ورم اذنی القلب	۸۶	فصل ۵ در علت خانیه		۸۶	فصل ۶ در ضغطة القلب	
۸۶	فصل ۷ در تقشر القلب	۸۶	فصل ۸ در قذف القلب		۸۶	فصل ۹ در تقلب القلب	
		۸۶	فصل ۱۰ در لختوار الرطوبة علی القلب				
۸۷	باب ۱۲ در امراض پستان مشتمل بر پنج فصل						
۸۷	فصل ۱ در قلت لبن	۸۷	فصل ۲ در کثرت و دور لبن		۸۸	فصل ۳ در اورام و درد پستان	
۸۸	فصل ۴ در تحجر لبن				۸۸	فصل ۵ در رض الثدی	
۸۹	باب ۱۳ در امراض معده مشتمل بر سی و یک فصل						
۸۹	فصل ۱ در سوء مزاج معده	۸۹	فصل ۲ در وجع المعده		۹۱	فصل ۳ در ضعف الهضم	
۹۱	فصل ۴ در هیضه	۹۲	فصل ۵ در نقصان و بطلان شهوت		۹۳	فصل ۶ در فساد شهوت	
۹۴	فصل ۷ در شهوت کلبی	۹۴	فصل ۸ در جوع البقر		۹۵	فصل ۹ در جوع الغشی	
۹۵	فصل ۱۰ در عطش مفرط	۹۶	فصل ۱۱ در ورم معده		۹۶	فصل ۱۲ در دوبلیة المعده	
۹۶	فصل ۱۳ در قرح و ثبور معده	۹۷	فصل ۱۴ در نفخ		۹۷	فصل ۱۵ در حتباء و تثاؤب و تمطی	
۹۷	فصل ۱۶ در قی و تهوع و غثیان	۹۸	فصل ۱۷ در قی الدم		۹۸	فصل ۱۸ در جمود الدم	
۹۹	فصل ۱۹ در خراق	۱۰۰	فصل ۲۰ در انقلاب معده		۱۰۰	فصل ۲۱ در قلق المعده	
۱۰۰	فصل ۲۲ در اختلاج المعده	۱۰۰	فصل ۲۳ در وجع الفواد		۱۰۰	فصل ۲۴ در حرقت معده	
۱۰۰	فصل ۲۵ در استرخای معده	۱۰۱	فصل ۲۶ در تهلیل تشنج معده		۱۰۱	فصل ۲۷ در تشنج معده	
۱۰۱	فصل ۲۸ در خبا المعده	۱۰۲	فصل ۲۹ در جبا و عضلات		۱۰۲	فصل ۳۰ در ذرب و خلفه	
		۱۰۳	فصل ۳۱ در قصر معده				
۱۰۳	باب ۱۴ در امراض کبد مشتمل بر هفده فصل						
۱۰۴	فصل ۱ سوء مزاج جگر	۱۰۴	فصل ۲ در ضعف کبد		۱۰۵	فصل ۳ در سده کبد	

۱۰۶	فصل ۴ در سدّ ماساریقا	۱۰۶	فصل ۵ در نفخهٔ الکبد	۱۰۶	فصل ۶ در وجع الکبد		
۱۰۶	فصل ۷ در شرقه	۱۰۶	فصل ۸ در ورم کبد	۱۰۷	فصل ۹ در ورم عضلهای شکم		
۱۰۸	فصل ۱۰ در دبیلهٔ کبد	۱۰۸	فصل ۱۱ در بور سطح کبد	۱۰۸	فصل ۱۲ در خفقهٔ الکبد		
۱۰۸	فصل ۱۳ در حصاة الکبد	۱۰۸	فصل ۱۴ در تصغر الکبد	۱۰۸	فصل ۱۵ در قیام کبدی		
۱۰۸	فصل ۱۶ در سوء القنیه			۱۱۰	فصل ۱۷ در استسقاء		
۱۱۳	باب ۱۵ در امراض طحال مشتمل بر هشت فصل						
۱۱۳	فصل ۱ در یرقان	۱۱۵	فصل ۲ در سوء مزاج طحال	۱۱۶	فصل ۳ در ورم طحال		
۱۱۷	فصل ۴ در تفتیح الطحال	۱۱۷	فصل ۵ در ضعف طحال	۱۱۷	فصل ۶ در سدهٔ طحال		
۱۱۷	فصل ۷ در نفخهٔ الطحال			۱۱۸	فصل ۸ در حجارة الطحال		
۱۱۸	باب ۱۶ در امراض امعا مشتمل بر نه فصل						
۱۱۸	فصل ۱ در زلق الامعاء	۱۱۹	فصل ۲ در اسهال دموی وغیره	۱۲۰	فصل ۳ در خروج المده		
۱۲۱	فصل ۴ در پیچش	۱۲۱	فصل ۵ در درد امعاء	۱۲۲	فصل ۶ در نفخ و قراقر		
۱۲۲	فصل ۷ در قولنج	۱۲۴	فصل ۸ در قبض ماندن شکم	۱۲۴	فصل ۹ در کرم شکم		
۱۲۵	باب ۱۷ در امراض مقعد مشتمل بر نه فصل						
۱۲۵	فصل ۱ در بواسیر	۱۲۵	فصل ۲ در بواسیر یحیی	۱۲۶	فصل ۳ در ناسور مقعد		
۱۲۶	فصل ۴ در ورم مقعد	۱۲۶	فصل ۵ در شقاق مقعد	۱۲۷	فصل ۶ در استرخای شرج		
۱۲۷	فصل ۷ در خروج المقعد	۱۲۷	فصل ۸ در قروح المقعد	۱۲۷	فصل ۹ در حکهٔ المقعد		
۱۲۷	باب ۱۸ در امراض کلیه مشتمل بر ده فصل						
۱۲۷	فصل ۱ در سوء مزاج کلیه	۱۲۷	فصل ۲ در هزال الکلیه	۱۲۸	فصل ۳ در ضعف الکلیه		
۱۲۸	فصل ۴ در ریح الکلیه	۱۲۸	فصل ۵ در وجع الکلیه	۱۲۸	فصل ۶ در ورم الکلیه		
۱۲۹	فصل ۷ در قروح الکلیه	۱۲۹	فصل ۸ در جرب الکلیه	۱۲۹	فصل ۹ در ذیابیطس		
		۱۲۹	فصل ۱۰ در حصاة دل و گرده				
۱۲۹	باب ۱۹ در امراض مثانه مشتمل بر چهارده فصل						
۱۲۹	فصل ۱ در ورم مثانه	۱۳۰	فصل ۲ در قروح مثانه	۱۳۰	فصل ۳ در جرب مثانه		
۱۳۱	فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه	۱۳۱	فصل ۵ در وجع مثانه	۱۳۱	فصل ۶ در خلع مثانه		
۱۳۲	فصل ۷ در انتفاخ مثانه	۱۳۲	فصل ۸ در حصاة المثانه	۱۳۳	فصل ۹ در خرقت بول		
۱۳۳	فصل ۱۰ در احتباس بول	۱۳۵	فصل ۱۱ در تقطیر البول	۱۳۵	فصل ۱۲ در سلس البول		

۱۳۵	فصل ۱۳ در بول الفراش			۱۳۵	فصل ۱۴ در بول الدم
۱۳۶	باب ۲۰ در امراض مخصوص مردان مشتمل بر بست و چهار فصل				
۱۳۶	فصل ۱ در نقصان باه از ضعف شهوت	۱۳۷	فصل ۲ در سرعت انزال	۱۳۸	فصل ۳ در کثرت باه
۱۳۸	فصل ۴ در درد منی و مذی	۱۳۹	فصل ۵ در منی الدم	۱۳۹	فصل ۶ در کثرت احتلام
۱۳۹	فصل ۷ در دوام قیام قضیب	۱۳۹	فصل ۸ در غدیط	۱۴۰	فصل ۹ در ابنه
۱۴۰	فصل ۱۰ در اورام انثیین	۱۴۰	فصل ۱۱ در تعظیم الانثیین	۱۴۰	فصل ۱۲ در حاقونا
۱۴۱	فصل ۱۳ در وجع الانثیین	۱۴۱	فصل ۱۴ در تصغر الکلیه	۱۴۱	فصل ۱۵ در ارتقاع الانثیین
۱۴۱	فصل ۱۶ در دوالی الصفن	۱۴۱	فصل ۱۷ در استرخاء الصفن	۱۴۱	فصل ۱۸ در قروح ذکر و انثیین
۱۴۲	فصل ۱۹ در ورم قضیب	۱۴۲	فصل ۲۰ در حکه قضیب و انثیین	۱۴۲	فصل ۲۱ در شقاق قضیب
۱۴۲	فصل ۲۲ در ثالیل و ثبور صلب قضیب	۱۴۲	فصل ۲۳ در سده مجرای قضیب	۱۴۲	فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب
۱۴۲	باب ۲۱ در امراض اصفاق و شرب مراق مشتمل بر سه فصل				
۱۴۴	فصل ۱ در قمل	۱۴۴	فصل ۲ در فتق مراق البطن و غیره	۱۴۴	فصل ۳ در نتوء السره
۱۴۴	باب ۲۲ در امراض مخصوص زنان مشتمل بر بست و شش فصل				
۱۴۴	فصل ۱ در عقر	۱۴۶	فصل ۲ در کثرت اسقاط	۱۴۶	فصل ۳ در عسر ولادت
۱۴۶	فصل ۴ در احتباس شیر و موت جنین	۱۴۷	فصل ۵ در احتباس نفاس	۱۴۷	فصل ۶ در رجا
۱۴۸	فصل ۷ در کثرت طمث	۱۴۸	فصل ۸ در قروح و جروح رحم	۱۴۹	فصل ۹ در شقاق رحم
۱۴۹	فصل ۱۰ در حکه رحم	۱۴۹	فصل ۱۱ در بواسیر رحم	۱۴۹	فصل ۱۲ در ثبور رحم
۱۴۹	فصل ۱۳ در ثالیل رحم	۱۴۹	فصل ۱۴ در ناسور رحم	۱۴۹	فصل ۱۵ در سیلان رحم
۱۴۹	فصل ۱۶ در سیلان منی زنان	۱۵۰	فصل ۱۷ در احتباس طمث	۱۵۰	فصل ۱۸ در رتق
۱۵۰	فصل ۱۹ در نتوء رحم	۱۵۱	فصل ۲۰ در سیلان رحم	۱۵۱	فصل ۲۱ در اورام رحم
۱۵۱	فصل ۲۲ در دبیله رحم	۱۵۲	فصل ۲۳ در سرطان رحم	۱۵۲	فصل ۲۴ در اختناق الرحم
۱۵۲	فصل ۲۵ در اجتماع آب در رحم			۱۵۲	فصل ۲۶ در نفخه رحم
۱۵۳	باب ۲۳ در امراض اطراف مشتمل بر هشت فصل				
۱۵۳	فصل ۱ در عدبه	۱۵۳	فصل ۲ در وجع ظهر	۱۵۴	فصل ۳ در وجع خاصره
۱۵۴	فصل ۴ در وجع المفاصل	۱۵۶	فصل ۵ در دوالی	۱۵۶	فصل ۶ در داء الفیل
۱۵۶	فصل ۷ در وجع العقب			۱۵۶	فصل ۸ در وجع کف الرجل
۱۵۷	باب ۲۴ در حمیات مشتمل بر پنج فصل				

۱۵۷	فصل ۱ در حمی یوم	۱۵۸	فصل ۲ در حمی خلطی	۱۶۴	فصل ۳ در حمی دق
۱۶۵	فصل ۴ در حمی جدری			۱۶۵	فصل ۵ در حمی وبائی
۱۶۵	باب ۲۵ در اورام مشتمل بر دوازده فصل				
۱۶۵	فصل ۱ در اورام	۱۷۴	فصل ۲ متعلق بلون وجلد	۱۷۶	فصل ۳ در آنچه بموی تعلق دارد
۱۷۷	فصل ۴ در امراض ظافیر	۱۷۸	فصل ۵ در کثرت فعل صبیان	۱۸۱	فصل ۶ فی الجراحات
۱۸۱	فصل ۷ فی القروح	۱۸۲	فصل ۸ در سقط وضربه	۱۸۲	فصل ۹ در تدبیر مبطو
۱۸۳	فصل ۱۰ فی الکسر والخلع والوثی والهوی	۱۸۳	فصل ۱۱ در تدبیر زهر خورده	۱۸۳	فصل ۱۲ در معالجه گزیدن زهردار

فهرست ادویه مفرده و مرکبه و کیفیت مزاج هر یک از ادویه مفرده

الالف ۲۱ اسبغول ۵ انیسون ۶ اصل السوس ۶ انجیر ۷ اسفنج ۱۱ انزروت ۱۱۵ اقاقیا ۱۵ اسطوخودوس ۱۷ افسنتین ۲۱ اجاص ۲۱ افتیمون ۲۳
آمله ۲۳ اسقاناخ ۲۶ ابهل ۲۷ انار شیرین ۲۸ ابریشم ۲۸ اشنه ۲۸ اطفار یطیب ۲۸ اشنان ۵۸ اقحوان قندریون ۶۱ البا المعصفر بهدانه ۵
۵ بادیان برنجاسف ۶ بابونه ۹ پرشیاوشان ۱۷ بادرنجبویه ۷ بالنگو ۲۳ بوره ارمنی ۲۴ بوره نان ۲۶ بهار ۲۸ بهار سیب ۲۸ بهار امرود ۲۸
بلادر ۲۸ بندق ۲۸ بسد ۲۸ بهمنین ۲۸ بادروج ۲۸ برنج کابلی ۶۶ بعر الفب ۹ التاء المثناة الفوقانیه کثوث ۶ تخم خربزه ۷
تخم مروی تخم شبت ۱۰ ترنجبین ۱۶ تمر هندی ۲۱ تربد ۲۲ تخم لزر ۲۳ لجیم جندبیدستر ۹ جوجلنار جدوار جوز بوا ۲۸ چنار
۸۴ الحاء المهمله حضض ۱ حلتیت ۱۰ حب الملوک ۲۰ حب النیل ۲۱ حرمل ۲۲ حجر لاجورد ۲۳ حجر ارمنی ۲۳ حمامه ۲۸ حب بلسان ۲۸ حجر الیهود ۳۳ الخاء المعجمه
خرفه ۵ خربق ۱۰ خیاشنر ۱۹ اخسک ۲۲ دانه خطمی ۲۴ خسک ۲۷ الدال المهمله دم الاخوین ۱۵ ادماغ حیوانات ۲۸ زعفران
۹ دراج ۲۸ درونج ۲۸ الراء المهمله ریحان ۱۰ ارمک ۱۱ روغن زرد ۲۶ روغن عبهر ۲۸ ریباس ۲۸ الزاء المعجمه
زعفران ۹ زوفای خشک ۲۱ زنجبیل ۲۲ زرنباد ۲۸ زاک ۵۴ زفت ۷۰ زرنیخ ۲۱ السین المهمله سنبل الطیب ۶ سپستان ۷ سوس ۹
سرکه ۹ سورنجان ۱۰ سعد ۱۱ سقمونیا ۲۱ سنا مکی ۲۳ سداب ۲۷ سلیخه ۲۷ ساذج هندی ۲۸ سفال ۵۴ سرش ۵۹ سرطان ۸۰ سنگ یشم
۸۳ سرو ۸۳ سلخ ابجه ۲۵ الشین المعجمه شونیز ۹ شب یمانی ۵۰ شاهتره ۱۶ اشکاعی ۱۷ اشیر خشت ۹ اشحم حنظل ۲۲ شکر سپید ۲۳
شبت ۲۶ شیرخشت ۲۸ اشقاقل ۲۸ شادنه ۲۴ الصاد المهمله صندل ۱۰ صمغ عربی ۱۵ اصابون ۲۴ الطاء المهمله طباشیر ۲۸
العین المهمله عنبر ۹ عود ۱۰ عناب ۱۶ عنب الثعلب ۱۹ اعسل ۲۶ علک البطم ۱۲ الغین المعجمه غاریقون ۲۲ غالیه ۲۸ غافث الفار
فرنجمشک ۱۸ فادانیا ۲۸ فنجنکشت ۱۶ القاف قاقله ۶ قرنفل ۹ قسط ۱۰ اقلقطار ۱۵ اقطوریون ۲۲ قشر اترج ۲۸ قرفه ۲۸ قشار الحمار ۱۷
الکاف کاسنی ۵ کاهو ۵ کمون ۸ کمافونیا ۹ گل خطمی ۹ گل بنفشه ۹ گلاب ۹ کندر کندش کزمازج گل سرخ ۱۰ کزر ورس ۱۰ کدو اگل
نیلوفر ۱۶ کاکنج ۲۷ کبابه ۲۷ گل مختوم ۲۸ کهربا ۲۸ کرویا ۲۸ کرنب ۵۶ گل ملتانی ۵۹ اللام لبلاب ۲۱ لوبیا ۲۶ لک ۸۸ لاغیه ۸۴
المیم مویز ۶ مشک ۹ مرو ۱۰ مرزنجوش ۱۱ مروارید ۱۸ ماهیسرج ۲۲ مصطگی ۲۳ ملح نفطی ۲۳ موم ۲۴ مرداسنگ ۲۴ ماکیان ۲۸
مشکطرامشیع ۲۸ النون نمک نان کلاغ ۲۶ ناخواه ۲۷ ناردین ۲۸ نوشادر ۲۵ الواو ورق نقره ۲۸ ورق طلا ۲۸

الہاء ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی ۲۳ ہلیلہ سیاہ ۲۳ الیاء یاقوت فہرست ادویہ مرکبہ ۱۴۶ الالف ۵ اطریفل ۳۴ انشدارو
۳۵ اکسیریں ۴۶ ایارج فیقرا ۸۹ اطریفل عادی ۱۷ الباء الموحدۃ باسلیقون ۴۲ بزور بنفج ۵۲ بنادق
البزور ۲۹ التاء الفوقانیہ تریاق ۸۴ الجیم جوارش زنجبیل ۷ جوارش بلادر ۳۱ جوارش جالینوس ۹
جوارش عود ۱۰۱ جوارش خوزی ۱۲۲ حبابات ۱۶۵ الحاء المہملۃ حب قوقایا ۳۶ حب المسک ۶۴ حب اوند ۱۱ حب خیران ۱۷
حب واصلی ۱۷۰ حب جسو ۱۷۲ الدال المہملۃ دواء المسک ۱۳ دیاقوزا ۷۸ دواء الزنجبیل ۲ دواء ترید ۱۱۲ الذال المعجمۃ ذرور صفر
۴۵ الراء المہملۃ روغن نیلوفر ۹ روغن کدو ۹ روغن خشخاش ۹ روغن گل ۱ روغن بادام ۱۰ روغن خیری ۳۱ روغن شبانی ۵۲ روغن
زعفران ۸۲ روغن مصطگی ۱۰۱ روغن عقرب ۱۳۲ روغن خشک ۱۳۲ روغن قسط ۱۳۶ روغن مورچہ ۱۳۷ روغن
ناردین ۱۴۰ روغن سداب ۲۴۹ روغن گندم ۱۷۲ روغن آملہ ۱۷۶ روغن لافلن ۱۷۷ روغن مورد ۱۷۷ روغن شبت ۱۷۹
الزاء المعجمۃ زرعونی ۱۳۲ السین المہملۃ سکنجبین ۴ سکنجبین افتیمونی سیاہی ۵۹ سورنجان ۱۶۴ سنون دندان ۶۷ سکنجبین
سفرجلی ۹۱ سفوف ذلق الامعاء ۱۰۲ سفوف حب الرمان ۱۰۲ سکنجبین بزوری معتدل ۱۰۶ سکنجبین بزوری حار ۱۰۶ سفوف حرف
۱۸ سفوف مقلیا ۱۹۱ سفوف الطین ۱۹ سکنجبین عنصلی ۱۳۱ الشین شربت عناب ۴ شربت صندل ۴ شربت کدو ۴ شربت آب
۶ شربت بنفشہ ۶ شربت نیلوفر ۶ شربت بالنگو ۶ شربت لیمو ۱۳ شربت انار ترش ۱۳ شربت گل ۲ شیاف دینار ۴۲ شیاف احمر
۴۲ شیاف کندر ۴۴ شیاف ابیض کندری ۴۶ شیاف احمر لین ۴۶ شیاف غرب ۵۴ شیاف زنگار ۵۵ شربت خشخاش ۷۴
شربت زوفا ۷۴ شربت ریحانی ۶ شربت گاؤزبان ۵ شربت قسنتین ۸۹ شربت دیار ۱۰۶ شربت بزوری ۱۲۰ شربت بزوری
حار شربت حب الآس ۱۲۰ شربت انجبار ۱۲۰ شراب شنجنوش ۱۳۸ الضاد المعجمۃ ضماد شوصہ ۱۷۸ الطاء المہملۃ - طلاء
اودیما ۱۶۹ القاف قنفیون ۶۴ فلونیا ۸۴ فلافلی ۱۲۲ القاف قرص طباشیر لین ۶ قرص طباشیر قابض ۶ قرص کافور ۶ قرص
کوکب ۹۰ قرص انیسون ۹۰ قرص سنبلی ۹۶ قرص ایاوس ۹۸ قرص کحل ۹۸ قرص کہربا ۹۸ قرص انبر باریس ۱۱۱
قرص مازریون ۱۱۱ قرص کبر ۱۱۷ قرص کاکنج ۱۲۹ قرص ذیابیطس ۱۲۹ قرص بول الدم ۱۳۵ قیروطی ۱۳۸
قرص گل ۱۶۱ الکاف - کلقند ۱۷ کحل الجواہر ۵۰ کحل غریزی ۵۵ کوکنی ۱۰۰ کلکلانج گرم ۱۱۱ کلکلانج سرد ۱۱۱ المیم
معجون قنبیل ۷ معجون بنجاح ۳۵ معجون فلاسفہ ۳۶ معجون لبوب ۱۲ مرہم اسفیداج ۵۴ مرہم زنگار ۵۵ مفرح یاقوتی ۸۵
مفرح دلکشا ۸۵ مفرح شیخ الرئیس ۸۵ مفرح صغیر معتدل ۸۶ مثلث ۱۱۶ مرہم اسود ۱۳۷ معجون ماسک البول ۱۲۹
معجون عقربی ۱۲۹ معجون حجر الیہود ۱۲۹ مار الاصول حار ۱۳۲ معجون بزور ۱۳۶ معجون خبث الحدید ۱۳۷ مرہم باسلیقون ۱۴۹
مرہم سہل ۱۵۲ مرہم داخلیون ۷۰ مرہم نوز ۱۸۰ مرہم حل ۱۵۱ النون نقوع حاض ۲۹ نقوع فوالہ ۴۴ ترو ۵۶ نوشدارو ۵۰

فہرست بعض فوائد متعلقہ حواشی

وجہ خراشیدن اصل السوس ۷ دستور تشویہ سقمونیا ۲۱ طریق غسل لاجورد ۲۳ طریق آب کشک جو ۲۶ طریق ماء القرع ۲۷
طریق ماء البطیخ ۲۷ طریق ماء العسل ۴ طریق ماء اللحم ۱۶۴ طریق مجمرہ ناری ۹۴ طریق استعمال چوب چینی ۱۵۶ ۰۰

کتب خانہ شیخ الٰہی بخش محمد جلال الدین تاجر کتب لاہور

جسمیں

علاوہ مندرجہ ذیل کتب کے قرآن مجید حمایلیں تفسیر احادیث کتب عربی فارسی طب نحو منطق کا کافی ذخیرہ موجود ہے جو نہایت ارزاں قیمت پر فروخت کیجاتی ہیں

انتخاب المواعظ پنجابی	۱۴ر	قانونچہ کہیوالی	۲ر
مسلک المتقین فارسی	عہ	کامل التعبیر خوابنامہ فارسی	عہ
ذخیرۃ الملوک "	۲ر	درۃ الناصحین عربی	۱۲ر
مشاہیر اسلام اردو	عہ	کلیات جامی فارسی	۱۲ر
صدیق اکبر -	عہ	صرف میر فارسی عربی	۳ر
شرح عقائد فارسی	عہ	میزان الصرف فارسی "	۱۲ر
کشف المحجوب اردو -	عہ	نحو میر فارسی عربی	۵ر
کشف المحجوب فارسی	عہ	پنج گنج صرف عربی	۵ر
تذکرۃ الاولیا "	عہ	میر الیاغوجی -	۳۰ر
روضۃ الشہداء "	عہ	کفایہ منصوری فارسی	عہ
کلیات عراقی " -	۱۲ر	مرقات عربی -	۴ر
دیوان نیاز " -	۱ر	نیاز نامہ شاہ رفیع الدین فارسی	۴ر
دیوان بیدل " -	۱۲ر	کتاب الآثار امام محمد عربی	۸ر
دیوان غوث اعظم فارسی	۲ر	فقہ اکبر مترجم اردو	۲ر
دیوان خواجہ معین الدین فارسی	۴ر	دلائل الخیرات مترجم فارسی	عہ
دیوان ہلالی فارسی	۸ر	درائۃ النحو شرح ہدائۃ النحو عربی	عہ
معیار الحقائق کنز فارسی	۸ر	فخر الواعظین کامل اردو طبع	
شرح پند نامہ عطار "	۶ر	دیوان مظہر جانجاناں فارسی	۸ر
شرح تحفہ احرار جامی "	۸ر	ابواب الصرف جدید عربی	
شرح بوستان محمد گلہوی	عہ	فارسی -	۵ر

شرح زلیخا فارسی	۸ر	ذخیرۃ الملوک اردو	عہ
خلاصہ کیدانی مترجم	۱ر	منہاج ابن حجر مترجم فارسی	
لباب اخبار مترجم اردو فارسی	۴ر	مثنوی باقی باللہ -	۴ر
مجموعہ خطب محمود شاہ مترجم اردو	۴ر	شوارق الایمان اردو	۱۲ر
لیلے المجنوں فارسی -	۴ر	فتوح الغیب اردو -	۷ر
توفیر الحق نظام اور سلام	۸ر	لب لباب مثنوی فارسی	عہ
محبوب الفقہ فارسی	۸ر	مجموعہ سلطانی "	۴ر
انیس الواعظین اردو	عہ	طوطی نامہ "	۴ر
سیف السنۃ کلاں پنجابی	۸ر	صرف بہائی مع شرح فارسی	۲ر
مجموعہ خطب مترجم فارسی کلاں	عہ	تحفۃ الانام پنجابی	۴ر
نان حلوا فارسی	۱ر	دار الشفا مع مجربات پنجابی	۱۲ر
در المجالس فارسی -	۶ر	شرح کریما فارسی -	۱ر
خلاصۃ المقامات	عہ	گنجینہ عملیات فارسی	۸ر
ابو المتنبی عربی -	۴ر	بدر السافرہ عربی -	عہ
اخلاق محسنی -	۸ر	شرح الصدور -	عہ
مجربات ہاشمی فارسی	۵ر	جواہر خمسہ فارسی -	۱۲ر
نقش سلیمانی فارسی	۵ر	اسرار قاسمی فارسی	۸ر
مجربات سلیمانی فارسی	۴ر	مجموعہ خوانی -	عہ
تعویذ سلیمانی فارسی	۵ر	قصص الانبیاء اردو کلاں	۱۲ر
حل ترکیب کیمیا -	۲ر	مجموعہ اعواز عیسوی فارسی	۶ر

المشتہر صاحب الصدق والیقین شیخ الٰہی بخش و محمد جلال الدین تاجر کتب لاہور

مندرجہ ذیل کتب کے علاوہ دیگر ہمہ قسم کی کتابیں ہمسے بارعایت مل سکتی ہیں

کتب جات طب

اعلان

واضح ہو ہمارا اسلامی کتبخانہ
عرصہ پچاس سال سے جاری ہے جس میں ہر ایک قسم کی کتا
مثلاً عربی فارسی اردو پنجابی مطبوعہ مصر استنبول بمبئی دہلی
کانپور لکھنؤ وغیرہ اور قرآن مجید و حمائل شریف مترجم و معرا تفسیر
احادیث فقہ اصول طب نحو منطق نجوم جفر رمل موجود رہتے ہیں
اور ہر وقت بارعایت مل سکتے ہیں آرڈر دیکر بسبیل وی پی
طلب فرمائیے مکمل فہرست کتب دو پیسہ کا کارڈ
آنیپر مفت ارسال کی جاتی ہے
تجربہ شرط ہے

مشتہر صاحب الصدق والیقین شیخ الٰہی بخش و محمد جلال الدین اجر اوکتب بازار کشمیری لاہور

Presented to the Medical Library
McGill University
by
Dr. Casey Wood

Presented to the Trustees of Colleges
Mrs. M. Hunsdon
by
Mr. Geo. Wood

Contents
see back.